

سمفونی مقاومت

ترانه سرودهای مجاهدین

به انضمام

سرنوشت رقت آور و مسیر عبرت انگیز

شاعری که در برابر شیخ و شاه زانو زد و ارتجاع او را به یغما برد

محمد سیدی کاشانی

۱۳۹۶

سمفونی مقاومت، ترانه سرودهای مجاهدین

محمد سیدی کاشانی

تاریخ انتشار: اسفند ۱۳۹۶

انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

بها: معادل ۱۰ یورو

فهرست

درباره نویسنده

مقدمه

فصل اول – سیری در ترانه‌ها و سرودهای مجاهدین

خصلت جمعی کار هنری

در زندان‌های شاه

چگونه یک ترانه یا سرود در زندان ساخته می‌شد؟

اولین شب شعر در اوین

اولین سرود

ترانه شهادت احمد

به نام خدا

دی بلال

پراکنده کردن زندانیان سیاسی

میهن شهیدان

کارگر

شمع شبانه

من ایرانم

حماسه ۱۹ بهمن در شعرها و ترانه‌ها و سرودها

ای بهاران

رزم زمان

فصل دوم – پایداری ۱۴ ساله و چشمه‌سار ایده‌ها

پایداری ۱۴ ساله در اشرف و لیبرتی

چشمه‌سار ایده‌های ما

فصل سوم – شریعت توابان

سابقه آشنایی

انگیزه اصلی

حق ضایع شده

خواست اصلی

مسئولیت اخلاقی

خاک یا کود

فصل چهارم – یادى از شاعران شهيد

ويكتور خارا قهرمان مى شيلى

فرخى يزدى

كريم پور شيرازى

خسرو گلسترخى

سعيد سلطان پور

مهدي حسين پور (بهداد)

ابوالفضل رستگار

مسعود عدل

ابوالقاسم محمدى ارژنگى

فصل پنجم – قوانين بين المللى

«هنرمندان» جبهه خيانت و ولايت

هدف از ساختن سرود و ترانه در سازمان مجاهدين

ادعاهای سخييف يغمایی

قوانين بين المللى: حق انتشار، حق ضبط، حقوق صاحب آهنگ، حق بازتوليد يا تکثير، کنوانسيون برن

فصل ششم – سخنى با موزيسين هاى جوان

ضميمه

سرنوشت رقت آور و مسير عبرت انگيز شاعرى كه در برابر شيخ و شاه زانو زد و ارتجاع او را به يغما برد

درباره نویسنده

توضیح سازمان مجاهدین خلق ایران

مجاهد خلق محمد سیدی کاشانی با ۵۳ سال سابقه حرفه‌ای تشکیلاتی از نخستین اعضاء سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۴۴ است. وی متولد ۱۳۲۱ در تهران و فوق‌لیسانس فیزیک از دانشگاه تهران است. او کارشناس توسعه و تحقیقات در شرکت ملی نفت بود.

وی قبل از تأسیس سازمان مجاهدین با نهضت آزادی کار می‌کرد اما پس از دستگیری سران نهضت آزادی و تعطیل آن، به شهید بنیان‌گذار محمد حنیف روی آورد که می‌گفت باید زنگار ضخیم برداشت‌های ارتجاعی را از چهره درخشان اسلام زدود و این تنها در جریان عمل و مبارزه انقلابی امکان‌پذیر است.

وی سپس تحت مسئولیت شهید بنیان‌گذار اصغر بدیع زادگان قرار گرفت و در سال ۱۳۴۹ برای کسب آموزش‌های نظامی از الفتح (جنبش آزادی‌بخش فلسطین) همراه با اصغر و رضا رضایی و مسعود رجوی و محمد بازرگانی به پایگاه شهید حسن سلامه در اردن رفت. پس از انهدام این پایگاه توسط نیروهای اردنی در سپتامبر سیاه در ۱۹۷۰ (شهریور ۱۳۴۹) به بیروت برگشت و سپس همراه با شماری دیگر از مجاهدان شهید مانند رسول مشکین فام، محمد یقینی و محمود شامخی به پایگاه فلسطینی ترتوس در سوریه منتقل شد.

محمد اوایل سال ۱۳۵۰ مخفیانه به ایران بازگشت. او پس از ضربه ساواک به سازمان مجاهدین در اول شهریور ۱۳۵۰ در فرماندهی عملیات بزرگ برای آزاد کردن رهبران و اعضای بازداشت‌شده سازمان شرکت کرد. این طرح که بعداً مسئولیت اجرای آن را بنیان‌گذاران سازمان به تمام و کمال به عهده گرفتند تا اعضای شرکت‌کننده از مجازات مصون بمانند، به خاطر اهمال یکی از شرکت‌کنندگان - که بعدها به جریان راست ارتجاعی و خمینی پیوست - موفق نبود.

در آستانه جشن‌های منحوس ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در مهر ۱۳۵۰ وی در عملیات بزرگ انفجار دکل برق‌رسانی به تهران در رابطه با همین جشن‌ها شرکت داشت. هدف این اقدام برهم زدن جشن‌ها و رساندن فریاد حق‌طلبانه خلق ستمدیده ایران بگوش جهانیان بود؛ اما تیم عملیاتی هنگام ورود به منطقه عملیات مورد محاصره و حمله نیروهای نظامی دشمن قرار گرفت که از قبل در منطقه مستقر شده بودند. محمد و هم‌زمانش در درگیری با نیروهای دشمن دستگیر شدند. هنگام انتقال آن‌ها به خودروی ساواک یکی از مجاهدین فرصت را مغتنم شمرد و به یکی از مأموران مسلسل به دست حمله کرد تا سلاح او را بگیرد. در این هنگام مأمورین رگبار گشودند و مجاهدین از جمله محمد سیدی کاشانی بشدت مجروح و به بیمارستان منتقل شدند. در بیمارستان قسمتی از ریه محمد که آسیب‌دیده بود برداشته شد و سپس درحالی که هنوز جراحاتش خوب نشده بود به زندان اوین منتقل و تحت شکنجه قرار گرفت.

محمد سیدی کاشانی در سال ۵۱ در بی‌دادگاه نظامی محاکمه شد. او در این بی‌دادگاه از ایدئولوژی و خطمشی انقلابی سازمان مجاهدین دفاع کرد و رژیم شاه را به خاطر جنایاتی که علیه خلق ستمدیده ایران مرتکب شده بود به محاکمه کشید. محمد در این بی‌دادگاه به دو بار اعدام محکوم شد؛ اما رژیم شاه پس از اعدام اعضای مرکزیت در چهارم خرداد

۱۳۵۱ به خاطر ترس از عکس‌العمل‌های اجتماعی، از اعدام سایر محکومین از جمله سردار خیابانی و محمد سیدی کاشانی صرف‌نظر کرد.

محمد در روزهایی که در انتظار شهادت بسر می‌برد موفق شد با برادران شهید اصغر بدیع زادگان و محمود عسگری زاده دیدار کند و شاهد آخرین روزهای حیات پرافتخار آنها باشد: از نیایش‌های اصغر بعد از نماز و از سرود فلسطینی محمود (عسگری زاده) که این فرازش را دائماً تکرار می‌کرد: «قطرات دمی خیط فی الرایت یا وطنی» (قطرات خون من خطی است بر روی پرچم وطنم) - و از فریادهای حسینی جلاّد که از سرسختی‌های این دو مجاهد بزرگ به ستوه آمده بود ...

محمد خروش مجاهدین را به هنگام رفتن به سوی جوخه اعدام و مخصوصاً آخرین فریادهای شهید اصغر بدیع زادگان را شنیده است که از جمله شعار می‌دادند: «مرگ بر شاه»، «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر امپریالیسم»، «زنده باد اسلام» و ... برادر مجاهد سیدی کاشانی در ۷ سال و اندی اسارت در زندان‌های شاه بر مواضع مجاهدی خود سرسخت و استوار باقی ماند و علیرغم جراحات ناشی از تیرخوردگی و عوارض جسمی شدید آن، باروحیه‌ای پرشور و انقلابی کارهای ترانه سرود مجاهدین را هم انجام می‌داد. او بارها در حوادث و رخدادهای ۷ ساله زندان به دفاع از شرافت انقلابی زندانیان سیاسی در برابر مأموران و بازجویان ساواک و بریده مزدوران آن روزگار پرداخت. سرانجام در ۳۰ دی ۱۳۵۷ در شمار آخرین گروه زندانیان سیاسی به دست خلق ایران آزاد شد و مرحله تازه‌یی از فعالیت‌های سازمانی خود را آغاز کرد.

در عملیات کبیر فروغ جاویدان که ارتش آزادی‌بخش ملی تا دروازه کرمانشاه به پیش تاخت، فعالانه شرکت داشت و در خلال همین نبردها، این بار بر اثر شلیک پاسداران به شدت مجروح شد.

مجاهد پرافتخار، محمد سیدی کاشانی سال‌های پایداری پرشکوه را به مدت ۱۴ سال در اشرف و لیبرتی سپری کرد و در ۱۳۹۵ در جریان هجرت بزرگ به آلبانی منتقل شد. در اشرف و لیبرتی نیز بسیاری از ترانه سرودهای مقاومت با ایده‌ها و راهنمایی و مدیریت او و با همکاری هم‌زمانش ساخته شده است.

مقدمه

موزیک و ترانه و سرود از سال‌های آغازین فعالیت مجاهدین، با مبارزه ما همراه بوده است. این موسیقی البته موسیقی ایرانی است اما در «دستگاه» پایداری است؛ شور مقاومت برای آزادی را در خود دارد، نوای امید و زیبایی حقیقی است و ترنم رهایی بشریت در زنجیر.

وقتی که تازه به زندان‌های ساواک شاه رفته بودیم، سرودن شعر و ساختن آهنگ در این یا آن زندان به تدریج شروع شد. ایده نخستین این سروده‌ها و ملودی‌ها، گاه از صفیر شلاق‌ها در اتاق شکنجه به ذهن‌ها می‌رسید یا از شنیدن خبر شهادت برادران و رفقایمان.

سرود خون و سرود قسم و سوگندهایش برای مبارزه «تا صبح آزادی توده‌ها» در چنین شرایطی ساخته شد. شیوه ساختن سرود هم همیشه جمعی بود و در مورد یکایک کلمات آن دست‌اندرکاران نظر می‌دادند.

چندی بعد که خمینی دجال به حکومت رسید، در سال‌های مبارزه سیاسی علیه او، ترانه‌ها و موزیک‌ها که نوارهای آن در شمار صدها هزار در تهران و شهرهای دیگر توزیع می‌شد، سلاحی در مبارزه مجاهدین علیه ارتجاع حاکم شد. او در حال کشتن آزادی بود و شقه‌شقه کردن صفوف مردم. در مقابل ترنم آزادی و جبهه رهایی در مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها و در این شهر و آن شهر بر سر زبان‌ها بود.

وقتی که ارتش آزادی‌بخش ملی برپا شد، موسیقی مقاومت، ارتش صلح و سازندگی و کار را در عاطفه‌ها و قلب‌ها رسوخ داد؛ و در دوران پایداری در اشرف و لیبرتی، تیر و تبرهایی که بر تن مجاهدین فرود می‌آمد، در ساحت موسیقی بازنمایی می‌شد. و امروز این قیام‌های سراسری برای سرنگونی ولایت فقیه است که ترانه‌ها و سرودهای ما را گرما بخشیده است.

در سال‌های اول و دوم حاکمیت ارتجاع که هنوز اختناق به‌طور کامل برقرار نشده بود، آهنگسازان و موسیقی‌دانان مشهور ایران با روی گشاده، با مایه گذاری بسیار و گاه بدون کم‌ترین چشمداشت مالی، در تنظیم آهنگ ترانه‌ها و سرودهای مجاهدین مشارکت داشتند. در سال‌های بعد، هنرمندانی که تبعید و دوری ناگزیر از وطن را برگزیده بودند، مانند مرضیه بانوی بزرگ آواز ایران، زنده‌یادان عماد رام، منوچهر سخایی، آندرانیک و نیز شمار دیگری از ارزنده‌ترین هنرمندان ایران در جبهه هنر و موسیقی به‌یاری مقاومت برخاستند.

باری، این موسیقی از دل مبارزه ما با دو دیکتاتوری جوشیده و می‌جوشد و در همین مبارزه غنا می‌یابد. هدف ما این بوده و هست که آگاهی مبارزاتی را با عواطف و شور انسانی درآمیزیم. اسپینوزا گفته است آگاهی به حقیقت به‌خودی‌خود چیزی را عوض نمی‌کند؛ مگر این که عاطفی شده باشد.

کوشیده‌ایم که در مقابل استبداد فرهنگ کش آخوندها، این عرصه از هنر ملی را احیا کنیم؛ و خواسته‌ایم هم رنج‌های سرکوب‌شدگان و هم امیدهای آنان را به زبان موسیقی و شعر بیان کنیم.

این موسیقی به قول نیما زبان دل‌افسردگان است، نه زبان پی نام خیزان. زبان سرکوب‌شدگانی است که سمفونی زندگی و سرنوشت در زنجیرشان، صدای شلاق و تعزیر است. از این‌رو به چنان موسیقی و هنری نیازمندند که صدای نبرد با سرنوشت تحمیل‌شده به آنان باشد: «این موضوع زندگی انسان است. نبرد با سرنوشت کور برای درانداختن طرحی نو، به سامان، انسانی، مردمی و خدایی؛ و این‌جاست که از آغاز تاریخ بشر در بزرگ‌ترین آثار هنری علمی و فلسفی‌اش این مطلب را

منعکس می‌بینیم. حماسه به‌زانو درآوردن سرنوشت شوم و سرکش. ... بزرگ‌ترین و شورانگیزترین آثار هنری و ادبی از این داستان گفتگو می‌کنند. ... از داستان گیلگمش و آشیل تا بتهوون با سمفونی پنجم، در تمام این‌ها ماجرا یکی است قهرمانان داستان همه آن‌هایی هستند که در یک کشاکش خونین و پردرد و رنج، همان فلسفه ابتلا بالآخره بر سرنوشت پیروز می‌شوند و خدایان اسطوره‌یی اجبارات را مهار می‌کنند» (مسعود رجوی).^(۱)

از مدت‌ها پیش قصد داشتم درباره جهت‌گیری و مضمون فعالیت‌های نهاد ترانه و سرود سازمان مجاهدین خلق ایران توضیحاتی را در اختیار هم‌وطنان به‌ویژه نسل جوان قرار دهم؛ اما تا وقتی که همراه با سایر خواهران و برادران مجاهد در لیبرتی بودم، وضعیت آن رزمگاه به‌شدت محاصره‌شده و ۴ سال زندگی سنگری در زیر موشک‌باران‌های پی‌درپی، مجال به دست نمی‌داد.

حالا هم آنچه می‌نویسم، نه برای بازگویی تاریخچه این فعالیت‌هاست که شرح مفصلی را می‌طلبد؛ نه برای تعریف از کاری است که در برخی مقاطع، در گوشه‌ای از آن، شخصاً نقش داشته‌ام. خودستایی و ریختن حاصل کار جمعی به جیب خود پیوسته در منش مجاهدین در منش مذموم بوده و هست و از هر مجاهد و هر عضو مقاومت ما دور باد.

آنچه من در نگارش این سطور در نظر داشته‌ام، دفاع از پیام‌ها و کلمات حق‌ای است که ترانه‌ها، سرودها و سروده‌های این چند دهه حامل آن بوده است؛ دفاع از کلمه مقاومت، کلمه آزادی، یا: صدق، فدا، برابری، تسلیم‌ناپذیری، ۳۰ خرداد، ارتش آزادی‌بخش، سرنگونی و انقلاب.

به نظر من، ارج نهادن بر این کلمات، به معنی حراست از رنج و خون نسل‌های پیاپی انقلابیان ایران، به‌دلائل گوناگون لازم است؛ از جمله برای آفت زدایی از فضای فکری و سیاسی. این آفت‌ها به‌عنوان مثال، در مواضع کسانی بروز می‌یابد که سال‌های سال است به مقاومت و هرگونه مبارزه برای رهایی از چنگال ولایت‌فقیه پشت کرده شریعت تواب‌گری پیشه کرده‌اند.

توابعان، چنان‌که سوابق و طینت این پدیده خمینی ساخته اقتضا می‌کند، کارشان فقط بریدن از مبارزه و رویگردانی از مقاومت‌کنندگان نیست؛ بلکه در صف بازجویان قرار گرفته از آن‌ها برای آزار و شکنجه زندانی سبقت می‌گیرند.

نمونه‌های خارج کشوری توابعان نیز با همان طینت و همان درنده‌خویی، همان کار را می‌کنند. در لجن‌مال کردن مقاومت و ارزش‌ها و کلمه‌های حق آن، از جمله در تلاش برای انهدام ترانه و سرود و موسیقی مقاومت، از آخوندها پیشی می‌گیرند و فعالیت حرفه‌ای‌شان هتاکی و آزار رسانی به مجاهدین و حقیر سازی هر کوششی برای سرنگونی ولایت‌فقیه است.

اما دلیل دیگر و بسیار مهم‌تر برای بازشناسی کلمات مقاومت و نورافشانی بر حقانیت آن، نیاز زمانه و به‌خصوص نسل جوانی است که برای پایان دادن به کار استبداد دینی قیام کرده‌است. در نوشته کوتاهی که پیش رودارید، مخاطب من بیشتر همین نسل و از جمله موزیسین‌های جوانی است که درد میهن و مردم خود را احساس می‌کنند و می‌خواهند برای نجات آن‌ها قدمی بردارند.

م. س. ک

فصل اول

سیری در ترانه‌ها و سرودهای مجاهدین

من از زندان‌های شاه و پیش از انقلاب ضد سلطنتی و پس‌از آن، مسئول و دست‌اندرکار خلق سرودهای مجاهدین در نهاد «ترانه سرود» سازمان بوده‌ام؛ از همان زمان که ضرورت ساختن سرودها و ترانه‌های انقلابی و انگیزاننده در زندان‌های رژیم شاه مطرح شد تا آن زمان که این کار در نهاد «ترانه سرود» سامانی پیدا کرد.

برای ارائه یک تصویر عینی از آنچه برای تولید این آثار گذشته، از خاطراتم در زندان‌های شاه و دوره‌های پس‌از آن کمک می‌گیرم. با شرح این خاطرات که تاریخچه‌ای از جریان ساخت ترانه‌ها و سرودها در سازمان مجاهدین است هدفم این نیست که تاریخچه را بیان کنم. چون کتاب جداگانه می‌خواهد. بلکه تلاش می‌کنم با شرح مختصری نشان دهم که یک سرود یا یک ترانه- سرود سازمان از پایه و اساس، از موضوع آن که فدا و عزم و جانبازی و عشق به مردم است و از انگیزه و شور و شوقی که برای آفریدن آن لازم است و از احساسی که در آن هست و شکل‌گیری کلمات و نغمه‌ها را باعث می‌شود تا اراده ساخت آن و امکانات آهنگسازی و اجرا و هزینه تنظیم و تولید آن و امکانات پخش و انتشار آن که توسط سازمان فراهم می‌شود، همه و همه یک کل یکپارچه است و تماماً مرهون سازمان و عزم آن برای مبارزه و مجاهدت.

خصلت جمعی کار هنری

هر کاری در مجاهدین، از جمله کار هنری، به‌رغم ظاهر فردی آن، اما در واقع یک خصلت عمیقاً جمعی دارد. به‌خصوص در کاری مانند ساختن یک سرود و ترانه، روند شکل گرفتن و ساخته‌شدن یک ترانه و سرود، معمولاً به‌این صورت است که اولین جوانه آن، در ذهن یکی می‌شکفت، بعد کس دیگری یا خود او، آن را هم‌چون بذر در ذهن خود می‌پرورد و سپس یک طوفان ذهن پیرامون آن به‌پا می‌شود و به‌این ترتیب آن فکر و آن بذر در اذهان دیگران نشا می‌شود و همه دست‌اندرکاران از شاعر و ترانه‌سرا تا آهنگ‌ساز و نوازنده و خواننده و... فعالانه وارد کار مشترکی می‌شوند تا نهایتاً یک سرود یا ترانه صورت مادی پیدا می‌کند و منتشر می‌شود، همه این روند، در بستر همکاری و همفکری جمعی پیش می‌رود و به‌ثمر می‌نشیند.

در زندان‌های شاه

زندانی از لحظه‌ای که دستگیر می‌شود و وارد سلول می‌شود، وارد جنگی بی‌امان با رژیم و دژخیمان می‌شود. یک جنگ سیاسی و ایدئولوژیک برای این که زیر شکنجه به‌بازجو به‌عنوان نماینده رژیم اطلاعات ندهد و به‌هم‌رزمانش و به‌مردم خیانت نکند. به‌این منظور لازم است قوای خود را در جهت پایداری بسیج و تجهیز کند. به‌هر چه او را به‌لحاظ ذهنی در این جنگ به‌شدت نابرابر کمک کند، انگیزه‌هایش را صیقل بدهد و فروزان کند، احساس نیاز می‌کند. اینجاست که سرودها، ترانه‌ها، یا کلمات امیدبخش و به‌خصوص در مورد مجاهدین آیات انگیزاننده قرآن به‌کمکش می‌آیند و او آن‌ها را با خود زمزمه می‌کند،

یا با هر وسیله ناچیزی که در اختیار دارد و گاهی هم با چنگ و ناخن سروده‌ها را روی دیوار می‌نویسد و حک می‌کند و از آن‌ها برای مقاومت در برابر دشمن نیرو می‌گیرد.

وقتی هم که زندانی‌ها به‌بند عمومی می‌روند و با سایر هم‌زمانشان زندگی جدیدی را آغاز می‌کنند، شب‌شعر به‌راه می‌اندازند و گاهی هم به‌خاطر همان احساس نیاز به‌مقاومت در برابر دژخیم و سد بستن در برابر وادادن و تسلیم که دژخیم می‌خواهد قربانیان خود را به‌آن وادی بکشاند؛ به‌فکر ساختن ترانه و سرود جدید می‌افتند.

چگونه یک ترانه یا سرود در زندان ساخته می‌شد؟

در زندان‌های سیاسی رسم بود که در بندهای عمومی در سالروز رویدادهای ملی و مبارزاتی، یا برای بزرگداشت شهیدان، مراسم برگزار می‌شد، مبارزان به‌طور هفتگی دورهم جمع می‌شدند و ترانه‌ها و سرودها و اشعار اجتماعی و سیاسی شاعران ملی و آزادیخواه مثل عارف قزوینی، نیما یوشیج، فرخی یزدی، عشقی، پروین اعتصامی و مانند آن‌ها را می‌خواندند. در این رشته مراسم، گاهی شعرهایی که خود زندانیان سروده بودند، خوانده می‌شد؛ البته اکثراً زندانیان نمی‌دانستند که سراینده آن شعر کیست. منشأ و نقطه آغاز پیدایش این شعرها هم گاهی جمله‌ای بود که یک زندانی پس از شکنجه یا در آستانه اعدام روی دیوار سلول نوشته بود گاهی لحظه‌ای بود که زندانی خبر شهادت دوست و هم‌رزمی را می‌شنید؛ یا لحظه‌های تجدیدعهد بود با شهیدان و آرمان آزادی و رهایی خلق که ابتدا زیر لب تکرار می‌شد، اندکی بعداز آن زمزمه‌ای جاری می‌شد و از سلولی به‌سلول مجاور راه می‌یافت و همین‌طور می‌رفت و می‌رفت و گاه ذوق جمعی در آن تغییراتی می‌داد و آن را قوی‌تر و زیباتر می‌کرد.

همین‌طور ممکن بود یک زندانی شعری یا ترانه‌ای محلی را از شهر و دیار خودش حفظ باشد، آن را زمزمه می‌کرد و بعد متناسب با شرایط زندان و مبارزه، در آن تغییراتی می‌داد؛ برخی هم ترانه‌های رایج را با واردکردن مضامین انقلابی تغییر می‌دادند و به‌این ترتیب ترانه جدیدی با ملودی‌های آشنا، اما با مضامین انقلابی و مبارزاتی شکل می‌گرفت و بر سر زبان‌ها می‌افتاد.

محل بروز و ظهور این ترانه‌ها، همان شب‌های شعر و مراسمی بود که به‌طور هفتگی یا بسته به‌مناسبت برگزار می‌شد. بعضی زندانیان به خاطر ذوق و علاقه‌ای که داشتند، در این زمینه فعال‌تر بودند و سعی می‌کردند در این شب‌ها و این مراسم ترانه‌هایی جدیدی آماده کنند. یکی از این افراد خوش‌ذوق، مجاهد شهید سعید منبری بود. او صدای دل‌نشین و گرمی هم داشت و در اغلب مراسم‌ها ترانه یا آوازی می‌خواند در عاشورا و شب احیاء نیز دعا و شعر می‌خواند.



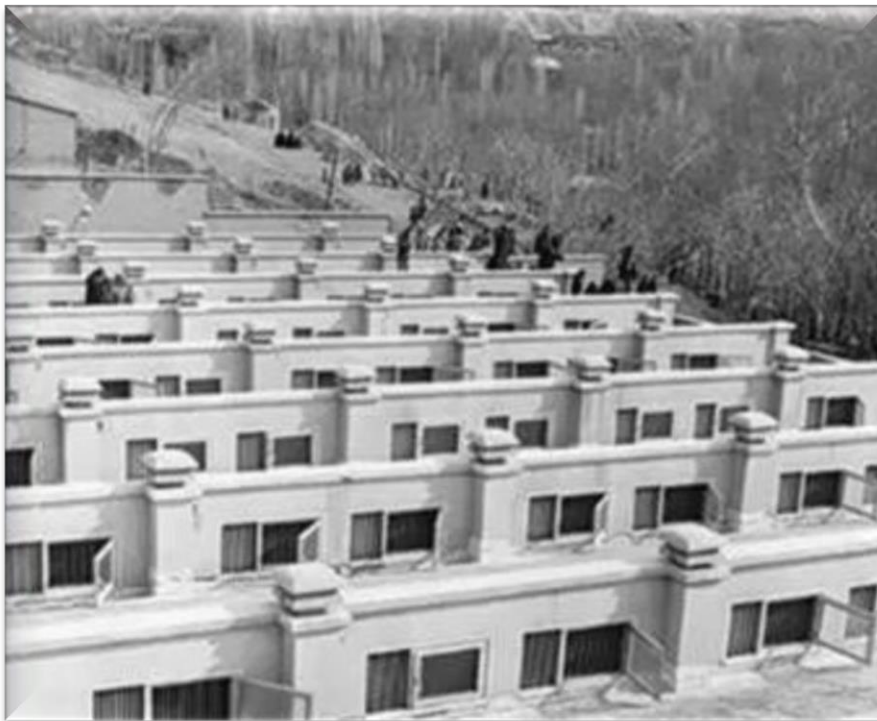
مجاهد شهید سعید منبری

یکی دیگر از زندانیان علاقه‌مند، برادر مجاهد ابوالقاسم رضایی، برادر کوچک‌تر رضایی‌های شهید بود. او در آن سال‌ها حدود ۲۰ سال داشت. به این ترتیب بود که طی سال‌های زندان در زمان شاه، تعدادی سرود و ترانه به وجود آمد.

اولین شب‌شعر در اوین

در گوشه‌ای اتاق عمومی اوین آخر شب‌ها بعد از خاموشی، من و چند نفر از بچه‌هایی که بیشتر اهل شعر و ترانه بودند، مثل سردار خیابانی، مهدی ابریشمچی و ابوالقاسم (محسن) رضایی، دورهم جمع می‌شدیم و هرکس چیزی را که بلد بود می‌خواند؛ البته برای آن‌که نگهبان بند که پشت در قدم می‌زد، متوجه نشود، خیلی آهسته می‌خواندیم؛ شعرها، ترانه‌ها و سرودهایی با مضمون مبارزانی، سرودهای فلسطینی و...

شب‌های شعر اوین، پایه شب‌های شعری بود که بعداً در زندان قصر و پس از پراکنده کردن زندانیان سیاسی در شهرستان‌ها، در آبان ۵۱، در زندان‌های شهرهای مختلف مثل مشهد و شیراز ادامه پیدا کرد.



زندان اوین، زمستان سال ۵۱

اولین سرود

زمستان سال ۵۰ بود. بنیان‌گذاران سازمان همه دستگیرشده و مجاهد قهرمان احمد رضایی شهید شده بود. در این شرایط شعری که یکی از هواداران مجاهدین در زندان قزل‌قلعه سروده بود، توسط زندانیان به اوین منتقل شد. این شعر را بچه‌ها در شب‌شعر خواندند. من آن را به لحاظ محتوا و شکل برای سرود خیلی مناسب یافتم و تصمیم گرفتم آن را به سرود تبدیل کنم. شعر با این بیت شروع می‌شد:

ز خون ما که شد روان به راه حق، جوانه‌های انقلاب جان گرفت
شراره‌ها ز انتقام توده‌ها، به خرمن وجود دشمنان گرفت

عصرها اغلب بچه‌ها، ورزش می‌کردند. اول ۲۰ دقیقه دور اتاق می‌دویدند؛ سپس مدتی نرمش می‌کردند. من و چند تن از بچه‌ها که مجروح بودیم و نمی‌توانستیم ورزش کنیم، کنار اتاق، ورزش بچه‌ها را تماشا می‌کردیم. یک روز موقع ورزش و دویدن بچه‌ها، دوازدهم این شعر را زمزمه می‌کردم. در لحظه‌ای ضرب‌آهنگ پای بچه‌ها با وزن شعر هماهنگ شد و آهنگی در دستگاه اصفهان به‌ذهن آمد؛ دستگاه اصفهان، دستگاهی عاطفی است و احساس کردم با محتوای شعر، به‌خصوص بیت اول آن همخوانی دارد. سایر بیت‌ها را بر اساس گوشه‌های دستگاه همایون آهنگین کردم. در برنامه شب‌شعر همان روز، بند اول این شعر را، برای بچه‌ها خواندم. خیلی خوششان آمد؛ تشویق‌م کردند و گفتند ادامه بده و دو بند دیگرش را هم بساز؛ که طی روز بعد کار کردم و تمامش کردم و این شد «سرود خون».

در مراسم مختلفی که در زندان شماره ۳ قصر می‌گرفتیم (مثل سالروز قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱) اعضای کمون بزرگ که ۲۰۰ الی ۲۵۰ نفر می‌شدند و ساکنان دو سه اتاق مجاور گرد هم می‌آمدند، ابتدا متن کوتاهی درباره آن واقعه تاریخی قرائت می‌شد و سپس سرودهای انقلابی فدایی‌ها، آرمان خلق و مجاهدین به‌طور جمعی و همخوانی اجرا می‌گردید. از آن‌جا که اغلب زندانیان سیاسی، دانشجو یا فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها بودند، سرودها را درست و زیبا می‌خواندند. می‌توانید حدس بزنید که یک گروه کر ۲۰۰ یا ۲۵۰ نفره چه صدای رعدآسایی دارد. طنین صدای آن‌ها تا خیابان‌های اطراف زندان قصر می‌رسید. در آن لحظات گویی دیوارهای بتونی فرومی‌ریخت، نگهبانان عبوس، ترسان رو پنهان می‌کردند و فضا، سرشار از امید و حماسی می‌شد. در یکی از ابیات سرود خون، می‌خواندیم «گلوله‌های آتشین به‌آتش افکند وجود دشمنان» زندانیان‌ها را که نگاه می‌کردیم می‌دیدیم به‌شدت ترسیده‌اند. یادم هست در انتهای مراسمی، یکی از افسران زندان، باحالتی عصبی وارد بند شد و گفت: «این سرودها را نخوانید. وقتی می‌خوانید ز آتش سلاح ما، وجود دیو بدکنش به‌خون تپید مأموران ما رعشه می‌گیرند». بعد، سرود فدایی‌ها را می‌خواندیم که آهنگش از سمفونی شهرزاد اثر آهنگساز روسیه، کورساکف، گرفته‌شده بود و این‌گونه شروع می‌شد:

باز این من و این شب تیره بی پگاه مزرع سبز فلک درو کرده داس ماه
هر غریو مسلسل چون شهابی آتشین بنشیند بر قلب دشمن خلق پر ز کین

ترانه شهادت احمد

شهادت مجاهد کبیر احمدرضایی اولین شهید مجاهدین، طوفانی در درون مجاهدین و اذهان و عواطف همه زندانیان به‌پا کرد. یکی از هواداران در زندان قزل‌قلعه ترانه‌ای درباره این حماسه ساخت و فرستاد. آهنگ این ترانه برگرفته از یکی از ترانه‌های محلی فارس بود. شعر و ملودی آن با هر بار اجرا در شب‌های شعر، پرداخت می‌شد و نهایتاً پس از تغییراتی، به‌صورتی که در زیر می‌بینید، درآمد.

ترانه شهادت احمد

بیا باد صبا امشو سفر کن... جوئم ز زندون اوین یکدم گذر کن... جوئم
ز مرگ احمد اون شیر دلاور... خدا رفیقون مجاهد رو خبر کن... جوئم
انتقام مجاهد چنینه، عزم مرد خدا آهنینه
غم مخور میهن آزاد می‌شه، سینه مردمون شاد می‌شه
ز خون او گل لاله در اومد جوئم پرستو را شب هجرون سر اومد جوئم
ز هرم آتش بمب و مسلسل... خدا شرر بر خرمن غارتگر اومد... جوئم
وطن درراه آزادی روونه... جوئم مجاهد اختر این کاروونه... جوئم
مخور غم گر شده آلاله پرپر... خدا ز مرگ ظالمون داره نشونه... جوئم

...

این اولین ترانه‌ای بود که در سازمان ساخته شد. ترانه‌ای انگیزاننده که به سرعت در تمام زندان‌ها منتشر شد و عزم‌ها را برای مقاومت جزم‌تر و جنبش را نیرومندتر کرد. این ترانه را «شهادت احمد» نام نهادیم. با ذکر این نمونه‌ها می‌خواهم به خصلت اساساً جمعی کارهای مختلف تهیه و تولید سرودها و ترانه سرودهای سازمان اشاره کنم. مضمون شعرها و سرودها از دیدگاه‌های مجاهدین و افق‌های آرمانی‌شان الهام گرفته شده است.

سرود قسم

بعد از شهادت بنیان‌گذاران در ۴ خرداد ۵۱، هنگامی که در زندان قصر بودیم، یکی از بچه‌ها شعر انگیزاننده‌ای به نام قسم سرود. چند بیت آن از این قرار است:

به خون شهیدان و پاکان قسم
به مهر فرزنده انقلاب
به دست پر از پینه کارگر
که تا صبح آزادی توده‌ها
به رزم‌آوران و دلیران قسم
که تاییده بر خلق ایران قسم
به پای پر از زخم دهقان قسم
بجنگیم با خون و ایمان قسم...

این سرود هم مثل سرود خون و ترانه شهادت احمد غوغا کرد و روحیه‌ها را به‌اوج رساند. این سرودی بود که به‌خصوص وقتی مجاهدی به شهادت می‌رسید در مراسم و شب‌شعری که دور از چشم زندانبان‌ها برگزار می‌کردیم، به‌طور جمعی می‌خواندیم و از آن شور و انگیزه مضاعف می‌گرفتیم. بعد از انقلاب ۵۷ این سرود با همان ملودی که در زندان می‌خواندیم، توسط محمد شمس تنظیم شد و در اختیار مردم و نیروها و هواداران سازمان در سراسر کشور قرار گرفت.

به نام خدا

حوالی مرداد ۵۱ شعر «به نام خدا» در زندان قصر ساخته شد. سراینده این شعر ملودی آن را هم خودش ساخته بود که البته یک کار جمعی، هم روی کلمات و هم روی ملودی و تکمیل آن صورت گرفت. تنظیم این ساخته به شکل سرود، بعدها توسط شمس صورت گرفت. این سرود چنین شروع می‌شود:

به نام خدا ای برادر مجاهد برخیز برخیز برخیز! برخیز! برخیز! برخیز! برخیز! برخیز!

سلاحت برگیر برگیر برگیر! (دشمن خلقت را از پای افکن) ۲

دی بلال

ترانه‌ای که بعد از ترانه شهادت احمد در زندان قزل‌قلعه ساخته شد، «دی بلال» بود. این ترانه بر اساس ترانه محلی دی بلال، از ترانه‌های معروف عشایر فارس، ساخته شد. شعرش چون از دل مبارزه آن روزهای مجاهدین درآمده و آن مبارزه را با ابیات زیبایی بیان می‌کند، مورد استقبال بسیار قرار گرفت. بند اول این ترانه پس از اصلاحاتی که به تدریج در آن به عمل آمد، از این قرار است:

بعد از این فصل بهار مثل خزونه... دی بلال
کوچه‌ها میدون جنگه پر ز خونه... دی بلال
مرحبا رزم‌آور ایرون مجاهد دی بلال
کاوه آهنگر دورون مجاهد دی بلال
دی بلال دی بلال، خون دشمنون کردم حلال

خوب است همین جا یادآور شوم تمام سرودها و ترانه‌هایی که در زندان ساخته شدند، در دوره مبارزه سیاسی بعد از شروع حاکمیت خمینی دجال بازسازی، اجرا و منتشر شدند.

پراکنده کردن زندانیان سیاسی

زندان قصر به دانشگاه انقلاب برای دانشجویان و جوانان تبدیل شده بود. آن‌ها به زندان می‌آمدند و طی چند ماه، انواع آموزش‌ها را فرا می‌گرفتند و آن را به بیرون و به جامعه منتقل می‌کردند و بدین ترتیب جبهه مقاومت مسلحانه را تقویت می‌کردند. طبیعی بود که رژیم شاه نمی‌توانست این وضع را تحمل کند، بنابراین در مهر ۵۱ تصمیم گرفت این جمع بزرگ را از هم بپاشد.

در ۴ آبان ۵۱ اولین دسته زندانیان را به زندان مشهد فرستاد. چند روز بعد عده‌ای را به زندان عادل‌آباد شیراز و شماری را به زندان تبریز و اندکی بعد، بخشی را به زندان اصفهان و گروهی را هم به زندان برازجان که شرایط دشوارتری داشت، فرستاد. در جریان این انتقال‌ها، من هم همراه با شماری از مجاهدین و فدایی‌ها، روز ۵ آبان ۵۱ به زندان مشهد منتقل شدیم. در زندان مشهد یکی از اولین کارهای ما راه‌اندازی شب‌شعر بود که مثل زندان قصر هفته‌ای یک‌بار برگزار می‌شد. در سال ۵۲ با یکی از هواداران مجاهدین که در ارتباط با سازمان در مشهد دستگیر شده و تازه به زندان آمده بود، آشنا شدم و متوجه شدم که طبع شعر دارد، تعدادی از شعرهایش را برایم خواند؛ من او را ترغیب کردم که وارد کار سرود ساختن شود و او پذیرفت.

او شروع به کسب آموزش‌های سازمان کرد. طی چند هفته مطالبی تاریخی درباره مبارزات بردگان و دهقانان و کارگران وهم چنین نظرگاه اسلام انقلابی و تاریخ انقلاب مشروطیت به او آموزش داده شد و بعد تاریخچه سازمان را برایش گفتم. او تحت تأثیر این آموزش‌ها، ابتدا شعر میهن شهیدان و سپس اشعار دیگری سرود. البته مثل همه موارد، این شعرها هم برای آن‌که تبدیل به سرود شوند توسط جمعی از مجاهدین بازبینی و پرداخت شد. صورت نهایی برخی از این سرودها را در زیر می‌خوانید:

میهن شهیدان

ای ایران میهن شهیدان	ای مهد جاودان شیران
بودم من منتظر فراوان	تا گردم از مجاهدان
جان فدای خلق ایران	کردم آخر صبحگاهان
تا که گردد لاله‌زاران	خاک ایران از شهیدان

می‌کند ویران یکسره از بنیان کاخ جهان خواران جنبش محرومان
مانده جاویدان آتش این عصیان در دل هر انسان شعله‌ور و سوزان در جهان ما

کارگر

عزم و رزمت ای کارگر	در زمانه بالنده‌تر
ای مرهون تو هر بشر	به هر مکان به هر زمان
ز کار تو گردد جهان	شکفته چونان گلستان
رسد غریو مجاهدان	درود ما بر کارگران
حاصل دست رنجبران	نبود بهر دیگران
این سخن را بشنو کنون	از هر زبان در هر زمان

شعله‌ور رزمت پرتوان عزمت تا در جهان از ظالمان دیگر نماند نام و نشان

* * *

خون پاکت ای برزگر می‌چکد در هر دشت و در

برپا کن زین ستم شرر به هر مکان به هر زمان

ز خون تو غارتگران نموده رخ را ارغوان

برخیز و با مستضعفان ویران کن کاخ ظالمان

ای کارگر، ای کارگر ای دهقانان رنجبر

خون دل از زحتمکشان آسایش از غارتگران

شعله‌ور رزمت پرتوان عزمت تا در جهان از ظالمان دیگر نماند نام و نشان

من در این شعر تغییراتی دادم و سپس برای میهن شهیدان آهنگی در دستگاه اصفهان ساختم، برخی اعضا و خصوصاً برادر مجاهد مهدی ابریشمچی هم که علاقهٔ بسیاری به سرودها داشت، از آن استقبال کردند. بعد آن را به سایر زندانیان آموزش دادم و در مناسبت‌های مختلف اجرا می‌کردیم.

برای شعر کارگر هم آهنگی در دستگاه ماهر ساختم. این سرود همان روند را طی کرد و به‌عنوان سرود مجاهدین شناخته شد.

این هر دو سرود در دورهٔ مبارزهٔ سیاسی دو ونیم سالهٔ بعد از انقلاب، تنظیم و اجرا شدند. سرود میهن شهیدان را زنده‌یاد استاد مرتضی حنانه از برجسته‌ترین موسیقی‌دانان ایران برای ارکستر سمفونیک و گروه کر تنظیم کرد.

شادروان مرتضی حنانه از اولین کسانی بود که یک ارکستر سمفونیک را در ایران بنیان گذاشتند.



شادروان مرتضی حنانه

وقتی این سرود را برای تنظیم نزد استاد مرتضی حنانه بردیم، او با ابراز علاقهٔ بسیار نسبت به مجاهدین و آرمانشان، بدون هیچ‌گونه چشمداشت، تمامی زحمات این سرود را از ساختن مقدمهٔ باشکوه و زیبا تا نوشتن نت‌ها برای سازهای مختلف و هماهنگی اعضای ارکستر و نظارت بر اجرا تقبل کرد.

هر دو این سرودها توسط گروه همسرایان رادیوتلوویزیون ایران اجرا شد که در آن زمان هنوز آخوندها بر آن کاملاً مسلط نشده بودند.

شمع شبانه

سراینده شمع شبانه معینی کرمانشاهی ترانه‌سرای نامدار بود اما در زندان تغییراتی در آن داده‌شده بود تا جنبهٔ مبارزاتی‌اش بالاتر برود.

در سال ۵۶، در زندان اوین، مراسم بزرگداشتی برای مجاهد شهید محمد صفری لنگرودی برگزار کردیم. بعد از خواندن زندگی‌نامه او، مجاهد شهید سعید منبری با صدای گرمش که داشت، ترانه زیبای «کاروان» را خواند

همه‌شب نالم چون نی که غمی دارم
دل و جان بردی، اما نشدی یارم
با ما بودی، بی ما رفتی.
چو بوی گل به کجا رفتی؟
تنها ماندم، تنها رفتی
چو کاروان رود فغانم از زمین بر آسمان رود
دور از یارم، خون می‌بارم

... ..

ترانه کاروان مرا به‌خاطراتی از بنیان‌گذار سازمان حنیف شهید برده و طوفانی در درونم برخاسته بود. سرم پایین بود و غرق آن خاطرات بودم و دیگر صدای سعید را نمی‌شنیدم. چند ثانیه سکوت شد و بعد صدا عوض شد و کسی، ترانه دیگری را شروع کرد! خاطرات محمد در ذهنم قطع شد. به‌طرف صدا نگاه کردم. دیدم موسی است. تعجب کردم. چون از او جز سرود، آن‌هم در پایگاه‌های فلسطین در سال ۴۹ چیزی نشنیده بودم.

صدا آن‌قدر گرم و ترانه آن‌قدر گیرا بود که دنیا را یکسره عوض کرد. از فضای غمگین ترانه کاروان به‌دنیای شورانگیز و زیبای سوختن و ساختن پرواز کردم: ترانه شمع شبانه

همه‌شب خود را می‌سوزم که شب یاران افروزم
خوش و بی‌پروا می‌سوزم که ز سرتاپا می‌سوزم.
موسی ترانه را با تمام وجود و احساسش می‌خواند و چه زیبا می‌خواند:

من در راه محبت پا از سر نشناسم از آتش نکنم پروا
یک امشب را با شادی می‌سوزم تا که شود فردا

هنوز حالت‌های چهره دوست‌داشتنی‌اش به‌یادم هست. موسی این ترانه را خیلی دوست می‌داشت چون از جانش برمی‌خاست. بچه‌ها هم از او همیشه همین ترانه را می‌خواستند که بخواند. راستی انگار که وصف حال خودش و سرگذشت شورانگیز خودش بود.

ما در سال ۶۴ به‌یاد سردار شهید خلق موسی خیابانی، این ترانه را بازسازی کردیم و تنظیم آن را به‌یکی از آهنگسازان مسلط میهنمان واگذار کردیم و از همکاری همسرایان میهنمان در اتریش استفاده کردیم که الحق خیلی خوب از عهده آن برآمدند.

من شمع شمع شبانه
در عالم گشته فسانه
همه‌شب خود را می‌سوزم
که شب یاران افروزم
می‌سوزم تا به‌سحرگه
از رازم کس نشد آگه
خوش و بی‌پروا می‌سوزم
که ز سرتاپا می‌سوزم
نه وفاداری نه وفا خواهی

که به قلب من ببرد راهی
چو جان من افروزد ، چو جان من افروزد
همه خودبینی، همه خودخواهی
نشود پیدا دل آگاهی ز من وفا آموزد، ز من وفا آموزد
من و شب و پروانه
من و دل دیوانه، به اشک و آتش خرسند
تو حال من کی دانی؟ که خود نباشی چون من به مهر مردم پابند
اگر در آتش می سوزم شبها، خوشم که بزمی افروزم شبها... با هر لبخند

من ایرانم

شعر این ترانه را یکی از هواداران سازمان در سال ۶۳ بر اساس آهنگ یک ترانه زیبای کردی سرود. ترانه سپس توسط یکی از هنرمندان هوادار نواخته شد و گروه کر کودکان و نوجوانان مجاهدین آن را روی این موزیک اجرا کردند:

من ایرانم من ایرانم همراه شیرانم
شوری دیگر، شوری دیگر، شوری دیگر دارم
دستی بر در دستی بر در دستی بر در دارم
قلبی آذر، قلبی آذر، قلبی آذر دارم
من ایرانم، من ایرانم، همراه شیرانم
زندانیها پر گورستان پر غم‌هایم در سینه
سالی نو شد، سالی نو شد، چشمانم در کینه
موسایم را از من مخفی در من مخفی کردند
اشرف را در پیش صدها غنچه پرپر کردند
راه موسی راه اشرف، راه توده‌هایم
من ایرانم، من ایرانم، همراه شیرانم
از ستار و کوچک‌خانم سردارانی دارم
اما زخمی شهرم، زخمی جنگل‌هایم،
من ایرانم، من ایرانم، گل‌هایم شد پرپر
من ایرانم، من ایرانم، همراه شیرانم
....

حماسه ۱۹ بهمن در شعرها و ترانه‌ها و سرودها

یکی از سرچشمه‌های زاینده آثار هنری در فرهنگ و تاریخ و هنر ملت‌ها، قهرمانان آن ملت‌ها هستند. آن‌ها، سمبل‌ها و شاخص‌های عزم، رزم، مقاومت، قهرمانی، فداکاری، جانبازی و دلاوری، هستند و خودشان فرهنگ سازند. در تجلیل از آن‌هاست که حماسه‌سرایان حماسه می‌سرایند آهنگسازان موزیک‌ها و سمفونی‌ها و ترانه‌های ماندنی خلق می‌کنند، مجسمه‌سازان تندیس‌های زیبا به یادشان می‌سازند و هنرمندان انواع آثار هنری را در یاد و گرامیداشت آن‌ها خلق می‌کنند. ما هم در گرامیداشت سرداران حماسه عاشورای مجاهدین به سرودها و اشعار و ترانه‌هایی برای این قهرمانان پرداختیم.



سردار شهید خلق موسی خیابانی

پس از حماسه عاشورای مجاهدین و شهادت سمبل زن انقلابی مجاهد، اشرف رجوی و سردار موسی خیابانی و یارانشان در ۱۹ بهمن ۶۰، موجی از عواطف و شور و غرور مبارزاتی در میان مردم و هواداران و دوستداران مجاهدین برانگیخته شد. عواطفی که انعکاس بخشی از آن‌ها کتابی شد بانام «سردار در شعر شاعران».

ما هم در نهاد سرود و ترانه سازمان، تصمیم گرفتیم سرودهایی در جهت بارز کردن شأن و جایگاه قهرمانان این حماسه میهنی تهیه کنیم. تلاشی که به ساخت سرودهای «گل طوفان، اشرف» و «موسی پیام داد» و «فرمان موسی» انجامید.

ای بهاران

بهار و نوروز مضمون بسیاری از ترانه‌ها و سرودهای مقاومت است اما مضمون ترانه «ای بهاران» با زبان استعاره، فراخوانی به بهار است، بهار صلح و آزادی برای پایان دادن به زمستان تیره‌وتار ارتجاع و جنگ و استبداد که روزگار خلق را سیاه کرده‌است. ملودی سرود «ای بهاران» از یک سرود انقلابی به نام «وِنسِرِموس» که شهرت جهانی دارد، گرفته‌شده و به زبان روسی و با کر بزرگ اجرا شده است.

دکتر محمد قرایی شعری با مضمون بهار و صلح بر روی ملودی زیبای «وِنسِرِموس» سرود و آهنگ آن توسط محمد شمس تنظیم گردید و در سال ۶۴ توسط گروه همسرایان کودکان و نوجوانان مجاهدین اجرا شد. در ابتدای این سرود از دمیدن بهار طبیعت و رسیدن فصل بیداری گل و شور و شادی که بهار و نوروز با خود همراه می‌آورد سخن گفته‌شده و در بندهای بعدی سرود به فراخوانی برای به پا خاستن و راندن زمستان میهن و محقق کردن بهار زندگی و جامعه تبدیل می‌شود.

بنگر از هر کران بردمیده	چتر پرغنچه نوبهار
فصل بیداری گل رسیده	جوشد از هر زمین چشمه‌سار
عید فرخنده عشق و شادی	گشته برپا کنون برکنار
تا که خورشید رخسند تابد،	بشکند این شب سرد و تار،

ای بهاران، لاله‌زاران، از دل این زمستان تار
سوی میهن تا بیایی، دیده‌ام می‌کشد انتظار

ریتم شاد و موزیک انگیزاننده این سرود و صدای پرتراوت نوجوانان آن را به سرود زیبا و دل‌نشینی تبدیل کرده‌است.

سرودهای ارتش آزادی

پرافتخارترین فعالیت نهاد ترانه سرود مجاهدین، ساختن سرودهایی درباره ارتش آزادی‌بخش ملی ایران است. از هنگامی که ارتش آزادی در سال ۱۳۶۶ توسط مسعود تأسیس شد، ساختن اثر پرشکوهی برای این مولود خجسته تاریخ آزادی ایران همیشه دغدغه من و سایر خواهران و برادرانمان در این نهاد بوده است. سرودهایی که پس‌از این سال ساخته شده همه تلاش‌هایی در این راستاست. از جمله «ارتش توده‌ها»، «خورشید پیروزی»، «رایت شرف» و ...

شعر سرود رایت شرف که توسط برادرم طارق ساخته شده، این‌طور شروع می‌شود:

رود الماس شب سوز اختران جنگل سبز پولاد بی خزان...

این سروده به‌خصوص در اینجا به اوج می‌رسد:

ارتش صلح و سازندگی و کار پرگل سرخ و سبز ارتش بهار
خوشه گندم از تو جوانه زد صد بهار از نبردت زبانه زد
از سلاح تو بعد از شب ستم می‌وزد عطر پاک سپیده‌دم.

رزم زمان

ای رزمندگان، در رزم زمان، به‌پیش! به‌پیش! به‌پیش! در راه نبرد با ظلم‌آوران به‌پیش! به‌پیش! به‌پیش!

این واژه‌ها اولین بند از سرودی است به‌نام «رزم زمان» که با صدای خانم مرضیه که به مناسبت نوروز و به‌عنوان عیدی (نوروز ۷۵) و ارمغانی بهاری از طرف ایشان، به رزمندگان مجاهد در داخل کشور اهدا شد. شعر این سرود از یکی از هواداران و آهنگساز ساخته و تنظیم محمد شمس است.

این سرود با همراهی گروه کر ارتش آزادی‌بخش ملی ایران اجرا و ضبط شده. از نکات گفتنی در مورد این سرود و سایر سرودهایی که توسط خانم مرضیه اجرا شده، قدرت شگفت‌انگیز صدای این بانوی بزرگ آواز ایران در آخرین سال‌های حیات اوست که به‌خوبی از عهدهٔ اوج‌ها و فرودهای سرود برمی‌آید.

ای رزمندگان، در رزم زمان، به‌پیش! به‌پیش! به‌پیش!

در راه نبرد با ظلم‌آوران، به‌پیش! به‌پیش! به‌پیش!

فریاد خشم ظلمت دیدگان در خروش آمده، برخیز! برخیز! برخیز!

آوای خلق ایران این زمان در خروش آمده، برخیز! برخیز! برخیز!

برخیز و بشکن حصار دشمنان یورش ببر از زمین و آسمان

خامش بگردان چراغ ظالمان تا بر فروزی فروغ بیکران

از طنین پرصلابت صدایتان وز نگاه مهربان و باصفایتان

پرتوی ز نور و رهایی از ستم بر وجود خستگان نشسته دم بدم

دسته‌های گل در انتظار رویتان کام تشنگان همه در آرزویتان

پرچم یگانگی و سایه‌های مهر با حضورتان رود به‌پهنهٔ سپهر

به‌پیش! به‌پیش! به‌پیش! به‌پیش! ای رزم‌آوران در رزم زمان به‌پیش! به‌پیش! به‌پیش!

تا فتح سحر در قلب شبان به‌پیش! به‌پیش! به‌پیش!

خورشید تابان زین شام سنگین! در ستوه آمده برخیز! برخیز! برخیز!

مام وطن از این خصم خونین! در ستوه آمده برخیز! برخیز! برخیز!

جانانه برخیز به‌سوی کارزار شوری بیفکن که شد زمان کار

خاکت رها کن ز جور روزگار تا که بماند همیشه پایدار

به‌پیش! به‌پیش! به‌پیش!

فصل دوم

پایداری ۱۴ ساله در اشرف و لیبرتی

در سال‌های پایداری ۱۴ ساله در اشرف و لیبرتی در شرایط محاصره و زیر حملات سنگین مزدوران ولایت فقیه خلق آثار موسیقی نه تنها محدود نشد بلکه تکامل یافت. در سال‌های اولیه شکل‌گیری اشرف، جشن‌ها ساده و محدود همراه با چند نوازنده سازهای سنتی ایران بود، اما با گسترش این شهر و بخصوص حضور گسترده زنان و مدیریت آن‌ها، فعالیت هنری نیز گسترده شد. آن‌ها به فراگیری و ترویج موسیقی اصیل و مدرن توجه خاص داشتند. به طوری که نیمی از ارکستر بزرگ اشرف را زنان تشکیل می‌دادند.

در این دوره کار ساختن ترانه‌ها و سرودها به صورت چشمگیری گسترش یافت. به طوری که ترانه‌ها و سرودها ساخته شده که در این دوره ساخته شد بیش از ۷۷۰ قطعه است.

ترانه «پیکر بی شکست» که پس از حملات خون‌بار مزدوران عراقی خامنه‌ای در ۶ و ۷ مرداد ۸۸ به اشرف صورت گرفت و ترانه «روز حساب» که پس از موشک‌باران لیبرتی در ۷ آبان ۹۴ و بر روی خرابه‌های ناشی از آن اجرا شد، از جمله آثار هنری این دوران است.

کامیار ایزدپناه که سازنده شمار زیادی از آهنگ‌ها در این دوره بوده و رهبری ارکستر اجراکننده این آثار را بر عهده داشته، درباره شرایط ساختن یکی از این ترانه‌ها توضیح می‌دهد: «در روز نوزده فروردین سال ۹۰ نزدیکی‌های ظهر بود که تقریباً صدای گلوله‌ها و خمپاره و شلیک تانک‌ها یک مقدار فروکش کرده بود. من درحالی که لباسم سرتاسر آغشته به خون بود، برگشتم به قسمت خودمان که ببینم سایرین در چه حالی هستند. وقتی که رسیدم دیدم که روزبه و بقیه بچه‌های دست‌اندرکار شعر و موزیک از قبل آنجا رسیده بودند و مشغول طراحی مساختن ترانه‌هایی برای بیان این صحنه‌های حماسی بودند آن‌ها وقتی مرا با آن لباس خونین دیدند، نگران شدند و گفتند چه شده گلوله خوردی؟ زخمی شدی؟ گفتم که نه این خون بهروز ثابت است که روی لباس‌هایمان مانده. بهروز یکی از خواننده‌های خیلی محبوب اشرف و ارتش آزادی‌بخش بود که در آن صحنه بر اثر شلیک نارنجک مزدوران که در نزدیکیش منفجر شد به شدت زخمی شد و به اتفاق چند نفر او را منتقل کردیم به بیمارستان. گفتم این خون بهروز است و همه باهم مصمم و جنگنده شروع کردیم به کار. توی همین حال و هوا بودیم که در همان دقایق اول مطلع اولین ترانه خلق شد: می‌دهم بهای آزادی‌ای گلوله‌ها بگیریم و شروع کردیم به کار.

تقریباً بعد از یک‌ساعتی که گذشت خبر شهادت بهروز رسید. چند لحظه‌ای درحالی که بغض گلوبمان را فشرده بود، به هم نگاه کردیم. در آن نگاه‌ها به همدیگر گفتیم که جای ایستادن نیست و به ساختن ادامه دادیم. اتفاقاً یکی از کارهایی که در همان روز بچه‌ها درست کردند ترانه‌ای بود به یاد بهروز. به نام شیر گیلان که با این کلمات شروع می‌شود: چقدر جنگل خوسی...

مثال دیگری از شرایط تولید ترانه سرودهای مجاهدین در سال‌های پایداری اشرف و لیبرتی را روزبه عمادزاده از سازندگان شماری از همین ترانه‌ها توضیح می‌دهد: «۶ و ۷ مرداد ۸۸ در اشرف ما در کار ضبط برنامه‌ای به مناسبت قتل عام ۶۷ بودیم. وسط ضبط متوجه شدیم که حمله شده. در آن شرایط همه دست‌اندرکاران خیلی تبوتاب داشتند که این ضبط سریع‌تر به

وسط ضبط متوجه شدیم که حمله شده. در آن شرایط همه دست‌اندرکاران خیلی تبوتاب داشتند که این ضبط سریع‌تر به پایان برسد تا بتوانند به صحنه جنگ بروند. روی پای خودشان بند نبودند، چون قرار بود حتماً برنامه ضبط تمام شود. من به دلیل اینکه در آن موقع پایم از زانو پیچ خورده بود و عصا داشتم نمی‌توانستم بروم. نشستیم گفتیم که چکار کنیم که این صدا و پیام ایستادگی و پایداری را برسانیم. صحنه‌های جنگ را از سیمای آزادی می‌دیدم. یک جنگ جدی و تمام‌عیار بود. اولین صحنه‌ای که از شهدا دیدم، صحنه مجاهد شهید حمید زمانی بود. خیلی تکان خوردم. لحظه‌اش هنوز یادم هست. ساعتی بعد کم‌کم جمع شدیم، یکی از بچه‌ها این شعر ایرج جنتی عطایی را زمزمه می‌کرد که: هرچه تیر زدی به من زخم نشد جوانه شد. این بیت با آن صحنه‌ها و درگیری‌ها و آن چیزی که در صحنه به‌طور واقعی داشت رقم می‌خورد، همخوانی داشت. چماق، تیر، تیر و بی سپر بودن. در واقع یک پدیده جدید بود، با دست‌خالی ایستادن در برابر چوب و چماق و تیر و تبر، همان مصرع پرورنده شده تضمین شد در ترانه‌ای به اسم پیکر بی شکست. بعداً وقتی که شعر را دیدم واقعاً کامل بود، هیچ کمبودی نداشت. کامل، رسا، واقعاً زیبا و به‌جا. آهنگش را در زمان کوتاهی ساختیم و این ترانه آن حماسه شد.»

چشمه‌سار ایده‌های ما

در فردای موشک‌باران لیبرتی در ۷ آبان ۹۴ که در آن ۲۴ مجاهد خلق به شهادت رسیدند، موزیسین‌های ارتش آزادی‌بخش در کنار تلی از مخروبه‌های به‌جامانده از این حمله وحشیانه حاضر شدند، سازهای خود را از میان خرابه‌ها برداشتند و ترانه تازه‌ای را اجرا کردند که در همان ساعت‌های پراضطراب و نفس‌گیر خلق شده بود. فیلم اجرای این ترانه بسیاری را در جامعه ما و در سایر کشورها تکان داد. شعر و ملودی آن ترانه، نوای سازهایش و خطوط چهره و نگاه‌های خوانندگان و نوازندگان، همه لحظه مهمی در تاریخ مقاومت را ثبت می‌کرد: لحظه فرود آمدن موشک‌ها و لحظه عزم استوار مجاهدین برای پایداری و پیشروی به سوی آزادی.

این ترانه، از این شانس برخوردار بود که درست در گیرودار پس از یک حمله سنگین در برابر دوربین ثبت شود؛ اما بی‌شمار لحظه دیگر با همین خصوصیت در تاریخ مقاومت ما خلق شده؛ بدون آن که در یک عکس یا فیلم ثبت شود و پیامش به دیگران برسد. لحظه‌هایی که به نظر من قیمتی‌ترین فرصت‌های سازنده آثار هنری است. این لحظه‌ها که در تقاطع عوامل گوناگون حرکت تاریخ شکل می‌گیرد، در ذهن هر هنرمندی که در معرضش باشد، جرقه‌هایی ایجاد می‌کند که می‌تواند به تولید آثار ماندگار منجر شود.

اما خود این لحظه‌ها و فرصت‌ها که نمونه‌ای از آن را در بالا یادآوری کردم، ناب‌ترینش از رنج و خون انسان برمی‌خیزد. به‌ویژه از کشاکش میان انسان به‌پاخاسته با هیولای تیره‌روزی و اجبار. ایده‌ای که از این کشاکش‌ها برخاسته باشد (و نه از بازی‌های ذهنی یا برای عرضه به بازار) و سپس در یک اثر هنری بالغ شود و مایه انگیزش خود را در ساحت عاطفه‌ها و احساس‌ها بازنمایی کند، همان اثری است که بر دل‌ها می‌نشیند و ماندگار است.

واضح است که یک شاعر یا آهنگساز یا هر هنرمندی، چنانچه درازای کار و زحمت و زمان صرف شده از حیات خود پول یا مابه‌ازای مادی متناسب دریافت کند، به‌حق عادلانه خود دست‌یافته است. حالا می‌خواهم سویه دیگری از واقعیت را پیش بکشم که خلق یک اثر، از نوشتن یک مقاله و رمان تا خلق یک آهنگ و سرودن یک شعر، ساختن یک طنز یا تولید یک فیلم، تنها حاصل کار هنرمند نیست. بلکه بسیار بیشتر از آن محصول کار و رنج و شکنج یک ملت اسیر و فرزندان مبارز اوست که فرصت، انگیزه، شور و حیاتی‌ترین عناصر یک اثر هنری را متولد کرده‌اند.

خوب به یاد دارم که شهادت احمد رضایی اولین شهید مجاهدین، طوفانی در درون مجاهدین و اذهان و عواطف همه زندانیان به‌پا کرد. این یکی از همان چشمه‌های جوشیدن ایده‌ها بود. در همان زمان در زندان قزل‌قلعه یکی از هواداران ترانه‌ای درباره نبرد حماسی احمد ساخت که پیش‌از این مشخصات آن را توضیح دادم.

نمونه دیگر، سرود چهار خرداد است. در یکی از شعرهای این سرود می‌خوانیم:

سکوت سحرگاه افسردگان، شکست از خروش بدیع‌زادگان

جهان خوار و دژخیم و وابسته‌هان تو محکوم مرگی و ما جاودان

این شعر برآمده از یک لحظه واقعی است؛ یک سحرگاه واقعی و یک قهرمان محکوم به اعدام که وقتی به‌سوی جوخه‌های تیرباران می‌رود خروش او را می‌شنوند. او اصغر بدیع‌زادگان از بنیان‌گذاران مجاهدین است که در سحرگاه ۴ خرداد سال ۱۳۵۱ وقتی که به‌سوی میدان تیرباران می‌رفت، مضمون شعر بالا را علیه رژیم شاه و حامیانش فریاد می‌کرد. مثال دیگر سرود قسم است: به خون شهیدان و پاکان قسم. این شعر و ملودی آن برانگیخته روزهای پس از شهادت بنیان‌گذاران مجاهدین در زندان قصر است.

مثال دیگر سرودن شعری است به‌نام «بهر روز را دیدم». این شعر را رسول مشکین فام پس از اعدام بهروز (علی باکری) در اوین در ۳۱ فروردین ۱۳۵۱ سرود و آن را روی کاغذ سیگار نوشت. اصغر بدیع‌زادگان این شعر را از محل جاسازی آورد و باهم خواندیم. رسول شاعر نبود اما اعدام بهروز او را تکان داده بود:

بهر روز را دیدم

بهر روز را دیدم همین امروز،

بهر روز را در آشیان خاطر م دیدم

او چون همیشه، مهربان و گرم و گیرا بود

چشمانش از مهر و عطوفت داستان‌ها داشت

در فکر فردا و امید نسل فردا بود،

فردا همیشه از برایش آرمان‌ها داشت.

می‌گفت: دیدی گفتمت آخر، ببین دیگر،

دیگر چه می‌خواهی از این بهتر؟

سربازهای جوخه آتش، سربازهای جوخه اعدام،

الله‌اکبرهای ما را تا که بشنیدند،

فریادهای خلق پیروز است،

نگ و مذلت بر رژیم و شاه و استعمار،

برگشتند،

برگشتند درحالی که من از دور می‌دیدم

فریادهای خشم ما را در درون تکرار می‌کردند.

برگشتند درحالی که می‌گفتند:

آری خلق پیروز است،

آری خلق پیروز است!

این مثال‌ها و بی‌شمار نمونه‌های دیگر در جریان تولید یک قطعه موسیقی یا فیلم در تاریخ مقاومت ما و در تاریخ خلق آثار هنری هر ملتی گواهی می‌کند که هرکدام از این ساخته‌ها و اثرها چکیده جان‌های انبوه انسان‌هاست. در نتیجه نمی‌تواند داشته انحصاری یک فرد باشد. هنرمند فرانسوی نیست؛ انسان است و هرچه را که تولید کرده و آن‌چه را که از آن خود تلقی می‌کند، از بی‌کرانه‌های موهوم به دست نیاورده است، بلکه از روابطش با انسان‌های دیگر و با بهره‌وری از حاصل رنج‌های آن‌ها کسب کرده‌است.

این‌ها البته حقایق روشنی است و شاید بسیاری، در نظر، با آن موافق باشند؛ اما در عمل، همیشه و برای همه (بدون استثنا) این تهدید وجود دارد که یک اثر هنری را ملک طلق خود ببینند. به این توهم دچار شوند که آفریدگار مطلق آن هستند. در نتیجه از جمع و جامعه‌ای که چشمه‌سار توانمندی‌ها و فرصت‌های خلاقانه است خود را منفصل کنند. این همان نگاه و رویکرد استثماری به حاصل رنج‌های هموعان و هم‌زمان است.

از یاد نبرده‌ایم و هرگز نباید از یاد ببریم که از روز ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ که در برابر خمینی به‌پاخاستیم تا امروز بیش از ۱۰۰ هزار نفر از بهترین یاران ما جان‌های خود را فدا کرده دیگر در کنار ما نیستند. سی هزار زندانی سیاسی مجاهد و مبارز به خاطر سر موضع بودن و وفاداری به پیمان‌هایشان با مردم ایران سر دار رفتند. در این صف بی‌انتهای بی‌تردید هزاران هزار بوده‌اند که از هر یک از ما بسیار مستعدتر، تواناتر، غنی‌تر و خوش‌ذوق‌تر بوده‌اند. اگر آن‌ها زنده بودند، کار و مسئولیت کنونی هر یک از ما را به مراتب بهتر و مؤثر انجام می‌دادند. پس چگونه مجازیم آن‌ها و حاصل حیانتشان را که پشتوانه و جان و روح کارهای ماست، نادیده بگیریم.

خوشبختانه مجاهدین، به‌ویژه در پرتو ارزش‌های برخاسته از انقلاب درونی خود، چنین رویکردی را مذموم دانسته قویاً با آن مبارزه می‌کنند. خودنمایی به خاطر تولید این یا آن اثر، ریختن حاصل هر کاری به جیب خود، امتیازخواهی یا ویژه کردن خود ولو به خاطر انجام بهترین کارها و بالاترین خدمات و ... همه و همه خلاف راه و رسمی است که بر صدق و فدا متکی است. ما آموخته‌ایم که با هر نگاه و احساس و رویکرد بهره‌کشانه درافتیم و چیزی را از آن خود ندانیم. چنان‌که گوتته گفته است: ما خانه خود را بر روی هیچ بنا کرده‌ایم. از این رو تمام جهان از آن ماست.^(۳)

^۳ Ich habe mein haus auf nichts gestellt. Deshalb, gehoert mir die ganze welt.

فصل سوم

شریعت توابان

«تیزپاترین موجود عالم،

انسانی است که از قله‌های ارزش و انسانیت

به اعماق دره‌های پستی و سببیت سقوط می‌کند!»

گونه

در سال‌های حاکمیت شوم ولایت‌فقیه که هنوز ادامه دارد، بارها مشاهده کرده‌ایم که رژیم و عواملش به آثار هنری مقاومت ایران دستبرد می‌زنند و از جمله برخی آهنگ‌ها یا بخشی از آهنگ یک ترانه یا سرود مجاهدین را با شعرهای ارتجاعی و ضد مردمی خود تلفیق می‌کنند. این دزدی و شیادی محتوای پس‌افتاده آن اباطیل شعرگونه را قابل‌عرضه نمی‌کند؛ اما تلاشی است برای مخدوش کردن فعالیت مستقل و مبتکرانه مقاومت ایران در عرصه موسیقی. این هم بخشی از خصومت دیرپای ولایت‌فقیه با هنر و هنرمندان ایران است که سوابق ننگینش بر همگان روشن است.

در سال‌های اخیر با نمونه تازه‌ای - این بار از جانب ریزه‌خواران جبهه ولایت‌فقیه در خارج کشور - مواجه شده‌ایم که قصدشان از بین بردن آثار هنری مقاومت است. یک عنصر خیانت‌کار بنام یغمایی که در سرودن اشعار بخشی از ترانه‌ها و سرودهای مجاهدین (البته تا یک ربع قرن پیش) دست‌اندرکار بود و پس از تواب شدن و آستان‌بوسی دشمن ضد بشری علیه مجاهدین به تخطئه همه آن‌ها روی آورد، در سال ۱۳۹۲ اعلام کرد:

اطلاعیه ممنوعیت پخش آثار من از رسانه‌های مجاهدین و شورا و رسانه‌های وابسته. اسماعیل وفا یغمائی
دوشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۹۲ ه. ش.

هم‌وطنان گرامی. اعلام می‌دارم که پخش تمامی آثار من از سرود و ترانه و شعر و... در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا اکنون، از رسانه‌های سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت و ارتش آزادی‌بخش و تمامی رسانه‌های منتسب به این سه سازمان و نهاد سیاسی ممنوع است. می‌دانم که مدت‌هاست بسیاری از آثار من از دور خارج شده است ولی از آنجاکه شماری از آثار من از زمره سرودهای اصلی و رسمی است و کمابیش پخش می‌شود با این اطلاعیه می‌خواهم تأکید کنم که پخش آثار من به تمامه ممنوع است و کسانی که آن‌ها را پخش نمایند اگرچه نه مسئولیت قانونی ولی مسئولیت اخلاقی دارند. یغمایی در پایان تأکید می‌کند: «من خود نیز در اولین فرصت تمامی این آثار را که آهنگ‌هایش متعلق به مجاهدین است از وبسایت خود حذف می‌کنم».

بازنشر در سایت توابع تشنه به خون (ایرج مصداقی)

این واقعیت دارد که در کار جمعی مربوط به ساختن ترانه سرودها، گفتن شعرهای بخشی از آنها را یغمایی عهده‌دار بوده است. فهرست کامل این شعرها را خود او در اطلاعیه‌اش آورده است.

از انتشار این اطلاعیه چند سالی سپری شده. با این حال، در گزارشی که موضوعش ترانه سرودهای مجاهدین است، بررسی آن به چند دلیل لازم است. یک دلیل فرعی این است که در حکم ممنوعیت کذایی بارها از من به‌عنوان مدیر تولیدکننده ترانه سرودها نام برده است. این هم واقعیت دارد که در اکثر قریب اتفاق ترانه سرودهایی که یغمایی شعر آن را سروده، نگارنده مدیریت آن را بر عهده داشته است؛ بنابراین لازم است این مدیر گواهی بدهد که در فرآیند جمعی تولید هر یک از ترانه‌ها، آیا شعرهایش نتیجه نبوغ فردی یغمایی بوده یا آموزش‌ها و بحث‌ها و کار جمعی مجاهدین حرف‌به‌حرف و نکته به نکته را بر زبانش گذاشته، «الفاظ نهاد و گفتن آموخت».

دلیل دیگر این است که دیگر نباید اجازه داد که خیانت‌کاران بر آنچه حاصل رنج و خون مقاومت تاریخی یک ملت اسیر است خدشه‌ای وارد کنند. بخصوص توابعی که اکنون توأمأ در آستان شیخ و شاه و سفره جلادی آن‌ها زانورده و با دژخیمان دست در خون‌ها و شکنجه‌های مجاهدین کرده‌است.

دلیل دیگر: تأثیر و کارآمدی موسیقی مقاومت است که جبهه ولایت‌فقیه خواهان از کار انداختن آن است؛ نتیجه این که این سلاح را باید هرچه بیشتر و فعال‌تر به کار گرفت؛ پیام آزادی و مقاومت و سرنگونی وقتی که با موسیقی سرشار ایرانی درمی‌آمیزد، آخوندهای تیره مغز و تیره قلب را مات می‌کند.

سابقه آشنایی

من در سال ۱۳۵۴ در زندان مشهد با این فرد آشنا شدم، او به خاطر رابطه‌اش با دانشجویان هوادار مجاهدین در سال ۵۴ به زندان افتاد. او طبع شعر داشت، اما به نوشته خودش، شعر برایش چندان جدی نبود. من سعی کردم او را به شعر گفتن ترغیب کنم تا در ساختن ترانه‌ها و سرودهای ایام زندان به کار گرفته شود. او با تشویق من در زندان شروع به سرودن شعر و سرود و ترانه کرد. بعداً خود او در نامه‌ای به من به این موضوع اشاره کرده‌است:

«حدود ۱۰ سال از دی ۵۴، سالی که در زندان مشهد یکدیگر را دیدیم، گذشت. آن موقعی که هنوز شعر را جدی نمی‌گرفتم و یادم می‌آید باهم صحبتی کردیم در زمین بسکتبال، در مورد شعر و سرود و جدی گرفتن آن و آن روزها حاصلش شد، سرود «جهاد» و شعری در مورد «عاشورا» و سال‌ها گذشت و الآن دیگر شعر برای من جدی شده...».

بعدها، هم در دو سه سال ابتدای حاکمیت خمینی در تهران و هم در سال‌های فعالیت رادیو صدای مجاهد در دهه ۱۳۶۰ و نیز در چند کار مشترک برای ساختن ترانه سرودها در اروپا، با او سروکار نزدیک داشتیم. او وقت نسبتاً زیادی صرف خواندن کتاب‌های گوناگون می‌کرد؛ اما از آن‌جا که از جدیت و انضباط - که وجه ضروری شخصیت هر مبارز است - بهره‌ای نبرده بود، هیچ‌گاه به یک مطالعه منظم و سیستماتیک نزدیک نشد. فهمی از دینامیزم‌های تحولات جامعه ایران و تضادهای اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی آن نداشت. در عوض ذهنش انباشته بود از عناصر پراکنده و مغشوش و اغلب کهنه و عقب‌مانده که او را همیشه در سطح نگه می‌داشت. به طوری که ایده‌ها و فکرهایش کارکرد یک منور را داشت که به سرعت نورافشانی می‌کند و به همان سرعت خاموش می‌شود. برای برطرف کردن همین کمبودها، کار همیشگی مسئولان ما، ارائه بحث‌ها و آموزش‌های مختلف به او بود تا بتواند سروده‌هایش را از سطحی‌نگری و ناکجا اندیشی دور کند.

انگیزه اصلی

اطلاعی یغمایی چنان‌که در بالای آن ثبت شده، در خرداد سال ۹۲ منتشر شده است. چرا سال ۹۲؟ چرا این شخص که نزدیک به یک دهه پیش از آن پیمان شکنی کرده دشمنی ورزیدن با اصل مقاومت برای سرنگونی رژیم را پیشه خود ساخته بود، یک‌باره در آن موقع به یاد شعرهایش افتاد؟ پاسخ در همان سال ۹۲ است که رژیم همه قوای خود - از جمله عوامل دست چپ - را برای انهدام مقاومت به کار برد. طرح بزرگ ولایت فقیه از بین بردن و فروپاشاندن بود. در همان مقطع بر شورای ملی مقاومت چنگ انداخت تا شورا را بپاشاند. کمی بعد در ۲۵ خرداد لیبرتی را موشک‌باران کرد، دو ماه بعد در ۱۰ شهریور به وسیله نیروی قدس و عوامل عراقی آن اشرف محاصره شده حمله کرد و ۵۲ مجاهد را قتل‌عام کرد؛ و چنان‌که رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت، مریم رجوی در تیرماه همان سال در گرد هم‌آیی سالانه مقاومت در پاریس فاش کرد، آخوندها از طریق مارتین کوبلر در پی ردیابی و حذف رهبر مقاومت بودند. همه این هجوم‌ها در فاصله نیمه خرداد تا نیمه شهریور ۹۲ صورت گرفت. آن‌ها کار مجاهدین را پایان یافته می‌دیدند؛ بنابراین وارد آوردن هر ضربه‌ای از هر جایی را برای محاصره این جنبش مفید می‌دیدند. این بستر سیاسی اطلاعاتی اعلام ممنوعیت ترانه سرودهای مجاهدین، صادره از جانب یغمایی است. اطلاعاتی یادشده، فی‌نفسه فاقد اهمیت بود؛ اما چیز دیگری را نشانی می‌داد که حمله بزرگ رژیم بود.

حق ضایع شده

به‌رغم ماهیت و مواضع یغمایی، ما بنا به اصول سیاسی و آرمانی خود در این خصوص تأمل می‌کنیم که آیا از او - به‌عنوان کسی که در مقاطعی در گذشته در کار جمعی تولید آثار موسیقی مقاومت سهیم بوده - حقی ضایع شده؟ یا برعکس این اوست که حق اساسی یعنی حق مقاومت و مردم ایران را زیر پا گذاشته است؟ حرف او این است که شعرهای این ترانه یا آن سرود، نتیجه کاری است که من انجام داده‌ام. آیا او حق‌الزحمه و مشخصاً تمام هزینه‌های زندگی شخصی و کار خود را از

سازمان مجاهدین دریافت نکرده است؟ آیا او مانند برخی شاعران و موزیسین‌های بزرگ کشورمان که قبلاً اشاره کردم، به صورت یک‌جانبه و بدون هرگونه چشم‌داشت مالی در خلق آثار موسیقی مقاومت همکاری و مشارکت داشته است؟ هرگز واقعیت این است که هزینه‌های تولید تمامی سرودها و ترانه‌ها که گاه ماه‌ها به طول می‌انجامید و نیز دستمزد و هزینه مسافرت‌های همه کسانی که به نحوی در آن نقش داشتند، تماماً توسط سازمان مجاهدین تأمین است. کلیه هزینه‌های زندگی و کار و محل استقرار و تردد و مسافرت یغمایی نیز توسط سازمان تأمین می‌شد. طی ماه‌های آخر دوران سیاسی و پس از ۳۰ خرداد، این هزینه‌ها با پرداخت هزینه غیرقابل جایگزین آن، از جان و خون بهترین و فداکارترین خواهران و برادران مجاهد همراه بود. کما این که انتقال به منطقه کردستان و پس از آن انتقال به خارج کشور و حل‌وفصل مسأله پناهندگی در خارجه، افزون بر تأمین کلیه نیازهای زیستی، تماماً به‌عهده سازمان بود. کما اینکه هزینه زندگی فرزندش نیز به تمام و کمال توسط سازمان تأمین می‌شد.

در سال ۵۹ و سپس در سال‌های ۶۲ تا ۶۴، هم در داخل و هم در خارج کشور، من بارها با یغمایی هم‌خانه بودم. در سال ۵۹ در تهران، بخش اماکن سازمان مجاهدین، برای من و او در خیابان کارگر شمالی خانه‌ای اجاره کرده بود. نه برای پیدا کردن خانه که در آن اوضاع کاری بس شاق و خطرناک بود و نه برای بستن قرارداد اجاره و پرداخت اجاره‌بهای آن و هزینه‌های مختلف زندگی‌مان، ما هیچ زحمتی متحمل نشدیم و تماماً کار سازمان بود.

به عبارت دیگر، اگر پرداخت دستمزد عادلانه درازای کار انجام‌شده و میزان وقت صرف شده برای آن یک ملاک ادای حق باشد، سازمان مجاهدین این حق را به‌ضعاف و به‌مراتب بیشتر از آنچه نامبرده، با هر معیاری مستحق آن بوده، به او پرداخته است. در همه‌جا، از تهران تا منطقه کردستان یا خارج کشور یا در قرارگاه‌های ارتش آزادی‌بخش ملی در عراق، تمام مایحتاج زندگی او و هزینه سفرهای متعدد او حتی زمانی که بریده بود، پرداخت شده است.

ما به ازای مالی و مادی که جای خود دارد؛ برای حفظ جان او و انتقالش به محل‌های امن در گیرودار دستگیری‌ها و اعدام‌های گسترده در تابستان سال ۱۳۶۰، بسا مجاهدانی که جان خود را از دست دادند. اگر در او بارقه‌ای از انصاف و انسانیت باقی مانده بود که نمانده است، می‌توانست لختی فکر کند که قهرمانانی که او را به مناطق امن و بی‌خطر رساندند، امروز در کجا هستند؟

در این مورد نقل قسمتی از مقاله دکتر حمیدرضا طاهرزاده که به خاطر کار مشترک، چند سال با یغمایی، دمخور بوده، روشن‌گر است:

«از جمله رسیدگی‌های ویژه دیگر به این فرد حق‌ناشناس، برگزاری سفرهای متعدد از عراق به اروپا به بهانه‌های مختلف از جمله حضور در پروسه ضبط ترانه و سرودهای متعدد و شرکت در جلسات سخنرانی و غیره بود؛ برای ما تعجب‌آور بود که چه شاعر و ترانه‌سرای بی‌باید برای سرود از عراق به پاریس و یا وین بیاید تا در سر ضبط اثر حضور داشته باشد! روزی نظر یکی از مسئولین اجرایی مجاهدین در امور هنری را در این باره جویا شدم. پاسخ این بود که سازمان برای ارتقای روحیه و رفاه اسماعیل، از این‌گونه موقعیت‌ها برایش فراهم می‌کند... کثرت این مایه‌گذاری‌های یک‌جانبه از سوی مجاهدین و ابعاد عظیم دریافت یک‌جانبه از سوی این عنصر بی‌چشم و رو، نامبرده را چنان وقیح، متوهم و طلبکار نموده که وی دیگر خود را مالک آن تولیدات و دستاوردهای هنری جلوه می‌دهد! و به‌گونه‌ای بی‌شرمانه، مجاهدین را از استفاده از آن‌ها باز می‌دارد! درحالی‌که طبق قوانین مربوط به مصنفین و مؤلفین آثار هنری در همه کشورهای دموکراتیک جهان، مجاهدین به دلیل پرداخت تمام هزینه‌های مربوط به ترانه و سرودهایشان از هزینه کار و زندگی شاعران از جمله اسماعیل گرفته تا آهنگساز و مخارج استودیو و ارکستر و غیره، قانوناً صاحب آثار خویش محسوب شده و این شخص و یا هیچ‌کس دیگری از هیچ‌گونه حق قانونی در رابطه

^۳ دکتر حمید رضا طاهر زاده، «آنان را که شرافت را چوب حراج زدند»، در کتاب «کارزار سیاسی در مقابل جبهه متحد ولایت فقیه»، ص ۱۹۵،

با هر نوع استفاده از آن‌ها جز با اجازه و موافقت مجاهدین برخوردار نیست و اتفاقاً این اسماعیل یغمایی است که بدون اجازه سازمان مجاهدین، آثار آن‌ها را در دریچه زردش به یغما برده است!...».

در ضمیمه همین کتاب به‌طور جداگانه به خیانت و سرنوشت رقت‌بار اسماعیل یغمایی خواهیم پرداخت؛ اما شایان یادآوری است که وی قبل از بریدگی اولش در سال ۱۳۶۵ و پس از بازگشت مجدد به مناسبات مجاهدین در پایان سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۷۰ و ۷۱ در استفاده از امکانات نهاد ترانه سرود دست کاملاً بازداشت و از تمام همکاری و راهنمایی و کمک‌های جمعی برای سروده‌هایش برخوردار بود.

به‌عنوان مثال برای تصحیحات شعر میعاد با حنیف، من خودم در بهار و تابستان ۱۳۵۸ شش الی هفت بار به سراغ برادر مجاهدم مهدی ابریشمچی رفتم تا برای تصحیحات از او کمک بگیرم. در سایر اشعاری هم که یغمایی به حساب خودش نوشته بیش و کم همین وضعیت بود. گاه سرودن اشعاری را که شروع‌کننده آن افرادی مانند هواداران مجاهدین در زندان بودند یا ایده آن را داده بودند، به حساب خودش می‌گذاشت.

یک نمونه مشخص سرود شهادت است که شعر آن در سال ۵۵ در زندان مشهد گفته شد. شعر را یغمایی گفت اما بعد از انقلاب با کار جمعی نهاد سرود و ترانه سازمان تغییراتی کرد و برای تنظیم آماده شد. این سرود را محمد شمس تنظیم کرد و نوازندگان ارکستر سمفونیک تهران که رژیم آخوندی آن را تعطیل کرده بود، گروه‌گروه می‌آمدند و بخش‌های آن را در استودیو بل تهران می‌نواختند. برای تک‌خوان از شش خواننده تراز اول دعوت کردیم تا مناسب‌ترین خواننده را انتخاب کنیم. سرانجام زنده‌یاد علیرضا شوریده خواننده ترانه مشهور میرزا کوچک خان را برگزیدیم.

برای اجرای ترجیع‌بند سرود، گروه همسرایان رادیوتلوویزیون با اشتیاق پذیرفتند و زیر نظر محمد شمس آن را اجرا کردند. ساختن این سرود، ۶ ماه به‌طول انجامید و یکی از پرهزینه‌ترین کارهای نهاد سرود و ترانه بود.

درحالی‌که نمونه‌های پرشمار دیگری از این دست را می‌توان یک‌به‌یک توضیح داد، اما این نمونه‌ها نباید ما را از توجه به یک حقیقت مهم دور کند؛ این حقیقت که این شخص به این دلیل و صرفاً به این دلیل چند سالی نامش به‌عنوان یک شاعر مطرح شد که در صفوف مقاومت مردم ایران بود. اگر از زمان شاه یا شروع دوران شیخ به‌جای مبارزه (که مثل طوقی به گردنش افتاده بود) مسیر دیگری در پیش می‌گرفت، هرگز از چنین شانسی برخوردار نمی‌شد. کمی کاوش و تأمل در اوضاع جامعه ایران در چهار دهه اخیر نشان می‌دهد که در این برهه، بی‌اغراق، هزاران شاعر و ترانه‌سرا آثاری بس درخشان خلق کرده‌اند، اما زیر سلطه اختناق منحوس آخوندها صدا و نام و پیامشان را کسی نشنیده است.

خواست اصلی

او خواهان حق‌الزحمه که ده‌ها برابر آنچه را مستحق آن بوده دریافت کرده‌است، نیست. او در وادی خیانت و ندامت سیر می‌کند و تنها به سود رژیم و دژخیمانش با مجاهدین بی‌دنده و ترمز خصومت می‌ورزد. خواستش این است که حتی ترانه سرودهای مجاهدین هم - که در فضای خود آن‌ها و متعلق به خود آن‌هاست و تمام مخارج آن را به تمام و کمال پرداخته‌اند - مانند سنگ‌های مزارشان نابود شود.

اگر یغمایی با این خوی منهدم‌کننده که حکام شرع خمینی را تداعی می‌کند، هم‌سرشتی و همراهی نداشت، باید می‌گفت: من با هزار انتقاد به مجاهدین، خواستار حفظ و شکوفایی دستاوردهای هنری و سیاسی و اجتماعی آن‌ها هستم.

مسئولیت اخلاقی

یغمایی با سخافت مجاهدین را اگر «نه مسئولیت قانونی» بلکه به ایفای «مسئولیت اخلاقی» خود فراخوانده است. راستی منظور از مسئولیت اخلاقی در این خصوص چیست؟

آیا برای مجاهدین مسئولیت آرمانی و اخلاقی و ایدئولوژیکی، چیزی فراتر از حراست از ناموس کلمات و تعهد نسبت به خلق و جامعه و تاریخ است؟ آیا مجاهدین در برابر خائنان نادم و توابع مسئولیتی دارند؟ بخصوص آنان که پایه‌پای خمینی و لاجوردی هدفی جز سربردن این مقاومت بسود ارتجاع و استعمار ندارند.

پس دعوا بر سر شعر و ترانه و سرود نیست، بر سر سربردن مقاومت یک خلق و ذبح آن در پای منحوس شیخ و شاه است. آیا خصومت بی‌شرمانه و لاینقطع با مسعود رجوی که در عملکرد و کلام و پیام او همیشه شرف و مقاومت شعله می‌کشد، معنایی جز این دارد؟ بله شرف و مقاومت؛ این درست همان نقطه‌ای است که حاکم شرع ممنوع کننده ترانه سرودهای مجاهدین، در سوی مخالف آن ایستاده است. او امروز به همه پیام‌ها و مفاهیم اساسی ترانه سرودهای مجاهدین پشت کرده و از به کار بردن یک‌به‌یک آن کلمات در شعرهایی که سروده بود، ندامت می‌کند.

مسئولیت آرمانی و اخلاقی ما این است که در مقابل این پیمان‌شکنی و خوار شمردن و هزل کردن تعهدات و مسئولیت‌های مبارزاتی بایستیم. این هزل کردن تعهدات در اصل و گوهر، خمینی‌گرایی محض است. همان آیینی است که خمینی با آن قدرت‌طلبی جنون‌آسای خود و سپس برقراری یک استبداد موحش را توجیه کرد.

از یاد نبرده‌ایم که چگونه او از دگماتیزم غلیظ مذهبی به مصلحت‌گرایی افراطی فاقد هرگونه اصول دینی و انسانی و قانونی در غلتید. آیا پشت پا زدن خمینی به قول‌ها و تعهداتش آزادگی و آزادمندی بود یا گام‌های ضروری برای برقراری یک خودکامگی دهشتناک؟

در مناسبات سیاسی، زیر پا گذاشتن قول‌ها و تعهدات، فاجعه می‌آفریند. در مناسبات اجتماعی و روابط آحاد مردم با یکدیگر نیز شکستن سوگندها و خوارشماری تعهدات به‌منزله آزادمندی نیست، بلکه ولنگاری مخرب، روحیه ضد مبارزاتی و اشاعه تسلیم‌طلبی در مقابل رژیم است. البته حضراتی که این‌همه به «آزادی» خود از قیدوبند هر تعهد و سوگندی می‌نازند، در هتاک بی‌وقفه به مجاهدین کاملاً متعهدند!

یک‌بار رهبر مقاومت در این مورد گفت:

«راستی که روانشناسی ذلت، یا به قول بازرگان حیات خفیف و خائنانه، فصلی به‌یادماندنی در تاریخ این روزگار خواهد بود. در تاریخ معاصر ایران همه‌چیز در منتهاست. منتهای جهل و جنون و جنایت و کشتار و قتل‌عام و خیانت. منتهای جبن و ضعف و ذلت و ردیلت. سرکوب همه‌جانبه و خونین و فراگیر به تولید انگل‌های اپوزیسیون نمای چسبیده به رژیم راه می‌برد که در آن واحد هم نان اپوزیسیون و پناهندگی سیاسی می‌خورند و هم رزق و روزی خود را در لای شکاف‌های همین رژیم و امعاواحشای وزارت جاسوسی و آدمکشی آن، جستجو می‌کنند... راستی که این طبقه جدید لومپن - سیاسی کار ساحل‌نشین تا کجا مرعوب و مسحور همین رژیم و دست‌افزار «وزارت» مربوطه است. در برابر تروریسم افسارگسیخته این رژیم و در برابر دست‌وپا بردن و چشم از حدقه درآوردن و قتل و غارت و چپاول، ککش نمی‌گزد...»

راستی که از این بهتر نمی‌توان قبح هم جبهگی با دشمن را ریخت و در تضعیف جنبش مقاومت سازمان‌یافته و تنها جایگزین ممکن و موجود، کوشید....

سرکوب فراگیر در زمان خمینی و رژیم آخوندی و ذبح ارزش‌ها و کلمات در این روزگار، قبح روانشناسی و فرهنگ ذلت و زبونی را ریخته و باید مرزبندی‌ها و خطوط قرمز ملی و میهنی در برابر شیخ را تنها با دریای رنج و خون، باز ترسیم و استوار نمود. در غیر این صورت آثار مخرب ایلغار خمینی همچون حملۀ مغول تا سده‌ها در ذهن و ضمیر تاریخی و اجتماعی ملت ما باقی می‌ماند. روح شیطان، خمینی و رژیم پلید آخوندی، می‌خواهند ملت ما را به این نقطه بکشانند که بگوییم: از هرچه حرکت و جنبش و مقاومت و انقلاب و از هر چیز که نظم موجود را برهم می‌زند، سیر و واژه و پشیمان هستیم.

اصلاً به ما چه! هرچه بادا باد! دم غنیمت است! زنده باد اعتیاد! این دنیا هیچ و پوچ است! به هیچ کس اعتماد نشاید! آن که خمینی بود چه کرد که دیگران بکنند. از کجا که اگر برخیزیم و از این‌ها که در صحنه با رژیم آخوندی در جنگ هستند پشتیبانی کنیم، فردا وضع بدتر نشود؟ پس برویم دنبال کار و زندگی خودمان. پس خوشا ساحل عافیت و تسلیم به وضع موجود و رژیم موجود...

به این می‌گویند پیروزی خمینی و نیروهای اهریمنی. مغلوب شدن فرزند انسان در چنگال دیو سرنوشت و تقدیر کور. به این می‌گویند انفعال و تسلیم و مرگ یک ملت...» (۴)

خاک یا کود

آنچه درباره جوانب مختلف نهاد ترانه سرود مجاهدین توضیح دادم، این نتیجه را به دست می‌دهد که توانایی که امروز حرفه‌شان لجن‌پاشی به ارزش ارزش‌های مقاومت است، با وجود هر نقشی که در گذشته در تولید همین ترانه سرودها داشته‌اند، نه از لحاظ مادی نه از نظر اخلاقی و آرمانی حقی نسبت به آن ندارند. کسی که نسبت به چیزی دشمنی می‌ورزد و تعهدی درباره آن ندارد، چگونه می‌تواند نسبت به آن ذی‌حق باشد. باین‌حال، هنوز این پرسش باقی است که چگونه ما کلمات شعری را تأیید می‌کنیم که شاعرش آن را تکفیر کرده‌است؟ پاسخ را از فریدریش نیچه می‌شنویم: «هنرمند، آن زهدان و خاکی است و گاه تپاله و کودی است که اثر از آن برمی‌روید؛ بنابراین چه بسا چیزی است که می‌باید به فراموشی سپرد تا از اثر آن لذت برد. بینش داشتن نسبت به خاستگاه اثر کار فیزیولوژیست‌ها و زنده شکافان جان است؛ نه مرد اهل ذوق، نه مرد هنرمند». (۵)

فیلسوف آلمانی کلمات دقیقی به کار برده است. او تمایز کیفی قائل است میان هنرمندی که چون خاک پاک یا سینه‌ای پردرد منشأ اثراتی ماندگار است با کسی که دگردیسی کرده به جایگاهی پست تنزل یافته است.

^۵ فریدریش نیچه، «تبارشناسی اخلاق»، ترجمه داریوش آشوری

فصل چهارم

یادی از شاعران شهید

در جریان یک مقاومت و جنبش آزادی خواهانه، خلق آثار هنری، از رمان تا شعر و سرود و ترانه و آهنگ حماسی، ملهم از نبردها و مقاومت هاست. از این رو هنرمندان و شاعران متعهد و مردمی خود را وامدار مردم می دانند. نمونه های برجسته این هنرمندان، چه در تاریخ کشورهای جهان و چه در تاریخ مبارزات آزادی خواهانه ایران، شاهدان این حقیقت اند. نمونه هایی که به رغم مواجهه با انواع مرارت ها تا آخرین دم حیات، از وفاداری به مردم و آرمان آزادی خواهانه آنان پا پس ننهادند. برای تشخیص سره از ناسره به چند نمونه از شاعران حقیقی و شهید اشاره می کنیم تا فرق آن ها با مدعیان دون مایه روشن شود: هنگامی که خون از انگشتان و دست های متلاشی شده ویکتور خارا در استادیوم شیلی فوران می کرد، او آخرین سرود خود را علیه دیکتاتور سرود، اگرچه صدایش با رگبار گلوله های نظامیان پینوشه بعد از لحظاتی به خاموشی گرایید...



ویکتور خارا قهرمان ملی شیلی

زمانی که فرخی یزدی رنجور و ناتوان بر تخت بیمارستان ارتش، خود شاهد تزریق آمپول هوا توسط شکنجه گران رژیم شاهنشاهی به رگانش بود، با خاطری آرام و روحی محکم و پرصلابت، کلمه آزادی را ترنم می کرد...



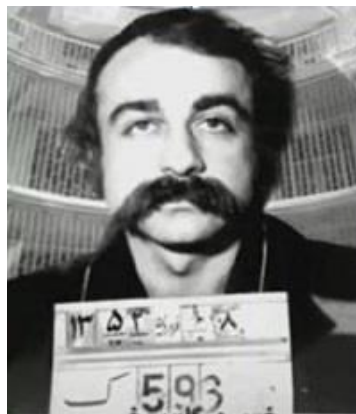
فرخی یزدی

کریم پور شیرازی، نویسنده آزادیخواه، هنگامی که در زندان پهلوی پیکرش را به آتش می کشیدند گفت «به قرآن مجید سوگند یاد کرده‌ام که حقایق را بنویسم ولو این که به قیمت جانم تمام شود».



کریم پور شیرازی در کنار دکتر مصدق

خسرو گلسرخی شاعر انقلابی در دفاعیاتش در بی‌دادگاه نظامی شاه گفت: «من برای جانم چانه نمی‌زنم، چراکه فرزند خلقی مبارز و دلاور هستم، من به نفع خلقم حرف می‌زنم». او به همین جرم محکوم به اعدام شد و قهرمانانه به شهادت رسید.



خسرو گلسرخی

سعید سلطان پور شاعر فدایی به جرم دفاع از آرمان انقلابی‌اش و ایستادگی در مقابل دیکتاتوری آخوندی توسط جلادان خمینی تیرباران شد



شاعر فدایی سعید سلطان پور

مهدی حسین پور (بهداد)، شاعر جوان و پرشوری که در کسوت یک رزمنده مجاهد خلق در نبردهای متعددی علیه پاسداران خمینی شرکت کرده بود، در عملیات فروغ جاویدان، در مصاف با نیروهای رژیم ضد بشری ولایت فقیه، سرفرازانه به شهادت رسید.



مهدی حسین پور (بهداد)

در سازمان مجاهدین ساختن ترانه و شعر و سرود، مثل سایر مسئولیت‌ها، از آغاز تا امروز هر قدمش نتیجه کار و رنج و رزم و احساس مسئولیت زنان و مردان مصممی است که بسیاری از آن‌ها در خلال مقاومت در برابر رژیم به شهادت رسیده‌اند. وقتی که نگاه می‌کنم از گذشته‌های دور تا امروز، هر ترانه، نه تنها مقطعی از تاریخچه سازمان، بلکه سیمای شهیدی را پیش چشمم زنده می‌کند.

از روز ۲۲ بهمن سال ۵۷ که سازمان گسترده شد، در همان دوره دو سال و چند ماه مبارزه سیاسی با خمینی، فعالیت فشرده‌ای برای تولید ترانه و سرود، تکثیر و توزیع نوارهای آن، انتشار کتاب، تهیه فیلم و ... داشتیم. بسیاری از مجاهدانی که در این بخش‌ها فعالیت می‌کردند، توسط رژیم خمینی به شهادت رسیده‌اند. از میان آن‌ها کسانی که یادشان هنوز در خاطرم باقی است و به قول نیما نام‌هایشان «روشنم می‌دارد، قوتم می‌بخشد» عبارت‌اند از مجاهدان سرفراز محمود میر مالک، حسین لبیبی، باقر آل اسحاق، اصغر محکمی، احمد شاد بختی از نویسندگان نشریه مجاهد. هم‌چنین بهروز ترشیزی که حین عکس گرفتن از تظاهرات مسلحانه دستگیر و تیرباران شد، بهمن ترشیزی، محمدحسین کمیلی منفرد، رضا خاکسار مسئول کانون فیلم‌سازان مسلمان و مهرداد علوی

یادآوری چند خاطره از این شهیدان نمونه‌هایی از رویکرد مجاهدین در کار تولید ترانه و سرود را به دست می‌دهد:

سرود اختر شبانه

شعر و آهنگ اولیه سرود اختر شبانه، ساخته مجاهد شهید ابوالفضل رستگار است یکی از مجاهدان وارسته که درعین حال شاعری توانا بود. او در سال ۵۴ در ارتباط با مجاهدین دستگیر و در بی دادگاه‌های شاه به ۵ سال زندان محکوم شد و در سال ۵۷ از زندان آزاد شد.

یکی از زندانیان هم‌سلول او در زندان مشهد، اولین دیدارش با ابوالفضل را چنین نوشته است:



ابوالفضل رستگار

«موقع سحر بود که صدای پایی در راهرو پیچید و در پی آن صدای کشیده شدن جسمی بر روی زمین چند لحظه بعد در سلول باز شد و کسی را خرد و خمیر انداختند داخل سلول. قدی متوسط و پیکری لاغر و استخوانی داشت. موهایش را از ته زده بودند و صورتش پر از خون و کبودی بود. به سختی قادر به حرکت بود. کمکش کردم تا روی زمین بنشیند. وقتی نشست آرام خندید و گفت اسم من عباس است... عباس رستگار... به اعدام محکوم شده‌ام... و دوباره خندید.»

این شاعر مجاهد یک بار هم در سال ۶۰ دستگیر شد و روانه شکنجه‌گاه‌های خمینی شد و در آنجا به شهادت رسید. عباس در سرودن شعر و آهنگین کردن آن مبتکر و خوش ذوق بود. از او چند شعر و سرود باقی مانده ولی ارزنده‌ترین یادگار هنری او همین سرود اختر شبانه است که فضای نبردهای مجاهدین با رژیم خمینی در سال ۶۰ را بازتاب می‌کند. یکی از هم زنجیرانش در شکنجه‌گاه‌های خمینی در مورد چگونگی ساختن این سرود، نوشته است:

«شب چهارم آمدن عباس به سلول بود. در آغاز شب پس از افطار، کمی دعا خواند و پس از لحظاتی سکوت گفت: به دلم برات شده که امشب مرا تیرباران می‌کنند... می‌خواهم برایت سرودی بخوانم. این سرود را و آهنگش را هم خودم ساخته‌ام. برایت می‌خوانم. سعی کن آهنگش را به خاطر بسپاری، بعد هم باهم می‌نشینیم تا شعرش را حفظ کنی، آن را به‌عنوان آخرین یادگار، به بچه‌ها برسان بعد از جایش بلند شد، ایستاد و به دیوار تکیه داد. در سیاهی سلول چشم‌هایش می‌درخشید پس از آنکه نفسی تازه کرد یک مرتبه صدایش را پرشور و صاف و نیرومند در سیاهی سلول رها کرد.»

ایران ایران اختر شبانه	دربای پر جوشش زمانه
دامانت مهد مجاهدین شد	در هر خانه، کرده‌اشیانه
نهضت مجاهد همچو شمع سوزان	در سیاهی شب مشعلی فروزان، مشعلی فروزان
الی آخر...	

من از دریچه سلول نگاه کردم دیدم یک آخوند فربه به همراه چند پاسدار، بچه‌ها را یکی یکی صدا می‌کنند و اسم آن‌ها را کف دست و روی پیشانی‌شان می‌نویسند به عباس گفتم دارند بچه‌ها را برای اعدام می‌برند. از جایش جهید و گفت وقتش رسیده و به‌نماز ایستاد. وقتی در سلول ما را باز کردند او هنوز مشغول نماز خواندن بود. پاسدار با عصبانیت گفت: زودتر! کارداریم! حالا چه وقت نماز خواندن است؟! عباس قهرمان بعد از نماز بلند شد ایستاد و مرا در آغوش گرفت و گفت: «اگر ماندی سلام مرا به همه بچه‌ها برسان بگو می‌خواستم بمانم و سقوط خمینی را ببینم. امیدوارم شما موفق شوید و حتماً موفق خواهید شد و بعد با گام‌هایی استوار از سلول بیرون رفت.»

این سرود در سال ۶۱ در نهاد ترانه سرود سازمان مجاهدین بازسازی شد، توسط از آهنگسازان هوادار تنظیم و آن را برای اجرای پارتهی تور (آهنگ‌های میانی) به‌وین فرستادیم. در آنجا به‌وسیله ارکستر سمفونیک وین و گروه کر هواداران مجاهدین اجرا و ضبط کردیم.

رهایی و نبرد آخرین

یکی از سرودهایی که هم شعر و هم آهنگ آن، توسط مجاهد شهید مسعود عدل در سال ۵۶ در زندان اوین ساخته شد، سرودی بود بنام رهایی که در آن بر فلسفه هدف‌داری حرکت جهان و تکامل تأکید شده؛ و در بندید آن بر تغییر جهان از کهنگی به سوی نو و نوید رسیدن به جامعه‌ای فارغ از ستم و سرکوب و استثمار و استقرار قسط و عدل که از طریق مبارزه به دست می‌آید تأکید شده. این سرود در سال ۵۸ بازسازی شد و در مجموعه دوم سرودهای مجاهدین منتشر شد. سرود نبرد آخرین هم ساخته مسعود عدل بود. این دو سرود که در واقع داستان تکامل را به زبان هنری بازگو می‌کند، در یکی از جلسات کلاس تبیین جهان در دانشگاه صنعتی شریف و پیش از مباحث برادر مسعود، به صورت تجسمی توسط گروهی از اعضای میلشیا اجرا شد و بسیار مورد توجه قرار گرفت.



مسعود عدل

سرود رهایی

ای خدا ای خدا ای حقیقت! ای زمین و زمان را تو غایت
ای تو ظاهر تو باطن تو اول ای تو آخر تو ره را نهایت
افکن در دل این غوغا
لااله الاالله
...

ابوالقاسم محمدی ارژنگی - یکی از مجاهدانی که در سال‌های اول حکومت خمینی، فعالانه در نهاد ترانه سرود کارها را پیش می‌برد، ابوالقاسم محمدی ارژنگی بود که در قتل عام سال ۶۷ سربدار و رستگار شد. من از جوانی ابوالقاسم ارژنگی را می‌شناختم. در سنین ۱۸-۱۹ سالگی باهم به کلاس استاد اسماعیل مهرتاش می‌رفتیم و تحت نظر او موسیقی اصیل ایرانی را آموزش می‌گرفتیم. ابوالقاسم صدای گرمی داشت و موسیقی اصیل ایرانی را به خوبی می‌خواند. ما او را هوشنگ خان صدا می‌کردیم. او نه تنها یک دوست صمیمی که دوست خانوادگی ما بود و همه او را دوست داشتند.

ارژنگی از سال ۴۳ در کنار کار هنری، به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد. معلم یکی از مدارس محله ذوب مس در جاده امین‌آباد شهرری شد. به طور هم‌زمان تحصیل در دانشگاه را ادامه می‌داد و در رشته روانشناسی از دانشگاه تربیت معلم فارغ التحصیل شد. ابوالقاسم در تمام مدت عمر با وارستگی و فروتنی زندگی کرد. در زمان شاه بسیاری به او پیشنهاد کردند که به رادیو برود و در سلک خوانندگان آن زمان درآمد، اما او نپذیرفت. ابوالقاسم پس از پیروزی انقلاب ضد سلطنتی فعالیت خود را در هواداری با سازمان شروع کرد.



ابوالقاسم محمدی ارژنگی

مجاهد شهید ابوالقاسم ارژنگی، از نوجوانی به سلک یاران و هواداران آیت‌الله طالقانی درآمد و از بحث‌های پدر طالقانی در مسجد هدایت بهره‌ها برد و به اشاعه افکار مترقی پدر پرداخت. ارژنگی در انقلاب ضد سلطنتی به هواداری از مجاهدین برخاست. پس از پیروزی انقلاب، فعالیت خود را در کمک به تهیه ترانه‌ها و سرودهای مجاهدین متمرکز کرد و بر کار خوانندگان گروه کر در ضبط سرودها و ترانه‌ها، سرودهای ایران‌زمین، مجاهد، ۴ خرداد، جهاد، کارگر، میهن شهیدان، خون، جبهه رهایی، به نام خدا و بسیاری دیگر از سرودهای سازمان، نظارت داشت.

ابوالقاسم که دوستانش او را هوشنگ می‌نامیدند، پس از ۳۰ خرداد ۶۰ برای تأسیس یک مرکز کمک‌های اورژانس جهت مجاهدینی که در نبرد با پاسداران مجروح شده بودند اقدام کرد. در همین راستا به جرم هواداری از مجاهدین و به خاطر کمک‌های مالی به سازمان، دستگیر و به ۸ سال زندان محکوم شد.

در زندان زیر شکنجه‌های سختی بود؛ اما لب به شکوه باز نکرد. اواخر بهمن سال ۶۶ از اوین به گوهردشت منتقل شد. یکی از هم‌زنجیرانش نوشته است: «آن شب باران می‌بارید و هوا خیلی سرد بود. وقتی رسیدیم پاسداران از همان قدم اول با کابل و چماق به استقبال ما آمدند. ابوالقاسم جلو من بود و ضربه‌های زیادی خورد؛ اما صدایی از او در نمی‌آمد. ما را به داخل یک‌بند خالی بردند. لباس‌هایمان را گرفتند و با شلاق به جانمان افتادند. وقتی خسته شدند و رفتند به اطرافم نگاه کردم، ابوالقاسم در کنارم بود. بدنش خونین بود، از پاهایش خون می‌ریخت و از سرما می‌لرزید. خواستم کمکش کنم، اجازه نداد. گفت: «کار خودت را بکن». گفتم: «بدجوری زخمی شده‌ای». خندید و گفت: «ای بابا! فکر این چیزها را نکن».

در همان شرایط لبخندش را فراموش نمی‌کرد. از کارهای او در زندان دادن آموزش موسیقی به بچه‌ها بود. یک روز در دستگاه ماهور این بیت سعدی را تمرین می‌کردیم که:

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند

به او گفتم باید این شعر را با همین صدای عالی وقتی رژیم سرنگون شد، در رادیو بخوانی. خندید و گفت: «من تابه‌حال این کار را نکرده‌ام؛ اما دلم می‌خواهد اگر زنده باشم وقتی رژیم سرنگون شد این شعر را در میدان آزادی جلو پای مسعود و مریم بخوانم».

ابوالقاسم از میان هنرمندان به مرضیه علاقه بسیار زیادی داشت. می‌گفت او هنرمندی است که برای مردم می‌خواند و خودش و هنرش را به دنیا نفروخته است. هر وقت دلمان می‌گرفت، ما را به ترانه‌یی از مرضیه میهمان می‌کرد.

یکی از همبندان ابوالقاسم درباره او نوشته است: «در مقطع آذر ۶۵ تا خرداد ۶۶ من و ارژنگی و شهید علی صدیقی که فلوت و نی و سنتور می‌نواخت و شهید منوچهر قبادی که تنبک می‌نواخت و تعدادی دیگر از مجاهدین در بند ۵ موسوم به آموزشگاه اوین بودیم.

شهید علی صدیقی با عصای فلزی یکی از بچه‌ها، یک فلوت ساخت و بعدازآن در مناسبت‌های مختلف، ارژنگی با ارکستر دونفره‌اش ترانه‌ها و آوازهایی برای بچه‌ها اجرا کرد. اولین ترانه‌ای که خواند ترانه حیلت رها کن عاشقا بود که دربیات ترک بود. بعد به یاد سردار خیابانی ترانه شمع شبانه را اجرا کرد.

در شب ۱۹ بهمن ۶۵ ارژنگی شعری را که یکی از بچه‌ها سروده بود با فلوت شهید صدیقی به شکل زیبایی خواند. ارژنگی همیشه می‌خواست برنامه‌ها به صورت جمعی باشد و از اجرای برنامه تک نفره پرهیز می‌کرد. یکی از برنامه‌هایی که چند بار به خواست بچه‌ها تکرار شد ترانه مرغ سحر بود که به شکل جمعی می‌خواندیم». بعدازظهر روز ۸ مرداد سال ۶۷ رسید. همدیگر را در راهرو مرگ گوهردشت دیدیم. از مواضعش به هیچ‌وجه کوتاه نیامده بود. مسخره‌اش کرده بودند که: «چرا تا به حال ازدواج نکرده‌ای؟» او هم قاطعانه جواب داده بود: «به شما مربوط نیست». همان شب صدایش کردند و همراه با عده دیگری از مجاهدین به دارش آویختند. (۶)

فصل پنجم

قوانین بین‌المللی

«هنرمندان» جبهه خیانت و ولایت

در دوران ما و در میدان جنگ ما با رژیم ولایت‌فقیه، چهره‌های مجیزگو و مدیحه‌سرای بارگاه آخوندی، در داخل کشور بدون ماسک و بدون پرده‌پوشی این مأموریت را انجام می‌دهند؛ اما دسته دیگر، مأموران و پاسداران سیاسی و لباس شخصی‌های خارجه نشین ولایت هستند که برای سفیدسازی و ایزگم کردن، خود را پشت ماسک آزادیخواهی و داعیه مخالفت با رژیم پنهان می‌کنند.

اسماعیل یغمایی چند سالی پس از آن که جبهه عوض کرد و مأموریت و اشتغال اصلی‌اش لجن پراکنی و فحاشی طراز بازجویان و شکنجه‌گران شد، مدعی مالکیت و وراثت ترانه سرودهای مجاهدین و ممنوعیت پخش و انتشار آن‌ها از رسانه‌های مقاومت شد. لابد به این اعتبار که به قول خودش، زمانی در پایگاه‌های مجاهدین، به گذران زندگی (نه مبارزه و تحمل فشارها و سختی‌های آن) مشغول بوده و هرازگاهی در چارچوب یک همفکری و کار مشترک با سایر اعضای نهاد، شعری برای تنظیم و تولید یک ترانه و سرود می‌گفته است.

ادعای سخیف مالکیت ترانه سرودهای مجاهدین توسط یغمایی، آن قدر به لحاظ حقوقی و قانونی بی‌پایه و مسخره است که خودش هم به آن اذعان کرده و لذا به «مسئولیت اخلاقی» آویخت.

هدف ساختن سرود و ترانه در سازمان مجاهدین

مجاهدین از همان آغاز مبارزه انقلابی مسلحانه علیه رژیم وابسته و دیکتاتوری شاه، ساختن سرودها و ترانه‌های انقلابی را مکمل فعالیت‌های مبارزاتی تلقی کرده‌اند.

از آن زمان تاکنون، ۱۴ آلبوم از ترانه‌ها و سرودها را با تقبل کامل کلیه هزینه‌های آن، اجرا، تهیه و ضبط کرده و در دسترس عموم قرار داده‌اند.

علاوه بر این‌ها، چندین آلبوم ترانه نیز به شکل سی. دی. منتشر و ارائه شده و در اختیار هم‌وطنان قرار گرفته که کلیه هزینه‌های آن‌ها نیز از جانب سازمان مجاهدین پرداخت شده است.

در سال‌های اخیر بسیاری سرودها و ترانه‌های جدید که صاحب‌امتیاز آن‌ها سازمان مجاهدین است، بر روی سایتهای مقاومت منتشر شده و به‌طور رایگان در دسترس همگان قرار گرفته است. چراکه هدف آن‌ها، قبل از هر چیز، شعله‌ور نگاه‌داشتن مشعل مبارزه با رژیم ضد بشری در میان مردم و جوانان ایران بوده است.

از این رو با وجود اینکه تعداد زیادی از این آثار توسط دیگران تکثیر شده و مورد استفاده قرار گرفته، مجاهدین مانع نشده و از مزایای مادی قوانین «کپی‌رایت» صرف‌نظر کرده‌اند.

در این زمینه هنرمندان و اساتیدی چون استاد محمد شمس، دکتر طاهرزاده و دیگر دست‌اندرکاران تهیه و تولید این آثار، گواهان این حقایق‌اند.

ادعاهای یغمایی و قوانین بین‌المللی

یغمایی که خودش نیز واقف است که ادعای مالکیتش نسبت به سرود و ترانه‌های سازمان باطل است و موضوعیت قانونی ندارد، برای علم کردن چنین ادعای سخیفی، قوانین را دور می‌زند و به جای آن به «مسئولیت اخلاقی مجاهدین» می‌آویزد. تا آنجا که به جنبه‌های قانونی نشر سرود و ترانه برمی‌گردد، همه‌چیز روشن و بدون ابهام است. باین‌حال در این زمینه، چند نکته را یادآوری می‌کنم:

قوانین مربوط به حفاظت از حق نسخه‌برداری و مالکیت آثار هنری که به «کنوانسیون برن» مشهور است، برای اولین بار در سال ۱۸۸۶ در شهر برن سوئیس توسط کشورهای غربی تصویب شد و یک سال بعد در کشورهای امضاکننده به اجرا درآمد. از آن زمان تاکنون ۱۶۷ کشور با امضای این کنوانسیون، قوانین داخلی خود را متناسب با آن تدوین و تنظیم کرده و به آن پیوسته‌اند و تعدادی از دولت‌ها، از جمله رژیم ایران، عراق، افغانستان و پاکستان این کنوانسیون بین‌المللی را امضا نکرده و مشمول آن نمی‌شوند.

بعضی کشورهای امضاکننده قرارداد، با قبول اصول آن، به فراخور شرایط خاص خود، تبصره‌ها و تکمله‌هایی به آن افزوده‌اند. (مانند محدودیت زمانی و شرایط مربوط به عمومی شدن استفاده از یک اثر که در آمریکا و اروپا یا کشورهای عربی متفاوت است).

طبق قوانین بین‌المللی، پس از ضبط و ثبت یک اثر هنری - به‌طور مشخص در موضوع موسیقی - حق مالکیت و کپی‌رایت آن به دو موضوع تعلق و اختصاص می‌یابد.

اول ساختن اثر، دوم ضبط و انتشار آن. این مالکیت‌ها ممکن است تماماً در اختیار یک طرف - مثلاً ناشر - و یا بین دو طرف - ناشر و آهنگساز - تقسیم شده باشند. در هر دو حالت، ادعای هرگونه حقی نسبت به چنین اثری، از جانب هر طرف ثالثی، آن‌هم بدون کسب اجازه و گواهی رسمی از طرف آهنگساز یا ناشر، یک ادعای بی‌پایه و فاقد پشتوانه قانونی است.

متن مهم‌ترین مواد قوانین بین‌المللی راجع به مالکیت آثار هنری در مورد ناشر و آهنگساز را ذیلماً ملاحظه می‌کنید. (۷)

- «**حقوق انتشار:** صاحب‌امتیاز انتشار ترانه یا آهنگ (منتشرکننده)، دارنده کلیه حقوق مربوط به آهنگ است. این حق بایستی در اکثر قریب موارد شفاف باشد».

- «**حق ضبط:** صاحب‌امتیاز نسخه اصلی آهنگ، کسی است که حق ضبط آن را داراست.

به این معنا که اگر شما تصمیم به باز اجرای آهنگی را به همان شکل اولیه‌اش داشته باشید، شما باید حق صاحب‌امتیاز اجرای اولیه را پرداخت کنید (Master rights). کسب این اجازه، داشتن اجازه صاحب‌امتیاز انتشار را نقض نمی‌کند و بدون آن، داشتن اجازه باز اجرای آهنگ اعتباری نخواهد داشت».

- [صاحب آهنگ]: «سازنده آهنگ، صاحب آن است... صاحب آهنگ و حقوقی که به آن تعلق می‌گیرد؛ اما اگر شرکت ناشر ترانه از طرف آهنگساز، صاحب حقوق یا اداره‌کننده امور مربوط به آن ترانه باشد، می‌تواند اجازه استفاده از آن توسط دیگران را صادر کند. در اکثر موارد، آهنگسازان از شرکت ناشر (انتشاردهنده) می‌خواهند این مسئولیت را از جانب آن‌ها به‌عهده بگیرد. معمولاً و در بسیاری موارد این کار از طریق فروش ترانه و کلیه حقوق آن توسط آهنگساز به شرکت ناشر صورت می‌گیرد. در این صورت، البته، شرکت ناشر صاحب آهنگ و کلیه حقوق مربوط به آن خواهد بود».

- [حق بازتولید یا تکثیر]: «تنها صاحب آهنگ حق بازتولید یا تکثیر آن را دارد. وی همچنین این حق را دارد که چنین اجازه‌ای را برای دیگران نیز صادر کند؛ بنابراین، قبل از اقدام به ضبط مجدد یا تکثیر آهنگ کسی، شما باید از صاحب آن اجازه بگیرید. این کار از طریق صدور یک اجازه رسمی از طرف وی (گواهینامه) صورت می‌گیرد. درست مانند گرفتن گواهینامه رانندگی».

- کنوانسیون برن

طبق بند شماره ۳، قانون حفاظت از حقوق آثار هنری، تنها مشمول تبعه و ساکنان کشورهای امضاکننده کنوانسیون می‌شود؛ یا به آثاری که برای اولین بار یا به‌طور هم‌زمان در کشورهای امضاکننده قرارداد، خلق شده باشد (طبق بند ۳-۴ «هم‌زمان بودن» در یک مقطع زمانی «۳۰ روزه» تعریف شده است). بنا بر بند شماره ۴، این حقوق شامل آثار سینمایی برای کسانی که مقرر یا محل زندگی‌شان در یک کشور امضاکننده و همچنین آثار معماری که در یک کشور امضاکننده به‌وجود آمده باشند، نیز می‌شوند. (پایان متن مواد قوانین بین‌المللی در مورد حفاظت از حقوق آثار هنری)

در نص مواد قوانین بین‌المللی مربوطه که در بالا نقل شد، صریحاً مقرر گردیده که حق مالکیت یک اثر هنری - مشخصاً در زمینه موسیقی - به دو موضوع تعلق می‌گیرد و اختصاص می‌یابد:

اول ساختن اثر (آهنگساز)،
دوم ضبط و انتشار آن (ناشر).

این مالکیت‌ها ممکن است تماماً در اختیار یک‌طرف - مثلاً ناشر - و یا بین دو طرف - ناشر و آهنگساز - تقسیم شده باشند. در هر دو حالت، ادعای هرگونه حقوقی نسبت به چنین اثری، فاقد پشتوانه قانونی است. این قوانین در کشورهایی که به‌امضای کنوانسیون برن پایبند هستند، با جدیت تمام به اجرا درمی‌آیند. در بسیاری موارد شرکت یا مؤسسه تولیدکننده و نشر اثر، با تقبل هزینه تولید و توافق با آهنگساز و شاعر، حق انتشار یا بازتولید اثر را در اختیار می‌گیرد. در این صورت، صاحب اصلی و تمام‌عیار آن اثر، شرکت یا مؤسسه ناشر یا تولیدکننده است و هرگونه استفاده یا بازتولید آن اثر، باید با اخذ اجازه رسمی از مؤسسه، یا شرکت مزبور صورت گیرد. با توجه به نکات یادشده و مشخصاً مفاد قوانین بین‌المللی مربوطه تا آنجا که به سرودها و ترانه سرودهای سازمان مجاهدین برمی‌گردد، این تولیدات بدون استثنا توسط سازمان مجاهدین خلق ایران و در کمیته‌هایی متشکل از مسئولین و دست‌اندرکاران نهادهای هنری مجاهدین و هنرمندان این مقاومت و تماماً با هزینه این سازمان تهیه و ضبط و منتشر شده‌اند است و بر این اساس، متعلق به سازمان مجاهدین خلق ایران است.

از همین رو، این سازمان مجاهدین است که قانوناً این حق را داشته و دارد که از تکثیر یا انتشار آن‌ها توسط طرف‌های دیگر ممانعت کند به طریق اولی، هیچ توجیه و دستاویزی برای اینکه طرف دیگری مدعی مالکیت این آثار شده و فرمان ممنوعیت پخش و انتشار آن‌ها توسط سازمان را صادر کند، وجود ندارد!

ادعای یغمایی در این زمینه، به لحاظ حقوقی و قانونی کذب و بی‌پایه، به لحاظ اخلاقی ننگین و به لحاظ سیاسی، خوش‌خدمتی و امربری برای دشمن ضد بشری است.

بدون شک کسی که از کشته شدن مجاهدین در لیبرتی و اشرف به دستور آخوندهای جنایتکار چماقی بر سر خود مجاهدین می‌سازد و آن را به‌پای خود مجاهدین می‌نویسد و از این عمل ننگین دستاویز می‌جوید و شاد می‌شود، اگر دستش می‌رسید، دستاوردهای فرهنگی و هنری این مقاومت را بارها بیش از این به یغما می‌برد.

اینجاست که وظیفه ملی هر ایرانی آزادیخواه و وطن‌پرست در حفاظت و دفاع از دستاوردهای مبارزاتی مردم و مقاومت ایران از جمله درزمینه ترانه و سرود و موسیقی افشای چنین عناصر خائن و خون‌خوار است. این دفاعی است از خون‌های پاک شاعران و هنرمندانی چون سلطان‌پورها، گل‌سرخ‌ها، بهدادها و بسیاری دیگر که در مبارزه با شاه و شیخ‌جانشان را بی‌چشمداشت فدای آرمان‌های آزادی‌خواهانه مردم ایران کردند.

۷شماه‌ای از قوانین بین‌المللی در مورد مالکیت آثار هنری

Publishing Rights: The owner of a song's Publishing owns the rights to the Composition. These rights need to be cleared in almost all instances.

Master Rights (a.k.a. Recording Rights): The owner of a song's Master Rights owns the song's sound recording. That means that if you want to use the song as you know it by the original artist, you must clear the Master Rights. Clearing the Master Rights does not include Publishing Rights. Master Rights are useless to the requestor without the Publishing Rights

[the owner of the song]: The songwriter is the owner of the song... Owner of the song and the rights that go with it. But whether the music publishing company owns the song or administers the rights to the song on behalf of the songwriter, the music publishing company will issue the mechanical license.

In most cases, songwriters have music publishing companies do this administration for them. But in many cases, the songwriter sells the song to the music publisher. In this case, of course, the music publisher is the owner of the song and the rights that go with it.

[the right to reproduce or make copies]: Only the owner of the song has the right to reproduce or make copies of his or her song. The owner also has the right to grant permission to others to reproduce or make copies of his or her song. So, before you can record and make copies of someone else's song, you need to get permission from the owner. You get that permission by getting a license, just like you get permission to drive by obtaining a driver's license.

Berne Convention

-Under Article 3, the protection of the Convention applies to nationals and residents of signatory countries, and to works first published or simultaneously published (under Article 3(4), "simultaneously" is defined as "within 30 days") in a signatory country. Under Article 4, it also applies to cinematic works by persons who have their headquarters or habitual residence in a signatory country, and to architectural works situated in a signatory country

فصل ششم

سخنی با موزیسین‌های جوان

آنچه از شروع این نوشته آوردم؛ از سیری در ترانه‌ها و سرودهای مجاهدین تا نمونه‌ای از خیانت‌کاران از قبیل اسماعیل یغمایی که به آن خواهیم پرداخت، تماماً سرود آزادی و همه حول این نکته بود که برخلاف انحلال طلبان و دشمنان و منکران آرمان و آرمان‌خواهی که از جمله خاموشی هنر مقاومت و موسیقی و ترانه و سرودهایش را می‌خواهند، این سلاح را باید هرچه مؤثرتر و براتر به کار گرفت.

می‌خواهم پسران و دخترانم به‌ویژه موزیسین‌های جوان را فراخوانم که عرصه هنر - در همه اشکالش به‌ویژه موسیقی - را برای برانگیختن و آماده‌سازی همه ظرفیت‌های مبارزاتی جامعه ایران و مشخصاً نسل جوان فعال کنید. به هر طرف که نگاه می‌کنیم، بن‌بست آخوندهای حاکم را می‌بینیم. قیام‌ها مثل چشمه‌های جوشانی در شهرهای ایران روان شده است. سرنگونی رژیم، حالا دیگر امکان غیرقابل‌انکاری است. پس برای همه آن‌هایی که خواهان تغییرند، از جمله جوانان و موزیسین‌های ایستاده در برابر رژیم میدان وسیعی باز شده است.

در سپهر هنر و موسیقی، از یک‌طرف باکسانی مواجهیم که از مقاومت و آزادی‌خواهی ندامت می‌کنند. این‌ها شراره زندگی حقیقی در وجودشان خاموش شده است. از جوش و جنبش بیزارند. اگر نای دست زدن به کاری داشته باشند، هنر آن‌چنانی‌شان ترویج پوچی و نیست‌انگاری است.

از طرف دیگر با رژیم ولایت‌فقیه مواجهیم که پس از شکستن سازها و قلع‌و‌قمع هنر و هنرمند ایرانی، موسیقی تسلیم‌شده و وامانده‌ای را اشاعه داده است که هدف بی‌واسطه‌اش تخدیر مردم است. کارش فروبردن انسان‌ها در خودشان (بهتر است بگوییم در قبر خودشان) است؛ تا قدرت انسانی خود را از یاد ببرند و این پنداشت تلقین شده را بپذیرند که: نه فایده‌ای ندارد؛ همین است که هست؛ کاری نمی‌شود کرد.

این‌جاست که هنر پایداری ضرورت می‌یابد: سمفونی مقاومت؛ موسیقی شریف‌ترین امیدها و آرمان‌های بشری. بنابراین، هرگز از رؤیاهای خود دست برندارید. باغم و یأس بجنگید. امید به ساختن دنیایی بهتر را زنده نگه‌دارید. خلاف جهت رودخانه شنا کنید. این کار ساده‌ای نیست اما قوای به‌بندکشیده را آزاد می‌کند برای تغییر کردن و تغییر دادن. روزی هم که انسان در سرآغاز تاریخ آگاهی خود به هنر رو آورد زمانی بود که به فکر تغییر افتاد.

باری، آن‌ها موسیقی را - البته در شکل و محتوای پس‌افتاده‌اش - برای دوام و حفظ نظم ارتجاعی حاکم به کار می‌گیرند. برای اشاعه بی‌اعتمادی و تقویت این روحیه که هرکس کلاه خود را بگیرد که باد نبرد، هرکس گلیم خودش را از آب بکشد و خودخواهی و درون‌گرایی جای دیگر دوستی و فداکاری را بگیرد.

با نوحه‌خوانی و نواهای یأس‌آور تسلیم شدن، تن دادن و مجبور بودن و دم غنیمت شمردن را الگوی حاکم کرده‌اند. تحت عنوان رو آوردن به عرفان، به ترویج ارتجاع و تسلیم‌طلبی مشغول‌اند گو این‌که همان عرفان ایرانی را هم مخدوش و مبتذل می‌کنند.

درحالی که موسیقی برای سمت دادن عاطفه‌ها و عشق‌ها و ظرفیت‌های انسانی برای تغییر جهان است؛ برای یک نظم نو و بسامان بر اساس آزادی و برابری. خلق و خوی پایداری، روحیه پرسش و ناخرسندی و نارضایتی از وضع موجود و روحیه اعتراض را دامن می‌زند.

سلاح پر قدرتی است برای آماده‌سازی ذهنی، انگیزش امید، چیره شدن بر رعب، ترویج آگاهی و طرح ایده‌های پیشرو و مشخصاً آزادی، برابری، نفی مردسالاری و نفی جنسیت زدگی

موسیقی و به‌طور کلی هنر برای وقت‌گذرانی بیهوده و یله شدن و تفریح مبتذل نیست؛ اما تفریح و فرح‌بخشی در معنای حقیقی‌اش را در پی دارد که قوای انسانی را به وجد می‌آورد، به مردم انرژی و نیرو و شادی و امید می‌دهد. آن‌ها را از زیر بار مصائب روزانه زندگی بیرون می‌کشد و افق دنیای دیگری را پیش چشم‌شان می‌گذارد که زندگی نباید همین رنج‌ها و تلخی‌ها باشد، روابط انسانی نباید همین بی‌رحمی‌ها و سنگدلی‌ها و دروغ‌ها و فریبکاری‌ها باشد و انسان محکوم به تحمل ستم و استثمار طبقاتی نیست.

البته منظور این نیست که یک ترانه یا سرود را به مقاله یا انشا تبدیل کنیم. پیام‌ها و مضمون‌هایی که در یک ترانه به کار می‌رود، بخشی از کار است. بخش مهم دیگر - و بهتر است بگوییم بخش مهم‌تر - وجه هنری آن است. همان وجه زیبایی‌شناسانه که نت‌های لطیف‌ترین عاطفه‌ها و احساس بشری را می‌نوازد و بدون آن پیام‌های محتوایی موردنظر شما هر قدر هم قوی باشد واجد تأثیر نیست.

در نظر داشتن این دو وجه ضروری شما را وامی‌دارد که دائماً نوجویی کنید. دائماً در پی مضمون‌ها و شکل‌ها تازه باشید. هراکلیتوس گفته است: هیچ‌گاه نمی‌توان در یک رودخانه دو بار پا گذاشت. مخاطبان شما هم ولو این که افراد ثابتی باشند، ذهنیت‌هایشان در حال تغییر است. زمانه پیوسته در حال شدن است. جهان در حال تغییر است. در فرم‌ها، تکنیک‌ها و واژه‌های ثابتی درجا نزنید. اسیر تکرار نشوید. هر کس به تکرار تن می‌دهد، هر کس به کارهای کلیشه‌ای و قالب‌های یکنواخت و پیام‌های یک‌جور عادت کرده، در حقیقت تکاپو و مبارزه‌جویی را کنار گذاشته. این کاری است که هر قدمش جان کندن می‌خواهد. درجایی خواندم که ادیسون گفته است: نبوغ عبارت است از یک درصد الهام و ۹۹ درصد عرق ریختن. نحوه خلق یک اثر هنری نیز همین‌طور است. ذوق و قریحه و ایده و جرعه اولیه همان یک درصد کار است و طی کردن ۹۹ درصد دیگر به جدیت، سخت‌کوشی و کار زیاد احتیاج دارد. نباید در کارهای عادت شده درجا زد که انگار چیزهای لایتغیرند. پیوسته در فکر تکامل بخشیدن به کارتان باشید. پیوسته در حال نوجویی باشید. ولی کاری را که هرگز نباید بکنید، راضی شدن از کارها و دستاوردهای خودتان است. این آفتی است که مانع پیشرفت و نوآوری می‌شود.

درعین حال نباید به این فکر باشید که یک اثر کامل و بی‌نقص داشته باشید. دنبال به‌اصطلاح پرفکسیسم و کمال‌گرایی نباشید. مهم این است که نارضایتی و اعتراض و خواست تغییر و رؤیای آینده روح اثر شما را تشکیل بدهد. اگر کار شما این روح را داشته باشد، نقص‌ها و کاستی‌ها و ناشیگری‌هایش در جریان یک کار خلاق جمعی برطرف می‌شود.

موسیقی ملیت‌های ایران - موسیقی مردم بلوچ، کرد، ترک، عرب، ترکمن، لر، بختیاری - تا موسیقی خراسان و موسیقی تنگستان و دشتستان و سایر مناطق همه گنجینه پرارزشی است. از این موسیقی تا موزیک پاپ یا رپ یا موسیقی ایرانی همه ظرفیت‌ها و عناصر مساعدی برای خلق بهترین آثار موسیقی در خود دارد. گذاشتن مرز و محدودیت برای استفاده از انواع این موسیقی‌ها و خودداری از اشاعه آن روا نیست.

مهم این است با استفاده از همه قابلیت‌های آن یعنی زیبایی و جاذبه و انرژی‌زایی آن، تصویر آینده را پیش چشم مردم بگذارید. راه تغییر این زندگی و رسیدن به آینده بدون اجبار و ترس و فقر و باور کردن این حقیقت که جامعه‌ای بر اساس انتخاب آزادانه ممکن است.

موسیقی و به‌طور کلی هنر، ایده‌ها و فکرت‌ها و سوژه‌هایی را به مردم القا می‌کند که مثل نشانه‌ها و سرنخ مقصدی است که در آرزویش هستند. ایده‌های نو، خواست‌های مترقی و سوژه‌های امیدبخش همین سرنخ‌ها هستند که نه فقط مقصد را نشان

می‌دهند که آرزوی آن را در انسان‌ها ایجاد و بارور می‌کند. ذهن‌ها را سمت می‌دهد. دوست داشتن و بد آمدن‌ها را دگرگون می‌کند: از پانیفتادن در مقابل ناملایمات زندگی مصیبت‌بار کنونی، وانرفتن در مقابل شکست‌ها و بدبختی‌ها و برخاستن و خود را تکانییدن و دوباره راه افتادن، برکه نکردن خود و زندگی خود، خود را تمام‌شده و عاطل و باطل ندیدن، به جمع و دیگران طور دیگری نگاه کردن

موسیقی شرایط عینی زندگی مردم را تغییر نمی‌دهد، قیام و انقلاب برپا نمی‌کند؛ اما انسان را برپا می‌کند که ظرفیت انسانی خود را به کار بگیرد. در ذهن و احساس او این باور را می‌دمد که من می‌توانم و ما می‌توانیم و درمجموع جریان مقاومت برای سرنگونی رژیم را محکم و نیرومند می‌کند. رؤیای یک جامعه سراپا متفاوت را در اذهان می‌پروراند، آمال‌های دمکراتیک را زنده می‌کند و نشان از آینده دارد.

نوشته را با جمله‌ای از آنتوان هسل، نویسنده، شاعر، از اعضای شورای ملی مقاومت فرانسه در جنگ جهانی دوم و از نویسندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر به پایان می‌برم: «به همه آن‌هایی که قرن بیست و یکم را رقم خواهند زد با عواطفمان می‌گوییم: خلق کردن، مقاومت کردن است. مقاومت کردن، خلق کردن است.» (۸)

ضمیمه

سرنوشت رقت آور و مسیر عبرت انگیز شاعری که در برابر شیخ و شاه زانوزد و ارتجاع او را به یغما برد

حضيض زبونی و ذلت در آخر خط شیخ و شاه

- نخست بگذارید بعنوان یک زندانی سیاسی سابق محمد رضاشاه پهلوی که ... دو سال زندان بود و پنج شش ماه ملی کشی کرد بدون تعارف درود خود را نثار آخرین شهريار ایران بکنم. درود بر او باد
 - من تأکید می کنم ... از مبارزه علیه رژیم محمد رضا شاه پشیمانم.
 - درود بر شاه.
 - کجاش ... محمد رضاشاه آخرین شاه ما به این ذلت و خواری رسید. هر وقت میرفت توی آمریکا شوروی فرش سرخ میانداختند. سرود ملی می نواختند با کالسه طلا اینور اونور می بردند. ایرانی یک غروری داشت پاسپورتش از پاسپورت اروپائی ارزشمند تر بود.
 - روح محمدرضا شاه شاد، یادش گرامی
- (مصاحبه اسماعیل یغمایی با یکی از تلویزیونهای اینترنتی اطلاعات آخوندها در خارج کشور- ۴ آبان ۱۳۹۶)

● سلسله بریدگی ها

- آنچه که من نوشته ام، مال من نبوده و همه چیز آن مال سازمان بوده و من آنها را دزدیده ام و بس
- اذعان به نقش محمد سیدی کاشانی در همه سروده ها و ترانه ها
- سروده "صبح رهایی" و ممانعت از پخش آن به مدت ۶ سال
- در باره متشاعران سخت بدور از شعر و شعور حقیقی
- «بایست خاک خاک کف پای کوچکترین مجاهدین بود»

درو و سرود زیوانه و ذلت بار اسماعیل یغمایی در خاک پای ملوکانه انتهای یک مسیر رقت‌انگیز است. بررسی پیشینه‌ها درس عبرت‌انگیزی برای نسل جوان و مبارز است. با یادآوری از سال ۹۲ (قتل عام مجاهدین در اشرف و ۲ بار حمله موشکی به لیبرتی) آغاز می‌کنیم.

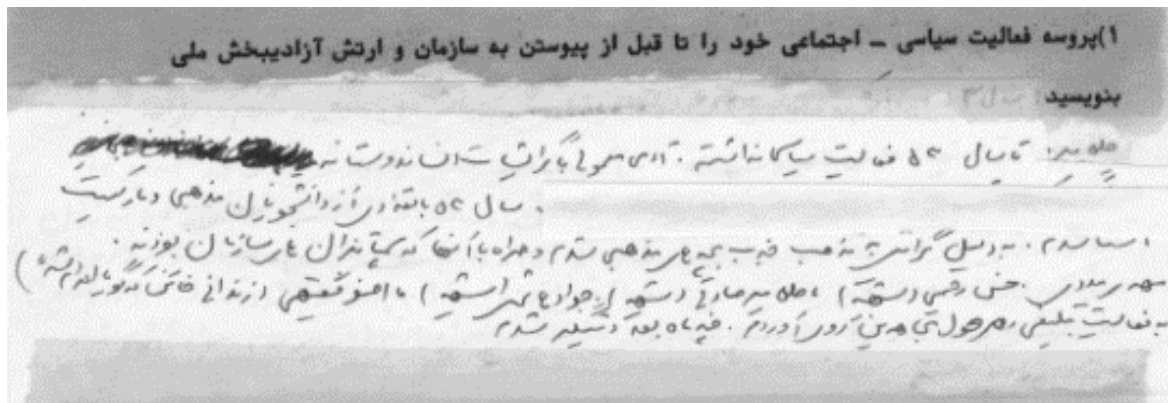
طبق اطلاعیه ۱۱ خرداد ۱۳۹۲ کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورای ملی مقاومت ایران، یغمایی دقیقاً به موازات و پا به پای اطلاعات بدنام آخوندها، مدعی "مرگهای مشکوک" و "طلاق‌های اجباری" در درون مجاهدین شد. این، دو هفته قبل از شعبده انتخابات ریاست جمهوری آخوند روحانی و حمله موشکی به لیبرتی در همان روز (۲۵ خرداد ۱۳۹۲) و سه ماه قبل از قتل عام مجاهدین و گروگانگیری در اشرف در ۱۰ شهریور همان سال بود.

در ۱۲ خرداد ۹۲ کمیسیون قضایی شورای ملی مقاومت، ماموران و مرتبطان اطلاعات آخوندها و مدعیان مرگهای مشکوک و طلاق‌های اجباری در درون سازمان مجاهدین خلق ایران را به اقامه دعوا و پیگرد قضایی در هر دادگاه ذیصلاح اروپایی و همچنین کمیسیون حقیقت یاب بین‌المللی وابسته به ملل متحد، فرا خواند. اما وزارت اطلاعات و ایادی آن که از پرونده ۱۷ ژوئن درس گرفته بودند، جرأت اقامه دعوا و پیگرد قضایی پیدا نکردند.

پرونده کودتای سیاه علیه مقاومت ایران پس از ۱۴ سال در شهریور ۱۳۹۳ با حکم منع تعقیب فروپاشید و سپس در حکم دادگاه استیناف در بهمن همان سال و سرانجام در تیر ۱۳۹۴ با گواهی عدم فرجام بکلی در هم کوبیده شد.

قبل از حکم دادگاه استیناف، اطلاعات آخوندها با ناشیگری یکی از مأموران شاکی خود در این پرونده را برای استیناف خواهی و ممانعت از صدور حکم منع تعقیب بکار گرفت. اما بعداً معلوم شد که این شاکی سالها قبل مرده است و ترفند رژیم به ضد خودش نتیجه داد. با اینحال طبق اطلاعیه کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورای ملی مقاومت (۴ بهمن ۱۳۹۳) سرویس‌های رژیم ولایت بیکار ننشسته و برای مقابله با فضیحت، از طریق "دریچه زرد" (اسماعیل یغمایی) با انتشار خزعلات و الفاظ رکیک که تماماً در دستگاه بازجویان اطلاعات آخوندی بود، مدعی کلاهبرداری مالی مجاهدین و مقاومت ایران از یک زن انگلیسی شده که یغمایی سالها پیش با دوز و کلک و معرفی خود به عنوان شاعر مقاومت ایران، با او ازدواج کرده بود. اطلاعیه در همان زمان خاطر نشان کرده بود: «اکنون اطلاعات بدنام آخوندها از طریق دریچه زرد، "احساسات انسانی" اش به جوش آمده و "کلاهبرداری مالی" از یک زن انساندوست انگلیسی را هم بر دعاوی "مرگهای مشکوک" و "طلاق‌های اجباری" از جانب یک مداح منفور نظام (اسماعیل یغمایی) افزوده است. از اینرو چاکران ولایت مجدداً برای اقامه دعوا و پیگرد قضایی در این مورد نیز ... فراخوانده می‌شوند». وانگهی «اسماعیل یغمایی که در آستان بوسی و چاکری ولایت از اشعار و سروده‌های پیشین خود سراپا نادم شده ... در سه دهه گذشته صدها هزار دلار بابت تأمین کلیه مخارج زندگی و سرودن شعر و ترانه و سفرهای متعدد و متنوع، حتی پول توجیبی، از مجاهدین دریافت کرده‌است که نمونه‌هایی از اسناد آن ضمیمه است». «اقتضای ندامت از تمامی مواضع پیشین و پیدا کردن منابع مالی جدید، در هر مرام و مسلک انسانی، برگرداندن مبالغ دریافتی از مجاهدین بود که در حقیقت دسترنج و پول خون رزمندگان آزادی مردم ایران است».

سابقه فعالیت سیاسی



تا سال ۵۳ فعالیت سیاسی نداشته آدمی معمولی با گرایشات انساندوستانه
 سال ۵۳ با تعدادی از دانشجویان مذهبی و مارکسیست آشنا شدم. به دلیل گرایش به مذهب جذب بچه های
 مذهبی شدم و همراه با آنها که سمپاتیان های سازمان بودند. مهدی مددی، حسن رحیمی (شهید)، طه
 میرصادقی (شهید)، جواد هاشمی (شهید)، اصغر فقیهی (زندانی خائن که گویا اعدام شده) به فعالیت تبلیغی حول
 مجاهدین روی آوردم. چند ماه بعد دستگیر شدم

سلسله اسناد بریدگی و درخواست‌های کمک و فرصت مجدد

تنها یک چیز می‌خواهم:

آخرین فرصت برای حرکت به جلو

پس از بازگشت دوباره به سازمان - ۱۷ اسفند ۱۳۶۷

موضوع :	۶	صفحه : ۱
بسم الله الرحمن الرحيم		
از ابراهیم		
بازگشت به		
۱۷ اسفند ۱۳۶۷		
<p>من می‌خواهم سرودن را به سرودن بازگردانم. برادر اولی با ربه حضور و به حضور می‌مانم قدم‌ها را در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو کعبه از آن در مسیر هدایت بی‌انتهای خود می‌مانم. در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو با هر که هسته فقر الواقع منجر شده تمام از سرها در محول بودیم و در هر دو در این راه بشیخ از خود خواهم را بخواهم از هر که هسته فقر ام، راهی دشوار در هر دو رد دارم، ولی باز هم می‌مانم. اگر راهی نباشد، همین به سرودن است. در این راه پیشرو من می‌مانم. اگر خیر می‌توانستم همه حرف بزنم. در این راه بدون سواد، تا بحالی وضع رضا زده‌ام، ظهور داده اند که هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو فرزند من که در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو سر از آن‌ها ز یاد هم تا کنون می‌مانم. در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو بپردازم. دلم می‌خواهد در این سفر فعلی به آن‌ها که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو شدن پس از سه سال از هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو در این راه، مسلمان و در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو چون یک مجاهد نمی‌بسیار اول در راه مردم می‌مانم. در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو طرفم که من آن‌ها را خیر دانسته باشم. در هر دو</p>		

موضوع :

صفحه : ۵

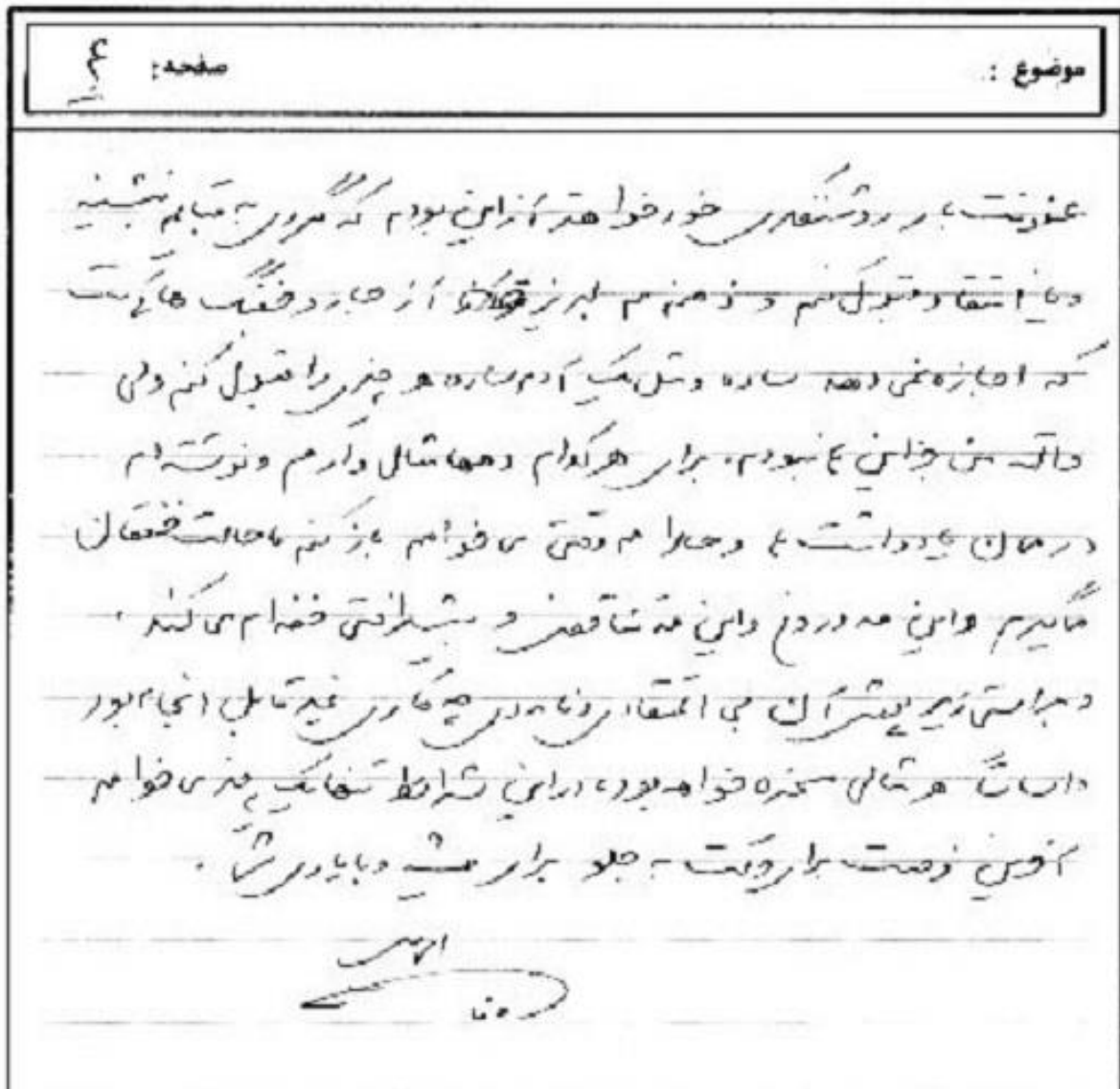
آیا شیراز آل با یوشن مشورتن تا بحال که بوده ام و چه کرده ام . ما فواهم
 آل تیغ ایو کولوتر منگه کجایه و با بهر آن موجود بلیند که درین
 سه بر داشته بود و برستی ازین کعبه ایو مسافه بود و ما به کون کتبه بود
 فردو بیاید و با بهر شدن کامل که از آن حبه شکنن در هدیت با بهر
 = این نه خود قدیمه ایاسن که بودم !

□

با یک کلمه دوه طره منی توانم خودم را وصف کنم . استب و قتی پیام تو دیم
 مسعود را در بار سر می خواندم ، با در دگر موضوع لاشه و کون اخبار شده ، در
 زمین و منم را دیدیم ، نام مدرس ، بشرفی ، بی رسی ، بی غیرتی و خود خواهی
 خودم را در راجعه با عهد جز دهم سر و سنبله مسعود که انتقد زنا حاد مانه شد
 در رایب من زده ام و مرثیه بر او دروغ گفته ام دیدم ، جزو زدم راه ادوسازانی
 دیدم دیدم ، بر راستی که چه جانور که نبودم ، دارم ، انجبال کلمه گاردم
 من در تک کلام بتدین ، و کاف ، سفار واقعی مکه بودم در زیر این پوست
 دگر بر زدنیدر وجود ندانست نخل ، بی حلاقی ، لیرالیزم
 در اعجاز مختلف ، خود خواه ، تا تبلی ، فقه کمدان بودن ،
 بی انصافی ، مدضع طلب واقعی ، تا کت از نظر اخلاقی
 در دغلوئی ، تا حشلی ، تا حکیم را گرفته بود و این در حالی

بود که مجاهدین در در رأس مردم خود تصور مردم با داشتن اقتدار
 مجاهدین کرده بودند و این را مردم به قدر تفکر کرده بودند . تفکر به قدرت
 در بیشتر اقصای آن بود ؛ این امر اقتدار است با اقتدار نبودم .
 شما خود خواهان و دشمنان مردم هستید ، عاقلانه از نسبت به مردم ، مجاهدین
 همیشه ادوار درین جا نمانده بود . چون یک یونگ شده بودم . مثل
 خوب جا خوشتر کرده بودم و با شجرت تمام روز و شب با نگرانی مردم ، در
 شب در روز کاملاً بیخ و بزم نشین روزی که آمدند و با این کولورنگ مسکین
 دشمنان مجاهدین بودند ، من در حقیقت فریاد می نمودم که در
 میان مجاهدین جا خوشتر کرده بودم و با در فضی که داشتم و آنکه هزار بار
 در واقع امر سلطنت طلبان ، مایه برده ها ، بود و در واقع راه مجاهدین شروع
 می کردم ، من فرستادن خونخوار و بی حیا و طغیان بودم که در در زخم های
 مجاهدین در در زخم کردم و شکم را از خون آن پر کردم . نامه
 آن ۵۰۰ - ۳۰۰ خون و در دست ها رفت . مجاهدین و ما یک
 سلفی اقتدار پس اگر مرا قهر با این ملتید مستحکم و شما از عهد بهتر
 می دانید که این کار را تعارف نمی کنم . من این بودم و اگر نبود
 که چشم به خلفت مجاهدین باز کرده ام و راهی خوشتر شده و نوست
 برار خودم تصور نمی دیدم و باز شما بهتر می دانید ، آن ارجاع

بود که مجاهدین در راه سرافراز خود حضور مردم با داشتن افتخار
 جبارین کرده بودند و این را نام جبهه فتح کرده بودم. قف به غیرت
 و بیست و نه تن باور این امر افتخار است با انقلاب نبودم.
 نفا خود خواهی ها را من سر می کشید. عاقلانه از نسبت به مردم مجاهدین
 دستها را بالا درین باره خنده بود. پیکر پیکر شده بودم. مثل
 خوب جا خوش کرده بودم و با شجرت تمام روز و شب با مردم بودم. و
 شب در روز مردم میخ و ذغال کشیدن و در تمام محله ها را با کولور میسکا
 در کفیدان مجاهدین بودم. من در حقیقت فریاد می بودم که در
 میان مجاهدین جا خوش کرده بودم و با در حقیقت که داشتیم و آن هزار بار
 در واقع امر سلطنت طلبان ما بر سره نام بود و در واقع راه مجاهدین شروع
 می کردم. من فرستادن خودخواه و جاق و طبله ای بودم که در در زخم های
 مجاهدین در زخم کردم و شکم را از زخم های من پر می کردم. سال
 آن ۵۰ - ۶۰ هجری در آنست که من است. من در آنست و با یک
 سلفی انقلابی اگر من را قهرمانان ملتید مستحکم و شاکر زنده بعتبر
 می دانید که این کار را تعارف نمی کنم. من این بودم و اگر نبود
 که چشم به خلفت مجاهدین باز کرده ام و راستی را می فرستاد و نفوس
 برار خودم مستور نمی دیدم و باز شما بعتبر می دانید با آن ارجاع



اسماعیل

به برادر قاسم

۶۷/۱۲/۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

سرانجام پس از سالها سرگردانی، برای اولین بار به طور جدی سعی میکنم قدم در راهی بگذارم که سرانجامی "خیر" داشته باشد و مرا به عنوان یک "انسان" و فقط یک انسان در مسیر هدایت بباندازد، میدانم ساده نیست و من که در تمام طول سالهای گذشته، فی الواقع مسخره کننده تمام ارزشها و اصول بوده ام و طبعاً در این راه بیش از همه خودم را بوادى (به وادى) گمراهی انداخته ام، راهی دشوار در پیش رو دارم، ولی باز هم می دانم که اگر راه نجاتی باشد همین بها پرداختن است و بس، از پرحرفی بگذرم، ایکاش می توانستم کمتر حرف بزنم، درد من حرف نزدن نبوده، تابحال خیلی حرف زده ام، بطوریکه دیگر از پرحرفی خودم و مزخرف سر هم کردن که مرا فرسنگ ها از حقیقت دور کرده حالم بهم میخورد، پس از آغاز باز هم تأکید میکنم که بهای این کار را هرچه که باشد، تا هر زمان بپردازم.

دلیم میخواهد در این سرفصل بعد از گذشتن، یعنی در واقع لجن مالی شدن سی و شش سال از عمرم، به گوش من اذان گفته شود و مسلمان بشوم و الباقی عمر را، مسلمان و در پرتو رهبری مسعود و مریم و همگام با مجاهدین، چون یک مجاهد فی سبیل الله در راه مردم بجنگم و همه چیز خود را فدا کنم. اما پیش از آن باید مشخص شود من تابحال که بوده ام و چه کرده‌ام، می‌خواهم آن تیغ ایدئولوژی رهای بخش بارها و بارها بر آن موجود پلیدی که در من سربرداشته بود و برآستی از من یک دیو ساخته بود و مرا به لجن کشیده بود فرود بیاید و با رها شدن کامل از آن جسد متعفن در هویت مجاهدی- انسانی خود قد بکشم اما من که بودم؟

با یک کلمه و ده کلمه نمی‌توانم خودم را وصف کنم. امشب وقتی پیام تودیع مسعود را در پاریس می‌خواندم، بار دیگر بوضوح لوش و لجن انبار شده در ذهن و عینم را دیدم، نامردی، بیشرافی، بی‌رگی، بی‌غیرتی و خودخواهی خودم را در رابطه با همه چیز و همه کس و من جمله مسعود که اینقدر ناصادقانه سنگ او را به سینه زده ام و همیشه به او دروغ گفته‌ام دیدم، خنجرزدم را به او و سازمان و مردم دیدم. برآستی که چه جانوری که نبودم، دارم به دنبال کلمه می‌گردم من در یک کلام "بیدین" و کافر به معنای واقعی کلمه بودم و زیر این پوش دیگر مرزبندی وجود نداشت "بخل"، "بی‌صدقتی" "لیبرالیزم" در ابعاد مختلف، "خودخواهی"، "تنبلی"، "ضدتشکیلاتی بودن" "بی‌انگیزگی"، "موضع طلب واقعی"، "ناپاک از نظر اخلاقی" "دروغگویی"، "فاحشگی" تمام هیکلم را گرفته بود و این درحالی بود که "مجاهدین" و در رأس همه خود "مسعود و مریم" بالاترین اعتمادها را نثار من کرده بودند و من دمامم به همه چیز تف کرده بودم، تف به غیرت و بیشرافتی من باد! من با این امراض اساسا با انقلاب نبودم.

تنها خودخواهی‌های من مرا می‌کشید. عاطفه‌ای نسبت به مردم، مجاهدین و شهدا و اسرا در من باقی نمانده بود. پوک پوک شده بودم. مثل خوک‌ها جاخوش کرده بودم و با بخُل تمام روز و شب می‌گذراندم، و روز کارم تیغ و خنجر کشیدن روی تمام عملکردهای ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی مجاهدین بود، من در حقیقت جزء اصحاب خمینی بودم که در میان مجاهدین جاخوش کرده بودم و با وضعیتی که داشتم والله هزار بار در واقع امر سلطنت طلب‌ها، بریده‌ها، بورژواها را به مجاهدین ترجیح می‌دادم، من خرمگس خونخوار و چاق و چله‌ای بودم که روی زخم‌های مجاهدین وزوز می‌کردم و شکمم را از خونشان پر می‌کردم. شاهد آن ۵۰۰-۶۰۰ صفحه یادداشت‌های منست، بخدا قسمت، با یک منطق انقلابی اگر مرا تیرباران بکنند مستحکم و شما از همه بهتر می‌دانید که این‌ها را تعارف نمی‌کنم. من این بودم و اگر نبود که چشم به خلاقیت مجاهدین باز کرده‌ام اساسا راهی جز ننگ و نفرت برای خودم متصور نمی‌دیدم و باز شما بهتر می‌دانید با آن ادعاهای عفونت بار روشنفکری خودخواه‌تر از این بودم که گردی به قیام بنشیند و یا انتقاد قبول کنم و ذهنم هم لبریز از جار و جفنگ‌هایی است که اجازه نمی‌دهد ساده و مثل یک ادم ساده هرچیزی را قبول کنم ولی والله من، جز این‌ها نبودم. برای هر کدام دهها مثال دارم و نوشته‌ام. در همان یادداشت‌ها و حالا هم وقتی می‌خواهم باز کنم، حالت خفقان می‌گیرم و این همه دروغ و این همه تناقض و بیشرافتی خفه‌ام می‌کند. و به راستی زیر پوش آن بی‌اعتقادی و نامردی چه کاری غیرقابل انجام بود و اساسا هر مثالی مسخره خواهد بود، در این شرایط تنها یک چیز می‌خواهم آخرین فرصت برای حرکت به جلو برای همیشه و با یاری شما.

اسماعیل وفا

۱۸ اسفند ۱۳۶۷

از گذشته خود یک میلیون بار متنفرم
به خاطر خدا دست و بالم را بگیرید...

صفحه: ۵

موضوع:

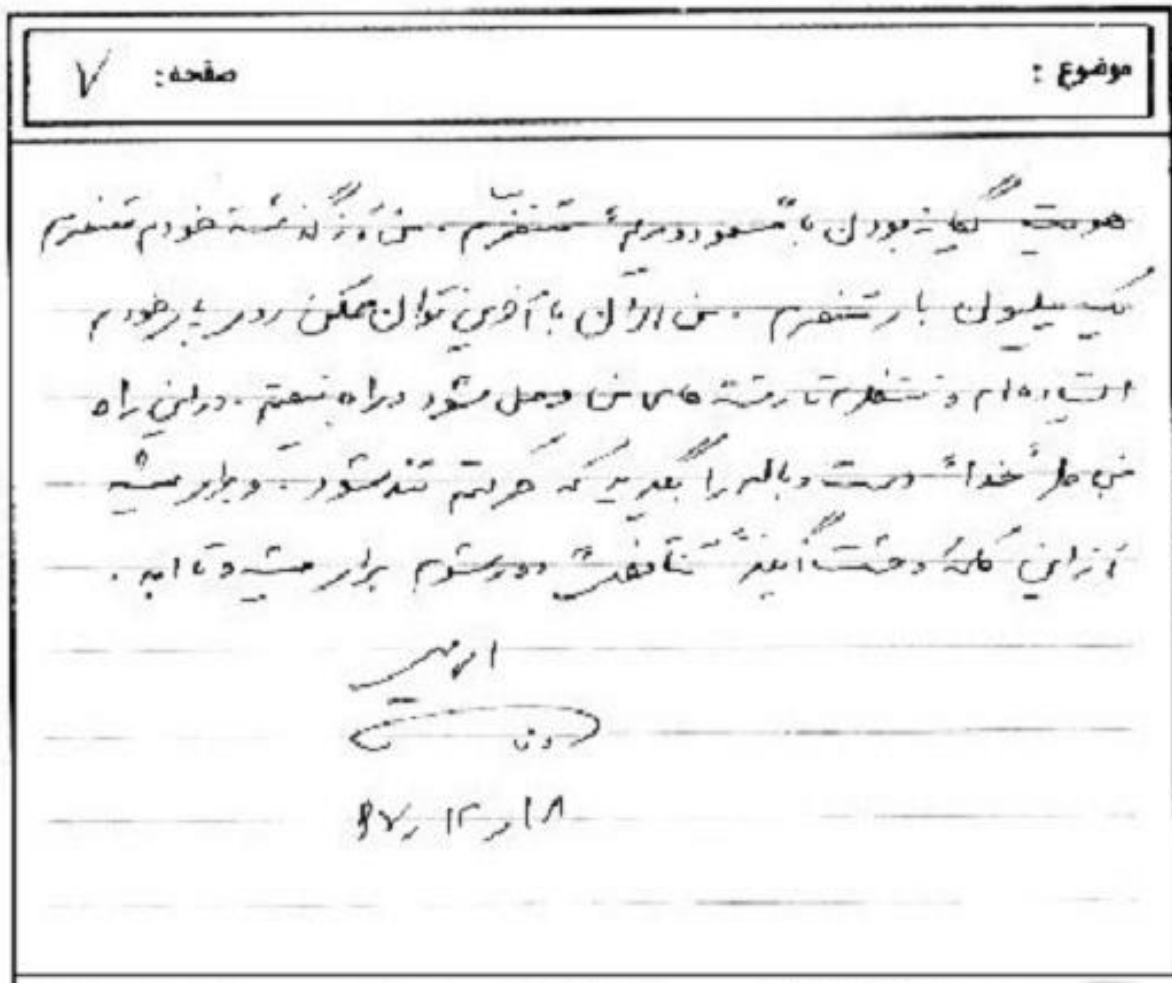
چرا به این توجه رسیدیم

من چهارده سال است که با شما هستم، چهارده سال تمام در برابر یک ان به ضد
انقلابترین شکل در این کشور سعادت کرده‌ام، از این چهارده سال، چهار سال
به قویترین شکل در برابر انقلاب ایستادگی کردم در هر مسعودی درم خنجر
دو سال آخر آن خنجر خنجر که پدید آمد ما و در زهن دشمن به کن
کشیده شدیم، در حقیقت به تقا بود نعمت بریده بود و از یاد در آمده بودم
ولی من بوجانه و با خنجر زدن به هر نفسی سعادت ما کردم و سعی ما کردم
روز به روز سعادت به سمت کشش و تسلیم نشوم، خطی سالان گودال قبر
دیگر سردانی ایستادگی، آفرین رستاخیزین گوسفند بودن مجاهدین
بود در زمانها، این در پیچیده ترین شکل در این ایستادگی ضد انقلابیم
با خودم می‌کنیدم و سعادت ما کردم، تمام حقیقت استعدا از خود را
هم به نفع این مسکه صادره ما کردم، هر وقت هم که در تقابل حقیقت
قرارگاه برضتم فوراً خودم را به و باوشی می‌ازدم، در تقابل رهبر انتر
کنگره ام را به کن می‌کنیدم، سعی ما کردم حواس را جدا کنم، هوش
که در برابر اوقات مهم علیه او خنجر می‌کنیدم، در چهار افر

نوع :

صفحه : 8

بر خودم از دست خودم نظمه ذلیل شده بودم و دائماً جبرشتر خودم می‌فهمیدم
 و با نرم با تمام طرفت شده تقدابیم ما مقیدیم برابر چه چیز، صلوات نبود
 عطفاً سرشته و حیلان در بوجون، و چون ~~چه~~ معنی ما کردیم عطفه این
 نبسته ملک به خارج ذهن کشید - خارج ذهن را به همه تا ریح گذاشته بودم -
 قسم خصل ما شدیم و بعضی اوقات در سخاوتی و کلمات فضا دارم می‌کردم
 ما فضا را که در آن هنوز ضربات عاقلی حبه بر ما بود وجود داشت
 نیمی در شروع بود که هنوز تک دیو می‌انسانی در آن وجود داشت
 چیز را بر دست در آن باقی بود بدون آن در مطلق، ما تا بعد از کورتر
 با در فضا اتقلا بگیرد قابل بود، در نشست سه روز قبل وقتی
 پراکنده گشت فایان در مورد حقوق انسانها تا اشته و احساس کردم
 بنام گوینده نشین در بن گوینده و بین دیگر کارم تا اشته بود و
 هرگز از سعادت باقی نماند، من از آن برار چه چیز دهم کار خودم را آماده
 بینم، هر چند هنوز ذهن در هم است و ~~در بیان~~ در بیان یک شب حیلان
 در هم گشته دفعتاً ام و ما دانم نه رحمت و نه رهایی، بی‌بوده نشینند، بخدا
 در رهایی دلم یک ذره شده، همین از آن با همین وضع خرد فیه تا
 به برابر با بر فطری را که در کیفیت نیز تفاوتت ما توانم ببریم، (لم
 خواهد این به رحمت، را واقعاً بنده می‌م، من از هر هوایی فر



چرا به این نقطه رسیدم

من چهارده سال است که با مجاهدین هستم، چهارده سال تمام در برابرشان به ضد انقلابی ترین شکل و ایدئولوژی مقاومت کرده‌ام، از این چهارده سال، چهار سال به قوی ترین شکل در برابر انقلاب ایدئولوژیک و رهبری مسعود و مریم جنگیدم و دو سال آخر را آنچنان جنگیدم که پدرم در آمد، و در ذهن و عین به لجن کشیده شدم. درحقیقت مدت‌ها بود نفسم بریده بود و از پا درآمده بودم ولی مذبوحانه با چنگ زدن به هر حشیشی مقاومت می کردم و سعی می کردم روز به روز و ساعت به ساعت بکشم و تسلیم نشوم، جنگی میان گودال قبر و سرگردانی ایدئولوژیک ، آخرین دستاویز من گوسفند بودن مجاهدین بود در فرهنگ، اینرا در پیچیده ترین شکل و در اعماق ایدئولوژی ضدانقلابیم با خودم می کشیدم و مقاومت میکردم، تمام جلسات انتقاد از خود را هم به نفع مسئله مصاده می کردم. هر وقت هم که در مقابل حقیقتی قرار می گرفتم فوراً خودم را به فراموشی می زدم. در مقابل رهبری اکثراً کرکره ام را پایین می کشیدم، سعی می کردم حسابش را جدا کنم ، هرچند که در بسیاری اوقات هم علیه او خنجر می کشیدم. در ماه های اخیر خودم از دست خودم ذلیل شده بودم و دائماً به ریش خودم می خندیدم ولی باز هم با تمام ظرفیت ضدانقلابیم می جنگیدم برای چه چیز، معلوم نبود.

مطلقاً سرگشته و حیران و زبون ، و چون سعی می کردم حیطة این باب مطلقاً به خارج ذهن نکشد، خارج ذهن را به عهده تاریخ گذاشته بودم. داشتم خُل می شدم و بعضی اوقات در تنهایی حرکات خنده داری می کردم. تنها نقطه ای که در آن هنوز ضربات عاطفی جدی برایم وجود داشت در شعرها بود که هنوز تک و پویی انسانی در آن وجود داشت چیزی از سلامت در آن باقی بود.

بیرون از آن در منطق تا سیاست و ایدئولوژی... ضد انقلابیگری کامل بود. در نشست سه روز قبل وقتی پس از صحبت هایتان در مورد مفهوم انتقاد تمام شد و احساس کردم بقیه گوسفند نیستند و من گوسفندم و بس دیگر کارم تمام شده بود و اثری از مقاومت باقی نماند. من الان برای همه چیز و همه کار خودم را آماده می بینم. هرچند هنوز ذهنم هم درهم است و در پایان یک جنگ و جدال درهم شکسته و خسته ام ولی می دانم نه ”رحمت“ و نه ”رهایی“ بیهوده نیستند. بخدا برای رهایی دلم یک ذره شده. همین الان با همین وضع خُرد و خمیر تا سه برابر بار فعلی راکه در کیفیت نیز متفاوت است می توانم ببرم. دلم میخواهد این بار ”رحمت“ را واقعاً بپذیرم. من از هر هویتی جز هویت یگانه بودن با ”مسعود و مریم“ متنفرم، من از گذشته خودم متنفرم یک میلیون بار متنفرم. من الان با آخرین توان ممکن روی پای خودم ایستاده ام و منتظرم تا رشته های من وصل شود و راه بیفتم. در این راه بخاطر ”خدا“ دست و بالم را بگیرید که حرکتم تند شود و برای همیشه از این کلمه وحشت انگیز ”تناقض“ دور شوم برای همیشه و تا ابد.

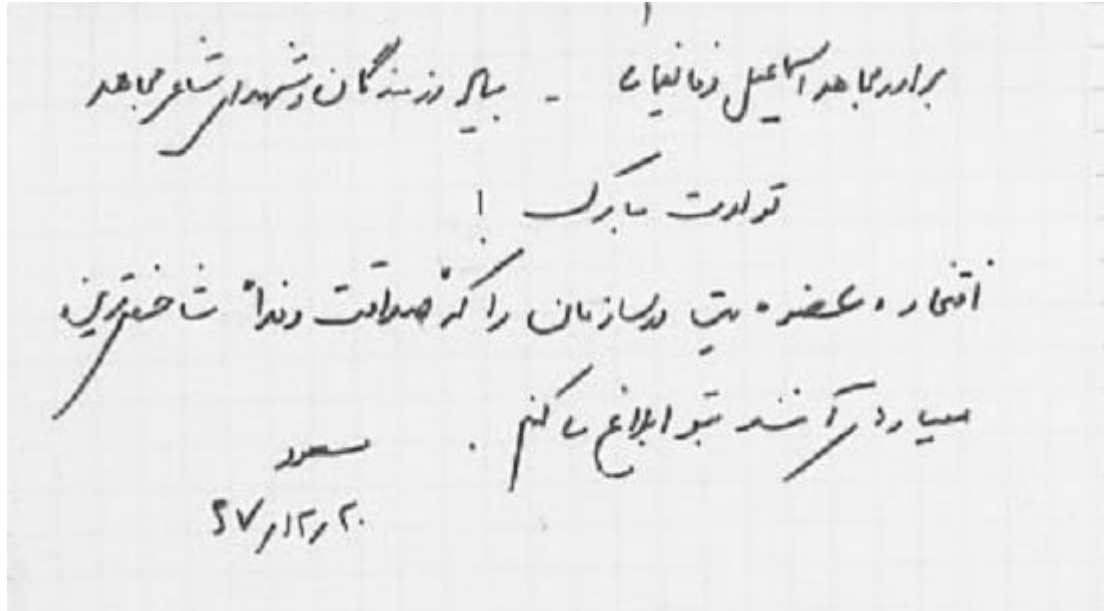
اسماعیل

وفا

۶۷/۱۲/۱۸

ابلاغ عضویت مجدد توسط مسئول اول سازمان

(پس از بریدگی اول در ۱۳۶۵ به دنبال اصابت موشک اسکاد بی به مقر مجاهدین در بغداد)



«ناممکن ممکن شد»

شبانگاه ۲۰ اسفند ۶۷

خواهر مریم سلام
 امشب بالاخره پس از چهارده سال بیگانه زیستن در میان مجاهدین، در عبور از "تنگه رحمت" سرانجام لطف خدا و صفای مسعود و شما، و محبت شهدای فروغ جاویدان به گمراهی ها و سرگردانی های من پایان داد، و در آغاز راهی قرار گرفتم که "نفسی به حلال" برآورم و تمام ترس ها تمام شود.
 واقعا این لحظه را ناممکن می دیدم، اما ناممکن ممکن شد. نمی دانم چه باید بنویسم، تنها احساسم اینست که برای "فهم" و "درک" واقعی دنیایی جدید درمقابل من چهره گشوده، دنیایی نو که حداقل آنرا در گذشته درمیابیدم، در این تحول خودم حس میکنم. باشد تا درآینده و تا لحظه پیوستن به جهانی دیگر، به عنوان قطره ای از دریای خروشان تکامل و انقلاب، خود در زمره نیروهای این قدرت و تحول و زیبایی باشم، درکشاکش این روزها، چند شعر نوشته ام که ادامه خواهد داشت و "فدا مسیریگانگی" خواهد بود. دو تا از آنها را همراه این نامه به شکرانه زندگی نوینی که شما و مسعود آل مهر تایید زدید، برای شما و مسعود فرستم.
 با تمام هستی ام تا آخرین نفس در کنار شما خواهم زیست و خواهم مرد. دعای خیرتان را در این راه می طلبم
 فدای شما - اسماعیل
 وفا - ۶۷/۱۲/۲۰

خواهر مریم سلام

امشب بالاخره پس از چهارده سال بیگانه زیستن در میان مجاهدین، در عبور از "تنگه رحمت" سرانجام به لطف خدا و صفای مسعود و شما، و محبت شهدای فروغ جاویدان به گمراهی ها و سرگردانی های من پایان داد، و در آغاز راهی قرار گرفتم که "نفسی به حلال" برآورم و تمام ترس ها تمام شود.

واقعا این لحظه را ناممکن می دیدم، اما ناممکن ممکن شد. نمی دانم چه باید بنویسم، تنها احساسم اینست که برای "فهم" و "درک" واقعی دنیایی جدید درمقابل من چهره گشوده، دنیایی نو که حداقل آنرا و قدرت و زیبایی اش را در همین تحول خودم حس میکنم. باشد تا درآینده و تا لحظه پیوستن به جهانی دیگر، به عنوان قطره ای از دریای خروشان تکامل و انقلاب، خود در زمره نیروهای این قدرت و تحول و زیبایی باشم، درکشاکش این روزها، چند شعر نوشته ام که ادامه خواهد داشت و "فدا مسیریگانگی" خواهد بود. دو تا از آنها را همراه این نامه به شکرانه زندگی نوینی که شما و مسعود به آن مهر تایید زدید، برای شما و مسعود می فرستم.

با تمام هستی ام تا آخرین نفس در کنار شما خواهم زیست و خواهم مرد. دعای خیرتان را در این راه می طلبم

فدای شما - اسماعیل

وفا - ۶۷/۱۲/۲۰

دارم خُل می شوم و احساس نیاز می کنم که کسی باید دستم را بگیرد
به خدا خفه شدم ... شدیداً نیازمندم ... دستم را بگیرید

۱۸ مرداد ۱۳۶۹

خواهر سهدا

آز دیدن زنه با فوت محبت کردم تا امروز وضعیت عجیب و غریبی داشته ام . تقریباً ۵ - ۶ ساعت
آرام بودم و بعد ۱۰۰۰۰ احس کردم مثل یک کله سنگ که در خلاای ریخته شده باشد سر برداشتم و
هیچ نقطه ای اتقائی ندارم . دیشب رادری لجه رفتم که راندم . به مسعود دیریم که کردم به انقلاب
زنده ای افروخت و خبیب و خلیلی چیزهای دیگر . زیاد برایت نمی تویم . دلم می خواهد که مرا
سجواهی ببرایم تو وف نهایی . تا دیدن در قبر می خیالی بودم ولی از دیشب در قبری واقعی
نزد زنتم با دیوارهای سیاه و سرد . واقعاً دارم خُل می شوم . احساس نیاز می کنم که کسی
باید دستم را بگیرد . من نمی توانم به آنچه که دیدن زنتم به می بند باشم . نمی خواهم در قبر می
من زنت و خبیب را نمی خواهم نمی خواهم . میخواخند شدم . از زنت سرام
تقریب مسعود دیریم بر سر آمداری شوند و خلیلی چیزهای دیگر . سهدا . من نمی کردم که
این انقلاب را با در ندارم ولی نفس از آن فاصله نبرسم . دیدم در آمد و شدیداً نیازمندم
نیاز واقعی . نیاز به ترمیم . آفرین من نباید آدم بشوم . انقلاب واقعی نیست با من
آدم بشویم . میخواختم من هیچ راهی جز انقلاب کردن ندارم . شما که راه دارم .
در آفرین تقاضایم اورا

- می خواهم که سخی طرف خدا دستجمعی بیاید و هر چه میخ و تبر دارم بزنند به این طه یوک من
تا این تقاضای زنت و خبیب مرا راحت بگذارند . دایه مرا ببرید و راحت کنید
می نیگی :

اگر من آدم بشویم که هستم محکم کنید که نفس واقعی شعله داشته باشم .
من نوشتن را کافی نمی دانم . دلم می خواهم بیایم و بشنوم . دانه من به سرم نیازمندم
سجوا نیازمندم به سبب و به مسعود قسم نیازمندم . من از نوشته و و نوار در روزم از بابت
آنگه به حال بردن زرد شونده هستم دخی در کل سخت شونده ام به حال دستم را بگیرد

۱۸ مرداد ۱۳۶۹

خواهر سهیلا

از دیروز که با خودت صحبت کردم تا امروز وضعیت عجیب و غریبی داشته ام، تقریباً ۵-۶ ساعت آرام بودم و بعد..... احساس کردم مثل یک تکه سنگ که در خلاءها شده باشد سرگردانم و هیچ نقطه اتکایی ندارم، دیشب را در گیجی و فکر گذراندم. به مسعود و مریم فکر کردم به انقلاب زندگی، فردیت و جنسیت و خیلی چیزهای دیگر. زیاد برایت نمی نویسم. دلم میخواهد که مرا بخواهی و برایم تو حرف بزنی. تا دیروز در قبری خیالی بودم ولی از دیشب در قبری واقعی فرو رفتم با دیوارهای سیاه و سرد. واقعا دارم خُل میشوم و احساس نیاز میکنم که کسی باید دستم را بگیرد. من نمیتوانم به آنچه که دیروز گفتم پای بند باشم. نمیخواهم در قبر بمانم من فردیت و جنسیت را نمیخواهم نمیخواهم. بخدا خفه شدم. از دیشب مدام تصویر مسعود و مریم بر سرم آوار میشوند و خیلی چیزهای دیگر.

سهیلا، من فکر کردم که این انقلاب را باور ندارم ولی وقتی از آن فاصله گرفتم پدرم در آمد و شدیداً نیازمندم نیاز واقعی. نیاز به "مریم". آخر چرا من نباید آدم بشوم مگر انقلاب واقعی نیست یا من آدم بشو نیستم. بخدا قسم من هیچ راهی جز انقلاب کردن ندارم. تنها یک راه دارم.

در آخرین تقاضایم اولاً

- میخواهم که بخاطر خدا دستجمعی بیایید و هر چه تیغ و تبر دارید بزنید به این کله پوک من تا این بقایای فردیت و جنسیت مرا راحت بگذارد و یا سر مرا ببرید و راحت کنید

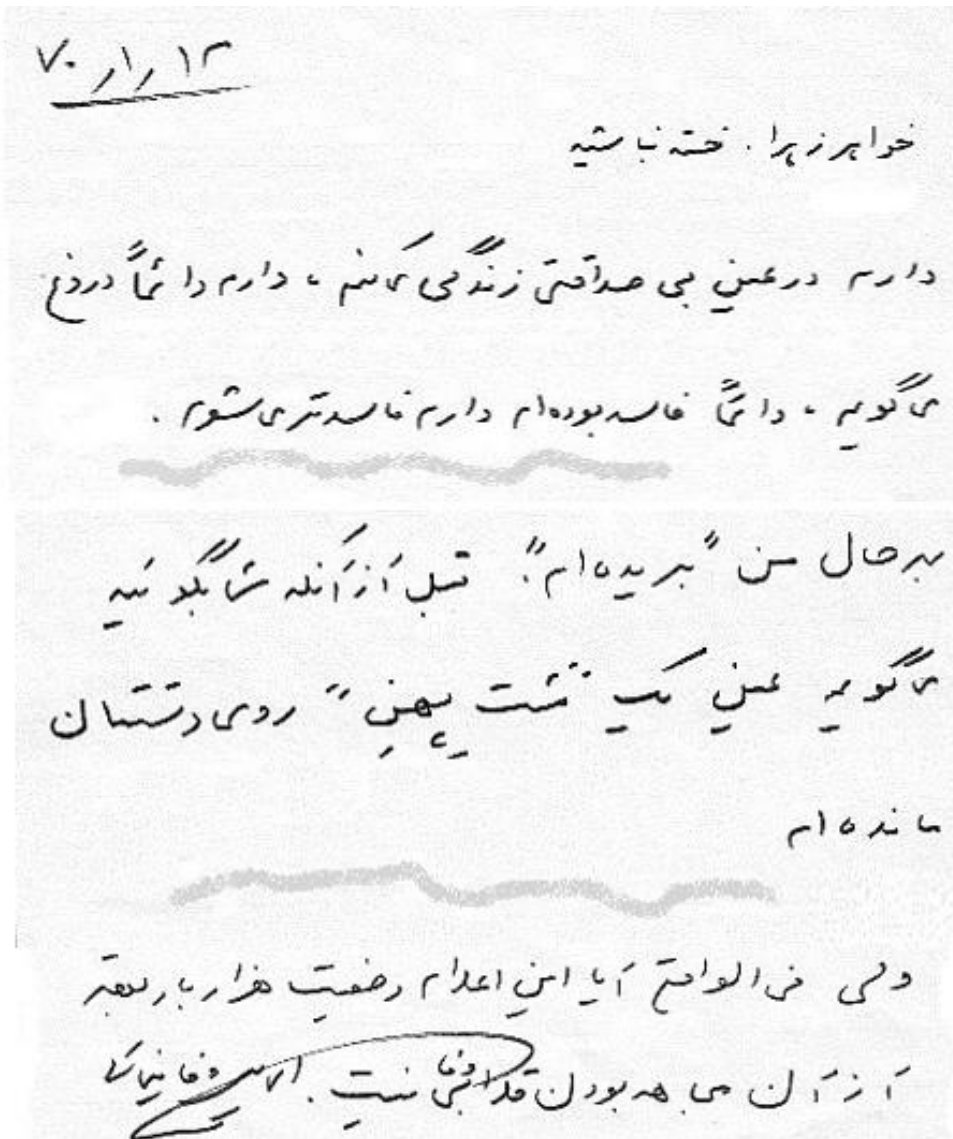
ثانیاً: اگر من آدم بشو هستم که کمکم کنید که تنفس واقعی تشکیلاتی داشته باشم.

من نوشتن را کافی نمی دانم، دلم میخواهد بیایم و بشنوم. والله من به مریم نیازمندم بخدا نیازمندم به پیغمبر و به مسعود قسم نیازمندم. من از نوشته و حرفهای دیروزم از بابت اینکه بهر حال بیرون زد شرمنده نیستم ولی در کل سخت شرمنده ام بهر حال دستم را بگیرید.

اسماعیل ۱۸ مرداد ۶۹

اعلام بریدگی مجدد در بحبوحهٔ عملیات مروارید

۱۲ فروردین ۱۳۷۰



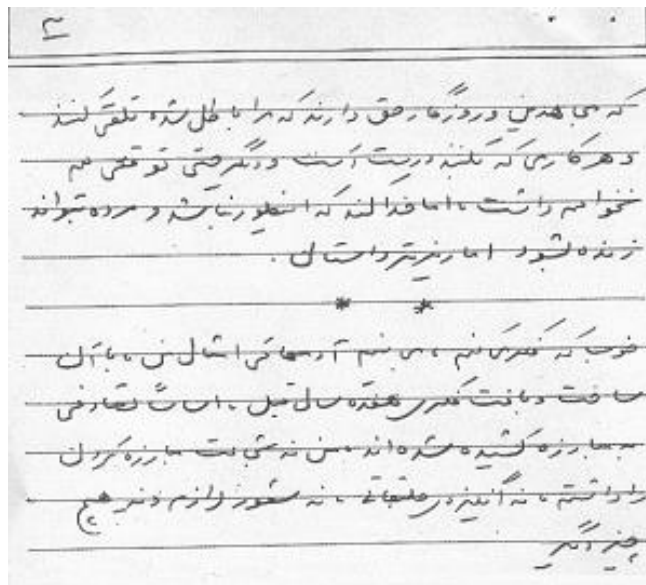
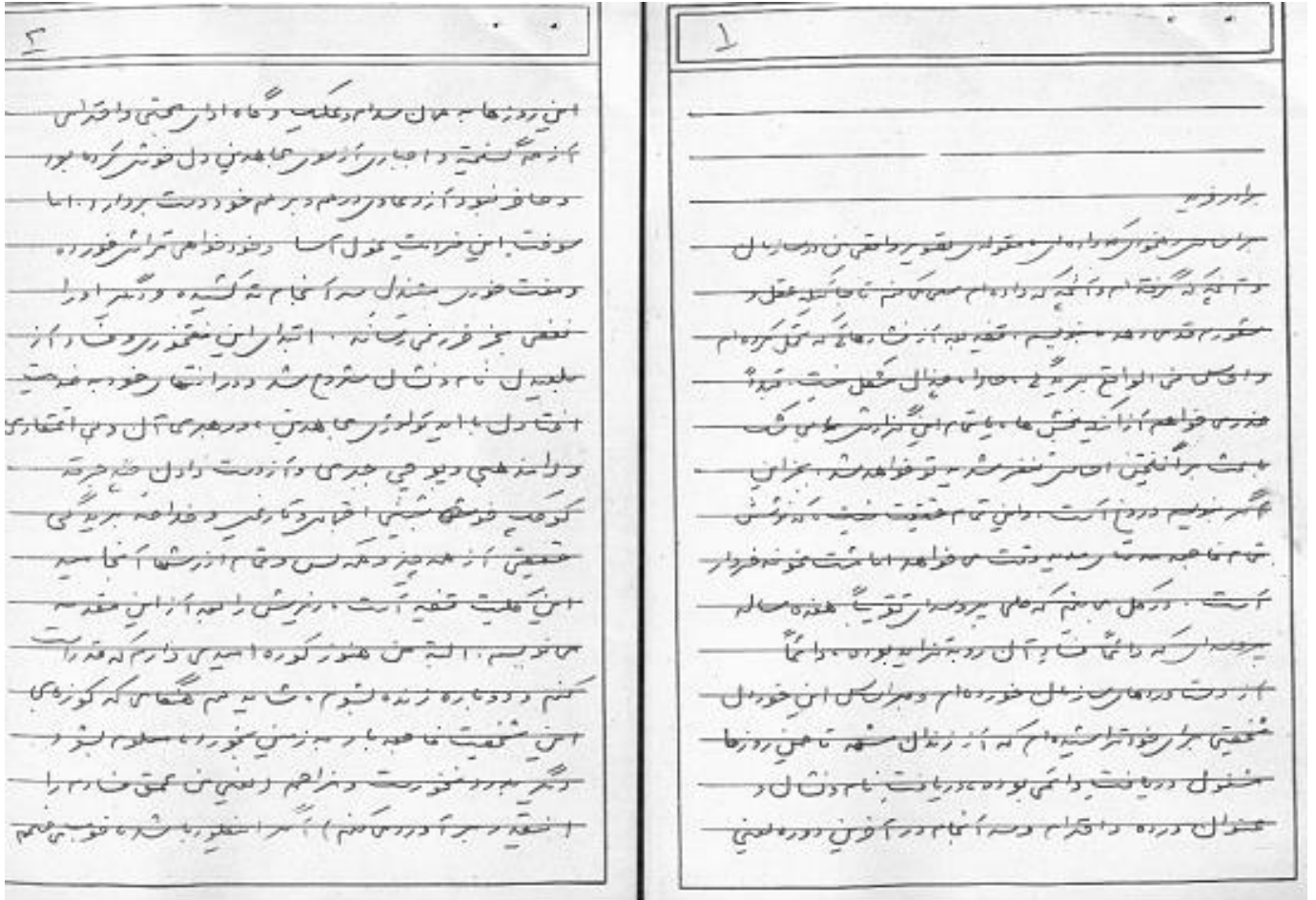
۷۰/۱/۱۲

خواهر زهرا خسته نباشید

دارم در عین بی صداقتی زندگی میکنم، دارم دائماً دروغ میگویم، دائماً فاسد بوده‌ام دارم فاسدتر می‌شوم. بهر حال من "بریده‌ام". قبل از آنکه شما بگویید میگویم عین یک "مشت پهن" روی دستتان مانده‌ام. ولی فی الواقع آیا این اعلام وضعیت هزار بار بهتر از آن مجاهد بودن قلبی نیست. اسماعیل وفا یغمایی

نامه ۹ مهر ۱۳۷۰

در کل می بینم که طی پروسه ای ۱۷ ساله ... دائماً از دستاوردهای سازمان خورده ام
آدمهایی امثال من، با آن ساخت و بافت فکری هفده سال قبل، اساساً تصادفی به
مبارزه کشیده شده‌اند. من نه شجاعت مبارزه کردن را داشتم، نه انگیزه طبقاتی، نه
شعور لازم و نه هیچ چیز دیگر....



.....

در کل می بینم که طی پروسه ای تقریباً ۱۷ ساله پروسه ای که دائماً فشار آن رو به تزاید بوده، دائماً از دستاوردهای سازمان خورده ام و بر اساس این خوردن شخصیتی برای خود تراشیده ام که از زندان مشهود تا همین روزها مشغول دریافت دائمی بوده، دریافت نام و نشان و عنوان و رده و احترام و سرانجام در آخرین دوره یعنی این روزها به همان سلام و علیک و گاه ادای محبتی و احترامی از هم گسیخته و اجباری از سوی مجاهدین دل خوش کرده بود و حاضر نبود از دعوای درهم و برهم خود دست بردارد. اما سوخت این فردیت غول آسا و خودخواهی تراش خورده و مفت خوری مبتذل سرانجام ته کشیده و دیگر او را نفعی به جز ضرر نمی رساند. ابتدای این مفتخوری و فساد و از بلعیدن نام و نشان شروع شد و در انتهای خود به ضدیت افتادن با ایدئولوژی مجاهدین، و رهبری آن و بی اعتقادی و لامذهبی و پوچی جبری و از دست دادن چند جرعه کوچک خوش بینی اجتماعی و تاریخی و خلاصه بریدگی حقیقی از همه چیز و همه کس و تمام ارزشها انجامید این کلیت قضیه است. ریزش را بعد از این مقدمه می نویسم. البته من هنوز کوره امیدی دارم که قد راست کنم و دوباره زنده بشوم. شاید هم هنگامی که کوزه این شخصیت فاجعه بار به زمین بخورد، معلوم بشود دیگر بدرد نخورست و مزاحم(یعنی من عمق فسادم را اینقدر برآورد می کنم) اگر اینطور باشد، خوب می فهمم که مجاهدین و روزگار حق دارند که مرا باطل شده تلقی کنند و هر کاری که بکنند درست است و دیگر حتی توقعی هم نخواهم داشت، اما خدا کند که اینطور نباشد و مرده بتواند زنده بشود اما ریزتر داستان.

× ×

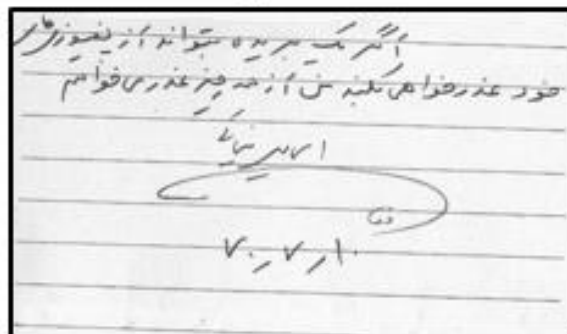
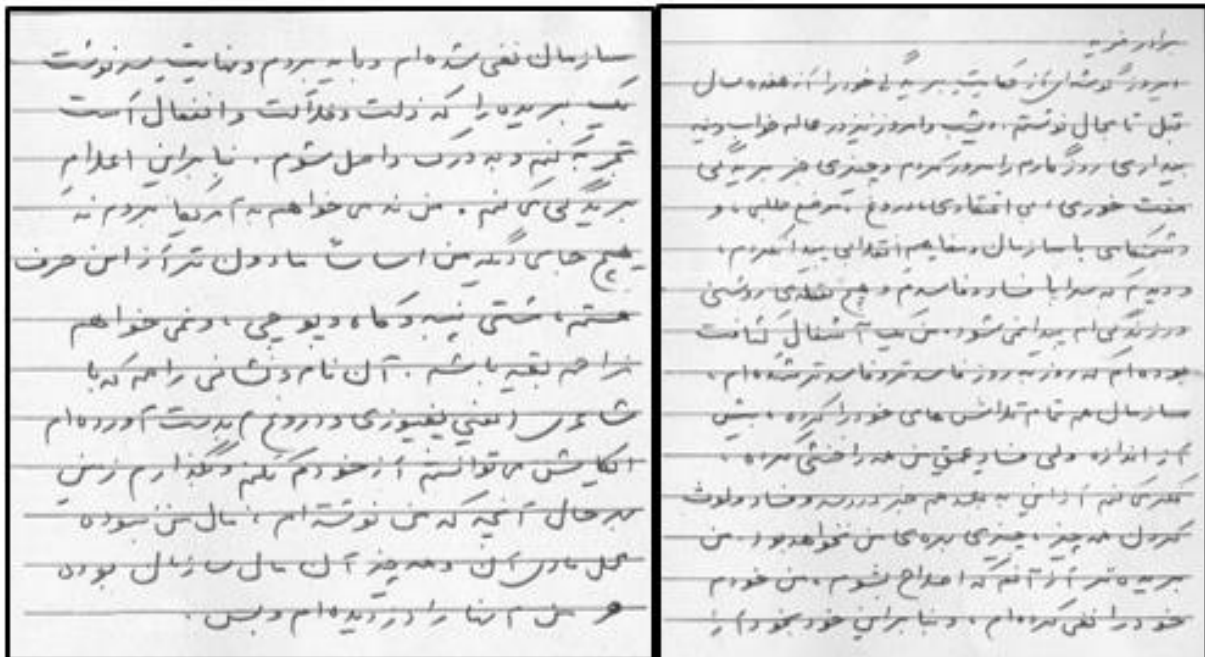
خوب که فکر می کنم، می بینم آدمهایی امثال من، با آن ساخت و بافت فکری هفده سال قبل، اساساً تصادفی به مبارزه کشیده شده اند. من نه شجاعت مبارزه کردن را داشتم، نه انگیزه طبقاتی، نه شعور لازم و نه هیچ چیز دیگر....

باز هم بریدگی و باز هم عذرخواهی

نه می‌خواهم به آمریکا بروم نه هیچ جای دیگر

آن نام و نشانی را هم که با شاعری بدست آورده‌ام یکاش می‌توانستم از خودم بکنم ...

آنچه که من نوشته‌ام، مال من نبوده و همه چیز آن مال سازمان بوده و من آنها را دزدیده‌ام و بس



برادر فرید

دیروز گوشه‌ای از حکایت بریدگی خود را از هفده سال قبل تا بحال نوشتم. دیشب و امروز نیز در عالم خواب و نیمه بیداری روزگارم را مرور کردم و چیزی جز بریدگی مفت خوری، بی‌اعتقادی، دروغ، موضع‌طلبی و دشمنکامی با سازمان و مفاهیم انقلابی پیدا نکردم، و دیدم که سراپا فساد و فاسدم و هیچ نقطه‌ روشنی در زندگی‌ام پیدا نمی‌شود. من یک آشغال کثافت بوده‌ام که روز به روز فاسدتر و فاسدتر شده‌ام، سازمان هم تمام تلاش‌های خود را کرده، بیش از اندازه ولی فساد عمق من همه را خنثی کرده، فکر می‌کنم از این به بعد هم جز دردسر و فساد ولوت کردن همه چیز، چیزی بهره‌من نخواهد بود. من بریده‌تر از آنم که اصلاح بشوم، من خودم خود را نفی کرده‌ام، و بنابراین خودبخود از سازمان نفی شده‌ام و باید بروم و نهایت سرنوشت یک بریده را که ذلت و فلاکت است تجربه کنم و به درک واصل شوم.

بنابراین اعلام بریدگی می‌کنم. من نه می‌خواهم به آمریکا بروم نه هیچ جای دیگر من اساساً مادون تر از این حرف‌ها هستم، مشتی پنبه و کاه و پوچی، و نمی‌خواهم مزاحم بقیه باشم.
آن نام و نشانی را هم که با شاعری (یعنی پفیوزی و دروغ) بدست آورده ام ایکاش می‌توانستم از خودم بکنم و بگذارم زمین بهر حال آنچه که من نوشته‌ام، مال من نبوده عمل مادی آن و همه چیز آن مال سازمان بوده و من آنها را دزدیده‌ام و بس.
اگر یک بریده بتواند از پفیوزی‌های خود عذرخواهی بکند من از همه چیز عذر می‌خواهم.

اسماعیل یغمایی

وفا- ۷۰/۷/۱۰

رأی جمعی به اخراج و نامه به مسئول اول سازمان

« امشب بچه ها همه رأی به اخراج من دادند که بروم پاریس اما ... »

۱۰ مهر ۱۳۷۰

ضمیمه ۱۰ از ۷۰
 داستان من ساره بود، آدمی که ۱۷ سال
 بی هیچ آئینه می افتاد بی دربار و عدت
 خورده بود، به دلیل شایع بودن، سوفت کفایت
 فریبت بود، دست نیامی فریبت و آنچه
 که به فریبت ادهویت من محبیه، ضمیمه ناب
 عجزل آس دان نسیم بود، تو و اعداب تو
 دستا ضد فریبت و ضد ضمیمه بودی و از من جا
 و حیانه ترین بدال من - که خورم هم دست
 نمی ضمیمه - صورت گریخت، در ل تمام
 در ز من و من به شقاوت به در ترین کعل جلیه
 چون من خبر فریبت و ضمیمه خودم و اگر
 شدت من خورم مطلقا نابودی شد.

امشب بچه ها همه رأی به اخراج من دادند
 که بروم پاریس . اما من خیالم تخت نبود و کسی مرا
 ندانم زانکه جبراً حقه بازی می کردم) چرا تخت
 نبود چون می دانستم تو هستی و نمی گذارم . عجب
 صفایی می کردم ، ته دلم قند آب می شد ، شده بودم
 مثل بچه ای که همه می خواهند بزنند تو ز سرش اما
 بچه خیالش راحت است چون مادرش مثل
 شیر می خورد به حمایتش برخاسته ، کیف می کردم
 و این که دوست دارم ، آرزوی دارم
 تو هم صبر کن ای که این بچه چموش دارم
 آدمی شود . در عین حال مریم ، احساس کردم
 اگر تو نبودی و مسعود تنها بود ، علی رغم همه
 سبب که من کرده بودم ، بد دل کند
 امیر
 وفا

نیمه شب ۷۰/۷/۱۰

داستان من ساده بود، آدمی که ۱۷ سال بی هیچ آینده انقلابی در مبارزه غلت خورده بود، به دلیل شاعر بودن ، سوخت شخصیت اش ، فردیت بود، و سنگ بنای فردیت و آنچه که به فردیت او هویت می بخشید، جنیست ناب غول آسا و افسار گسیخته بود. تو و انقلاب تو دقیقاً ضد فردیت و ضد جنیست بودید و از همین جا وحشیانه ترین جدال من - که خودم هم دلیلش را نمی فهمیدم - صورت می گرفت، دو سال تمام در ذهن و عین به شقاوت بارترین شکل جنگیدم چون من جز فردیت و جنسیت نبودم و اگر شکست می خوردم مطلقاً نابود می شدم.

امشب بچه ها همه رأی به اخراج من دادند که بروم پاریس. اما من خیالم راحت بود و سعی می کردم نشان ندهم (اندکی جبراً حقه بازی می کردم) چرا تخت بود چون می دانستم تو هستی و نمی گذاری. عجب صفایی می کردم، ته دلم قند آب می شد، شده بودم مثل بچه ای که همه می خواهند بزنند توی سرش اما بچه خیالش راحت است چون مادرش مثل شیر زیان به حمایتش برخاسته، کیف می کردم و احساس می کردم خیلی دوستت دارم، آخر می دانستم تو هم فهمیده ای که این بچه چموش دارد آدم می شود. در عین حال مریم، احساس کردم اگر تو نبودی و مسعود تنها بود، علی رغم همه محبتی که به من کرده بود مجبور می شد مرا بیرون کند.

اسماعیل وفا

سوگند در رده مسئول نهاد ۳۰ مهر ۱۳۷۰




سوگندنامه


اینجانب اسماعیل وفا - نهای متولد سال ۱۳۳۲ به شناسنامه شماره ۲۵۲ صادره از نیر همزمان با ابلاغ جایگاه تشکیلاتی بعنوان یک عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران (با ردهی مسئول نهاد) سوگند می‌خورم تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خونم نسبت به آرمانهای ایدئولوژیکی و خط مشی مبارزاتی و ضوابط تشکیلاتی مجاهدین مسئولیت‌پذیر و وفادار بمانم و در هر شرایطی حرمت این امانت را که بر روی دریای رنج و خون مجاهدین برای خدمت به خدا و خلق در مسیر نیل به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی به من سپرده شده، نگه بدارم.

در برابر مسئول اول سازمان، با تمسک و دست گذاشتن بر قرآن مجید و با یادآوری رود خروشان خون شهیدان، خدای قادر متعال را بر این پیمان ناظر و گواه می‌گیرم. در صورت پیمان‌شکنی و زیر پا گذاشتن این سوگند و یا هرگونه خیانت در امانت و پشت کردن به آرمان و راه پرفروغ مجاهدین، شورای مرکزی سازمان یا اعضای در دسترس این شورا در بخش و حیطة مسئولیت‌م را مرجع ذیصلاح برای رسیدگی به وضعیت خود می‌دانم و رأی اکثریت آنها را الزام‌آور شناخته و خواهم پذیرفت.

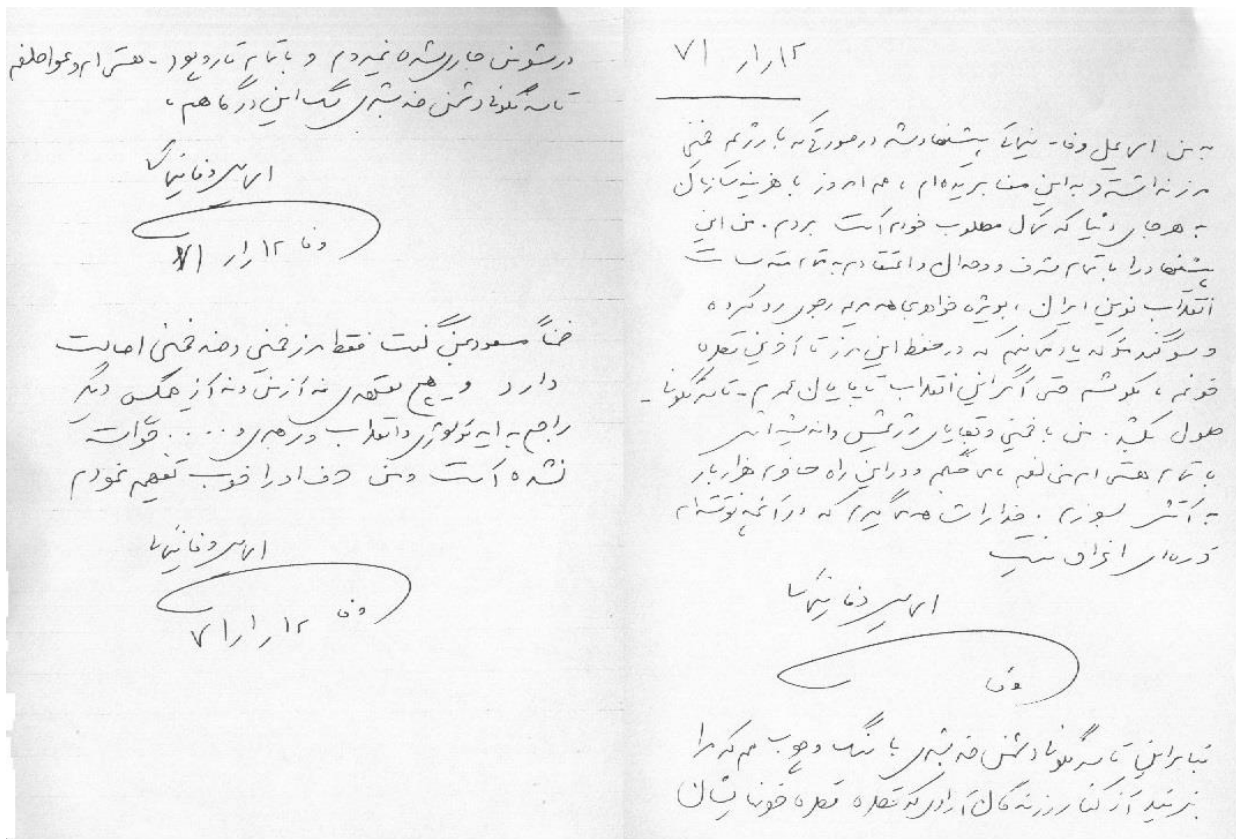
نام و نام خانوادگی: اسماعیل وفا - نهای

امضاء: 

تاریخ: ۳۰ مهر ۱۳۷۰

اثر انگشت: 

اخراج مجدد در ۱۲ فروردین ۱۳۷۱



۷۱/۱/۱۲

به من اسماعیل وفا- یغمایی پیشنهاد شد در صورتی که با رژیم خمینی مرز نداشته و به این معنا بریده ام، هم امروز، با هزینه سازمان به هر جای دنیا که کمال مطلوب خودم است بروم. من این پیشنهاد را با تمام شرف و وجدان و اعتقاد به تمام مقدسات انقلاب نوین ایران، بویژه خواهر مجاهد مریم رجوی رد کرده و سوگند مؤکد یاد می‌کنم که در حفظ این مرز تا آخرین قطره خونم، بکوشم حتی اگر این انقلاب تا پایان عمرم- تا سرنگونی- طول بکشد. من با خمینی و بقایای رژیمش و اندیشه اش با تمام هستی ام مخالفم، می‌جنگم و در این راه حاضرم هزار بار به آتش بسوزم. خدا را شاهد می‌گیرم که در آنچه نوشته ام ذره ای اغراق نیست

اسماعیل وفا یغمایی

بنابراین تا سرنگونی دشمن ضدبشری با سنگ و چوب هم که مرا بزنید از کنار رزمندگان آزادی که قطره قطره خونهایشان در شعر من جاری شده نمیروم و با تمام تاروپود، هستی ام و عواطفم تا سرنگونی دشمنان ضدبشری سگ این درگاهم،

اسماعیل وفا یغمایی- ۷۱/۱/۱۲

ضمناً مسعود بمن گفت فقط مرز خمینی و ضدخمینی اصالت دارد و هیچ تعهدی نه از من و نه از هیچکس دیگر راجع به ایدئولوژی و انقلاب ورهبری و خواسته نشده است و من حرف او را خوب تفهیم نمودم

اسماعیل وفا یغمایی- ۷۱/۱/۱۲

بریدگی آخر در ۷ آبان ۱۳۷۱

۷ آبان ۱۳۷۱ ص ۱
 خواهر مجاهد زهره بر منی مسئولیت تبلیغات سازمان مجاهدين خلق ايران - بادام
 من خواستم آنچه را که در این نامه می‌نویسم، بر این برادر بنویسم، و در دیوم که اولاً تا به حال
 در باره مسائل دشمنان حل نشده خودم وقت زیاد را نذاریم و گفتم، تا سائاً نقد
 تازه این ندارم دولت راه حلی بر این مشکلات، در اردن مجاهدین - و با همه دل‌سوزی
 خود برادر - مقدر منی بنم، تا بر این نعمت، گزارش آخر را بر این بنویسم.

چرا دیگر منی لشم، استعمل دیاسیوس کرده ام دبیریده ام
 من می‌بایست در مرداد سال ۳۵ رحمت را کم می‌کردم، راه حل هم ساده بود
 با یک طلاق معمولی می‌توانستم در صف هواداران صداقت جانم و دیدن این سرنوشتی
 که در حقه توان من است بدم، و در تمام مسافانه به بزرگی دلیل دانیده سالم و سالم
 هفت سال دیگر می‌اندم و در خیبر رسالتی ضرر و له شد که به نیابت می‌شدم
 از آنجا که نمی‌خواهم فقط قوی سر خودم بنرم منی خواهی قطع را در من
 بنویسم، به کفایت زیر این راه می‌نم، به عنوان منت نمونه فرودار. البته

در همین جا باید بنویسم، تا جانشین با چهار خوب اعتماد مجاهدين خلق بود
 مجاهدين خلق این سالها، مشارکت بر فرود، با تمام عزت و احترام با من بر فرود
 کرده، و در رحمت و اعتماد من به روز من گشوده بوده، و بویژه کفر مسعود،
 چیزی کم نگذاشته اند، و من امید دارم بر این فرود، با این رحمت من را تمام کرده
 و بنیوان آنها رفیقان که در این دنیا تارک و سردارم محکم نشه که آمدند
 به نیال سرنوشتی قابل تحمل بدم

۷ آبان ۱۳۷۱

خواهر مجاهد زهرا مریخی مسئول ستاد تبلیغات سازمان مجاهدین خلق ایران، با سلام

می خواستم آنچه را که در این نامه می نویسم ، برای برادر بنویسم، ولی دیدم که اولاً تا به حال درباره مسائل و مشکلات حل نشده خودم وقت زیادی از او گرفته ام، ثانیاً نکته تازه ای ندارم و ثالثاً راه حلی برای این مشکلات ، در درون مجاهدین و با همه دلسوزی های خود برادر- متصور نمی بینم، بنابراین گفتم، گزارش آخر را برای شما بنویسم.

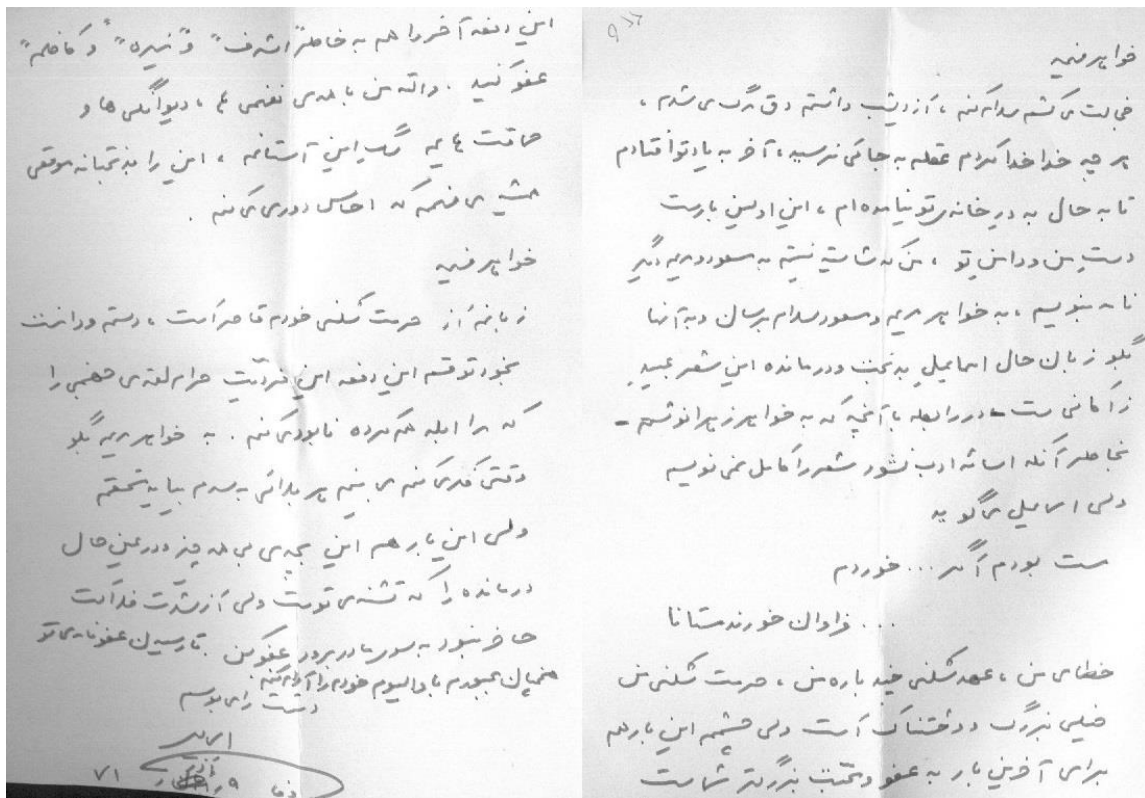
چرا دیگر نمی کشم، منفعل و پاسیو شده ام و بریده ام

من می بایست در مرداد سال ۶۵ زحمت را کم می کردم، راه حل هم ساده بود با یک طلاق معمولی می توانستم در صف هواداران مقاومت بمانم و بدنبال سرنوشتی که در حد توان من است بروم، ولی متأسفانه به هزار دلیل و انگیزه سالم و ناسالم هفت سال دیگر ماندم و در چنبره مسائلی خرد و له شدم که نبایست می شدم از آنجا که نمی خواهم فقط توی سر خودم بزنم و میخواهم قضیه را روشن بنویسم، به نکات زیر اشاره می کنم، به عنوان مشت نمونه خروار. البته

در همین جا باید بنویسم ، تا جایکه با چهارچوب اعتقادی مجاهدین منطبق بود مجاهدین طی این سالها، منهای چند برخورد، با کمال عزت و احترام با من برخورد کرده ، درهای محبت و اعتمادشان به روی من گشوده بوده و «بویژه شخص مسعود» چیزی کم نگذاشته اند، و من امیدوارم برای آخرین بار نیز محبت شان را تمام کرده و بعنوان تنها رفیقانی که در این دنیای تاریک و سرد دارم کمکم کنند که آبرومندانه بدنبال سرنوشتی قابل تحمل بروم

زبانم از حرمت شکنی خودم قاصر است

۹ آذر ۱۳۷۱



خواهر فهیمه

خجالت می کشم سلام کنم، از دیشب داشتم دق مرگ می شدم، هر چه خدا خدا کردم عاقلم به جایی نرسید، آخر به یاد تو افتادم تا به حال به در خانه تو نیامده ام، این اولین بارست دست من و دامن تو، من که شایسته نیستم به مسعود و مریم دیگر نامه بنویسم ، به خواهر مریم و مسعود سلام برسان و به آنها بگو زبان حال اسماعیل بدبخت و درمانده این شعر عبید زاکانی است- در رابطه با آنچه که به خواهر زهرا نوشتم- بخاطر آنکه اسائه ادب نشود شعر را کامل نمی نویسم و لی اسماعیل می گوید

.... فراوان خورند مستانا

مست بودم اگر خوردم

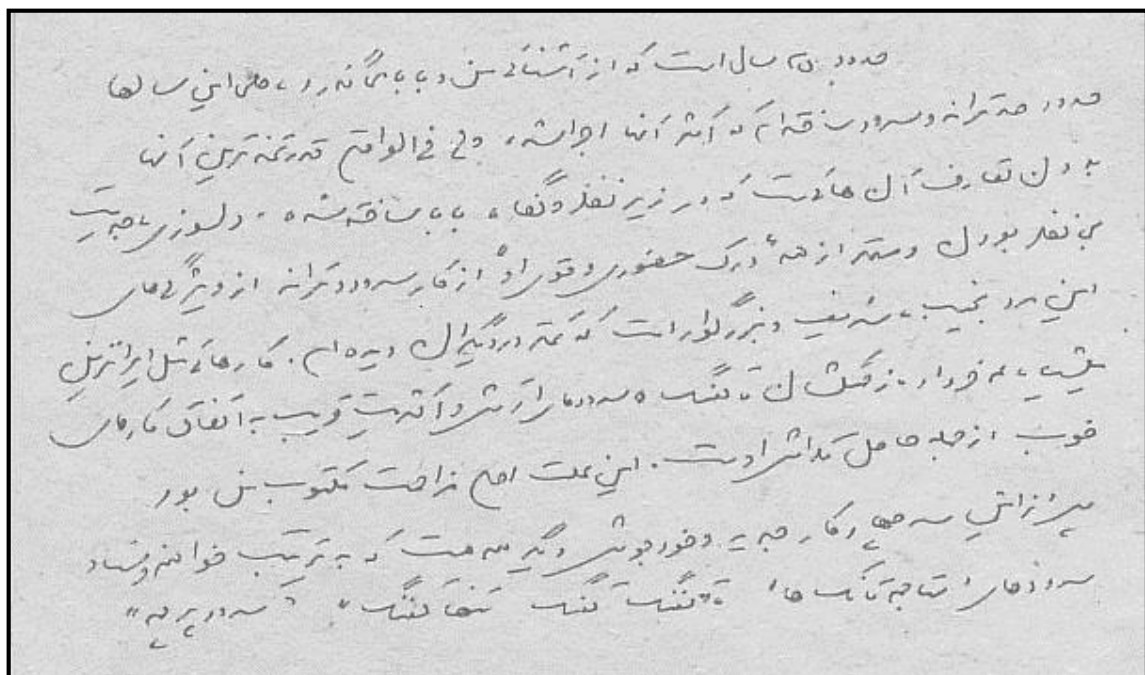
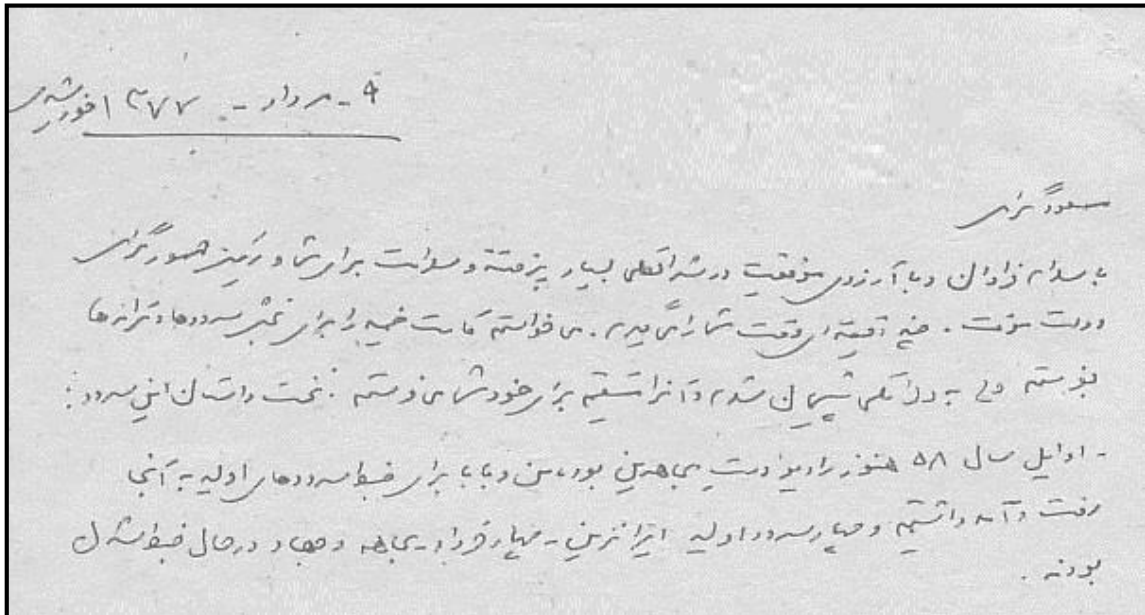
خطای من ، عهد شکنی چندباره من، حرمت شکنی من خیلی بزرگ و وحشتناک است ولی چشمم این بار هم برای آخرین بار به عفو و محبت بزرگتر شماس است این دفعه آخر را هم به خاطر «اشرف» و «منیره» و «کاظم» عفو کنید. و البته من با همه نفهمی ها، دیوانگی ها و حماقت هایم سگ این آستانم ، این را بدبختانه موقعی همیشه می فهمم که احساس دوری می کنم.

خواهر فهیمه

زبانم از حرمت شکنی خودم قاصر است ، دستم و دامنم بخود تو قسم این دفعه این فردیت حرام لقمه جهنمی را که مرا ابله هم کرده نابود می کنم. به خواهر مریم بگو وقتی فکر می کنم می بینم هر بلایی به سرم بیاید محکم ولی این بار هم این بچه بی همه چیز و در عین حال درمانده را که تشنه توست ولی از شدت فلاکت حاضر نبود به سوی مادر برود عفو کن. تا رسیدن عفو نامه تو همچنان مجبورم با والیوم خودم را آرام کنم.

اذغان به نقش برادر مجاهد سیدی کاشانی در همه سروده ها و ترانه ها

حدود ۲۵ سال است که از آشنایی من و بابا می گذرد، طی این سالها حدود صد ترانه و سرود ساخته ام ... فی الواقع قدرتمندترین آنها بدون تعارف آن هایی است که در زیر نظر و نگاه بابا ساخته شده، دلسوزی، جدیت، بی نظربودن و مهمتر از همه درک حضوری و قوی او از کار سرود و ترانه از ویژگی های این مرد نجیب، شریف و بزرگوار است که کمتر در دیگران دیده ام. کارهایی مثل ایرانزمین، میلشیا، ۴ خرداد، زحمتکشان تا تفنگ و سرودهای آتش و اکثریت قریب به اتفاق کارهای خوب از جمله حاصل تلاش اوست.



۹- مرداد - ۱۳۷۷ خورشیدی**مسعود گرامی**

با سلام فراوان وبا آرزوی موفقیت درشرایطی بسیار پرفتنه وسلامت برای شما ورئیس جمهور گرامی دولت موقت. چند دقیقه ای وقت شما را میگیرم. می خواستم کاست ضمیمه را برای پخش سرودها وترانه ها بفرستم ولی به دلایلی پشیمان شدم وانرا مستقیم برای خود شما می فرستم ، نخست داستان این سرود: به اوایل سال ۵۸ هنوز رادیو دست مجاهدین بود، من وبابا برای ضبط سرودهای ا ولیه به آنجا رفت وآمد داشتیم و چهار سرود اولیه ایرانزمین - چهارخرداد - مجاهد وجهاد درحال ضبط شدن بودند .

حدود ۲۵ سال است که از آشنایی من وبابا می گذرد ، طی این سالها حدود صد ترانه و سرود ساخته ام که اکثر آنها اجرا شد، ولی فی الواقع قدرتمندترین آنها بدون تعارف آن هایی است که در زیر نظر ونگاه بابا ساخته شده ، دلسوزی، جدیت ، بی نظربودن و مهمتر از همه درک حضوری و قوی او از کار سرود و ترانه از ویژگی های این مرد نجیب ، شریف وبزرگوار است که کمتر در دیگران دیده ام. کارهایی مثل ایران زمین ، میلشیا ، ۴ خرداد، زحمتکشان تا تفنگ وسرودهای آتش واكثریت قریب به اتفاق کارهای خوب ازجمله حاصل تلاش اوست. این علت اصلی مزاحمت مکتوب من بود. پس از این سه چهار کار جدید وخود جوش دیگر هم هست که به ترتیب خواهم فرستاد. سرودهای ”تهاجم تانک ها، تا ” تفنگ تفنگ تنها تفنگ “ با ”سرود پرچم “

یک نمونه آموزنده

سروده "صبح رهایی" و ممانعت از پخش آن به مدت ۶ سال

نامه به مسئول اول سازمان - ۲۳ مهر ۱۳۷۱

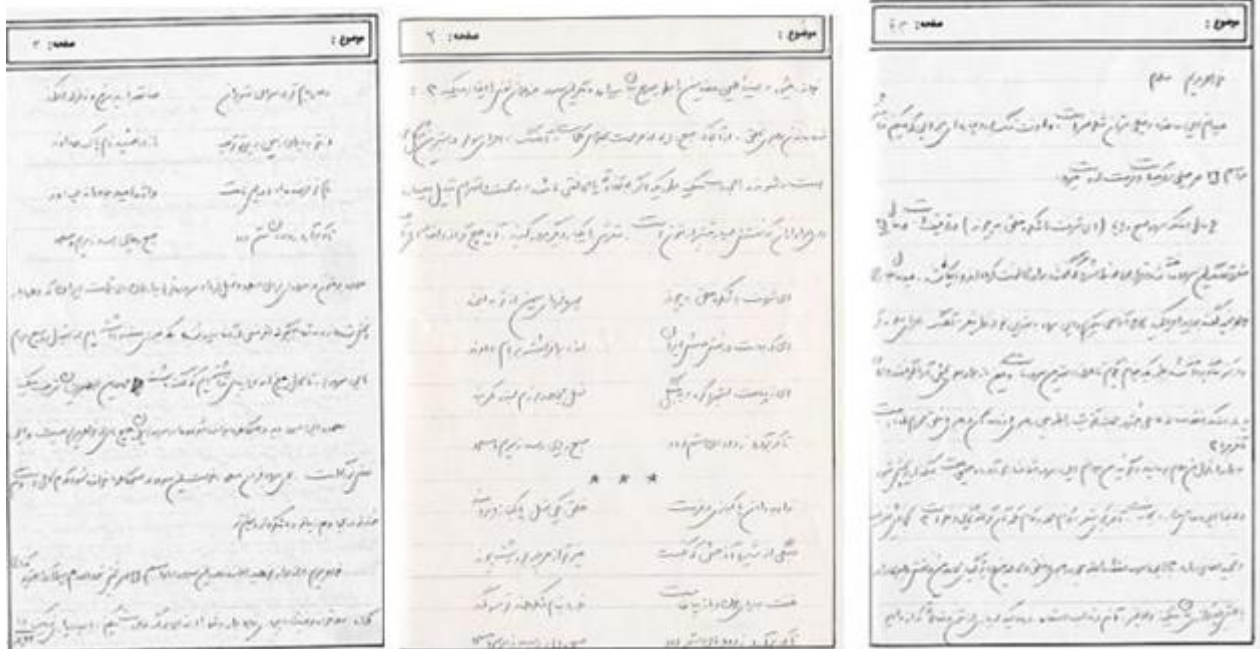
در سال ۱۳۶۵ نهاد ترانه سرودتصمیم گرفت سرودی دربارهٔ برادر مسعود بسازد که همهٔ دستاوردها و پیروزیهای مقاومت و عبور سرفرازانه‌اش از چالشها و توطئه‌های خطیر مرهون او و رهبری و راهگشاییهای او بوده است.. نهاد مضامین آن را مشخص نمود تا یغمایی شعری بر اساس آن بسراید. یغمایی با استقبال بسیار شعر مورد نظر را سرود. که در نهاد مورد بررسی قرار گرفت و تکمیل شد.

ما این شعر را در اختیار شمس قرار دادیم. او طی ۱۰ روز آهنگ آن را آماده کرد. آهنگ هم بررسی شد و پس از انجام تغییراتی که به‌خاطر تلفیق شعر و موسیقی ضروری بود، برای اجرا آماده شد.

اما قبل از اجرا، از آن‌جا که خبر تهیهٔ این سرود به‌برادر مسعود رسیده بود، به‌خاطر محتوای شعر، با آن مخالفت و از تولید آن ممانعت کرد. این، ضربهٔ سختی به اعضای این نهاد بود زیرا علاقه زیادی به‌این سرود داشتند و همه با شور و شوق برای آماده کردن آن کار کرده بودند. در هر حال، کار متوقف شد.

پس از ۶سال از توقف این کار ، در زمانی که مسئول اول سازمان عوض شده بود و دیگر برادر مسعود نبود ، در سال ۷۱ من نامه‌یی به‌خواهر مریم نوشتم و جریان را شرح دادم و تلاش کردم این سرود را مجدداً در مسیر تولید بیندازم.

نامهٔ محمد سیدی کاشانی به خواهر مریم (۲۲مهر ۱۳۷۱)



«خواهر مریم، سلام

می‌دانم این ساعت‌ها، خیلی سرتان شلوغتر است. ولی وقت تنگ بود و چاره‌یی جز این که می‌کنم، نداشتم.

مراسم ۲۶مهر خیلی نزدیک است و فرصت از دست می‌رود.

۶سال است که سرود صبح رهایی (ای شرفت با شکوه خلق به‌پیوند) در توقیف است. در سال ۶۵، شعر و آهنگ

این سرود ساخته شد و قرار بود ضبط شود که گفتند برادر مخالفت کرده‌اند و بایگانی شد.

عید سال جاری خواهر فهیمه گفتند بروید اجرا کنید اوکی آن را من می‌گیرم و این سرود به‌بهترین نحو از نظر شعر، آهنگ، اجرای سلو، کر و ارکستر، ساخته و پرداخته شد، به طوری که می‌توانم بگویم تا امروز، بهترین سرود ماست، ولیکن باز برادر جلو پخش آن را گرفتند و الان ۸ ماه است که انقلاب از عاملی مؤثر در جهت تقویت رابطه بین رهبری و رزمندگان و رهبری و خلق محروم مانده است؛ آخر چرا؟

به‌برادر از قول من سلام برسانید و بگوید من می‌دانم این سرود به‌شما فشار می‌آورد و به‌همین علت نمی‌گذارید پخش شود، ولی بخدا این احساس فشار بجا نیست، آخر کجای شعر، کدام جمله و کدام کلمه آن گزافه‌گویی و غلو است؟ کجایش تعریف و تمجید اضافی دارد؟ این سرود فقط رابطه بین رهبری و خلق و مجاهدین و ویژگیهای مجاهدین و نقش رهبری را در پالایش ایدئولوژی بیان می‌کند و لاغیر. آن هم در قالب استعاره... .

شناساندن رهبری به‌خلق، از آن‌جا که صبح‌رهایی از هر جهت به‌خصوص کلمات، آهنگ، اجرای سلو در بهترین شکل است، شنونده را مجذوب می‌کند، به طوری که اگر بی‌تفاوتی یا مخالفت باشد، به‌محبت و احترام تبدیل می‌سازد و روی هواداران که نقشش بسیار بیشتر از متون است. شعرش را یک بار دیگر مرور کنید؛ آیا هیچ گزافه و اضافه‌یی در آن هست...؟

ای شرفت با شکوه خلق به‌پیوند	چهره فردای میهن از تو به‌لبخند
ای که به‌نامت درفش جنبش ایران	مانده برافراشته بر بام دماوند
ای ز پیامت به‌شهر و کوه و به‌جنگل	نسل مجاهد به‌رزم بسته کمر بند
تا که برآرد ز دودمان ستم دود	صبح‌رهایی رسد ز مریم و مسعود

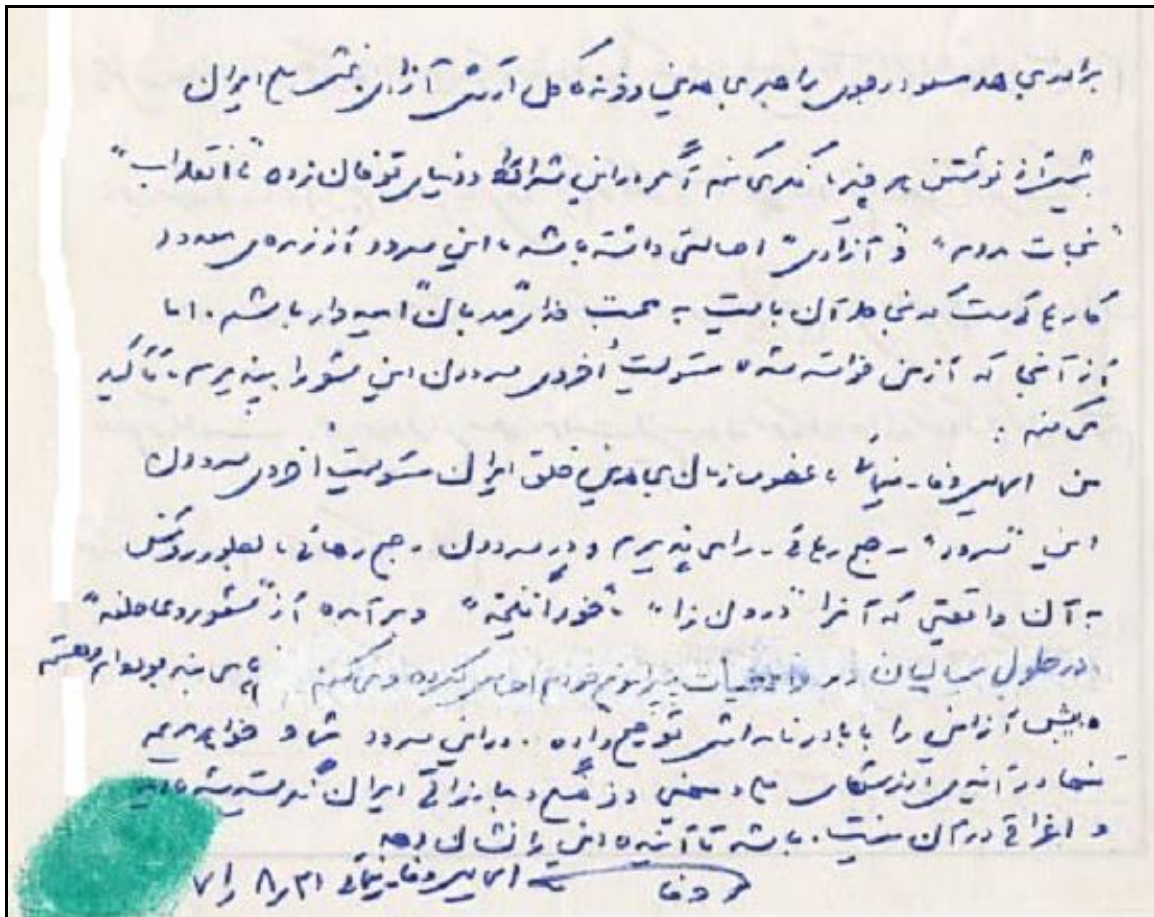
* * *

زاد به‌دامان پاکبازی و عزمت	خلق یکی نسل پاکباز و برومند
جنگلی از شیر و آذرخش که بگسست	غیر از تو هر چه بود رشته به‌پیوند
خفت به‌دریای خون و باز به‌پا خاست	خورد به‌نام شکوهمند تو سوگند
تا که برآرد ز دودمان ستم دود	صبح‌رهایی رسد ز مریم و مسعود
رعد پیام تو در سرای شیران	صاعقه بارید سرخ و زلزله افکند
از تو به‌ایران زمین به‌پرتو توحید	باز درخشید نام پاک خداوند
نام تو فرخنده باد و در پس نامت	واژه امید جاودانه پساوند
تا که برآرد ز دودمان ستم دود	صبح‌رهایی رسد ز مریم و مسعود

...خواهر مریم، از برادر بخواهید اجازه دهند این سرود در مراسم ۲۶مهر پخش شود و بعد هم سیما آن را تصویرگذاری کند. سلامتی و موفقیت و پیروزی نهایی برادر و شما را از خدای بزرگ درخواست می‌کنم.

به‌امید دیداری نزدیک - بابا ۷۱/۷/۲۲

پس از حدود یک ماه، پیامی از خواهر مریم دریافت کردم با این مضمون که خواهر مریم همه تلاش خودش را برای جلب موافقت برادر به‌عمل آورده، اما برادر مسعود می‌گوید من زیر بار مسئولیت دنیوی و اخروی این کار نمی‌روم! بطوریکه برادر شریف گفت دیگر فایده ندارد و یارای بردن آن را به نزد برادر مسعود ندارد. سوال از او این بوده است که چه کسی مسئولیت اخروی این قبیل سروده‌ها را به‌عهده می‌گیرد؟ ذیل پاسخ اسماعیل یغمایی را با امضا و اثر انگشت به تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۷۱ ملاحظه می‌کنید:



«برادر مجاهد مسعود رجوی راهبر مجاهدین و فرمانده کل ارتش آزادی بخش ملی ایران»

پیش از نوشتن هر چیزی، فکر می‌کنم اگر در این شرایط و دنیای طوفان زده، "انقلاب"، "نجات مردم" و "آزادی" اصلیتی داشته باشد، این سرود از زمره معدود کارهایی است که به خاطر آن بایست به محبت خدای "مهربان" امیدوار باشم. اما از آنجا که از من خواسته شده، مسئولیت اخروی سرودن شعر را بپذیرم، تأکید می‌کنم: من اسماعیل وفا - یغمایی، عضو سازمان مجاهدین خلق ایران مسئولیت اخروی سرودن این "سرود" - صبح رهایی - را می‌پذیرم و در سرودن صبح رهایی، به طور روشن به آن واقعیتی که آن را "درون‌زا"، "خودانگیخته" و برآمده از "شعور و عاطفه" در طول سال‌ها در واقعیات پیرامون خودم احساس کرده و می‌کنم، پایبند بوده‌ام و هستم و بیش از این را با پدر نامه اش توضیح داده. در این سرود، شما و خواهر مریم تنها آینه ارزشهای ملی و میهنی و فرهنگی و مبارزاتی ایران نگریسته شده‌اید و اغراقی در آن نیست. باشد تا آئینده این را نشان دهد»
 اسماعیل وفا - یغمایی - ۷۱/۸/۲۱ - امضا و اثر انگشت

بعد ما با اجازه و تأمین هزینه توسط خواهر مریم بعنوان مسئول اول سازمان، سرود را تولید کردیم گروه همسرایان ایرانی مقیم اتریش و آلمان در اجرای آن همکاری داشتند.
 با این حال باز هم برادر مسعود با پخش این سرود بطور جدی مخالفت کرد. پس از چند بار پخش، باز به دستور برادر مسعود، پخش آن متوقف شد و از اواخر سال ۷۱ دیگر این سرود پخش نشده و اگر هم یکی دو بار شده باشد از دست در رفته است.

در باره متشاعران سخت بدور از شعر و شعور حقیقی

به کوری چشم تمام شاعران بی غیرت

تمامیت کار شعری من عمیقاً ریشه در تو و مریم دارد

تذکر: اسامی شعرای نامدار عمداً سیاه شده است.

در یک لحظه، آن متشاعران سخت بدور از شعر و شعور حقیقی یعنی اشخاصی که خداوند - هر چه می‌خواهند بکنند - من در همین حد کنونم با همه کسانی که در امید خدا، مخلص، نوکبر، خداشناس و مستشار وفا به تو و مریم هستم و خواهم بود. بی هیچ شمه‌اش در دنیا و آخرت. خدا هر چه می‌خواهد همان حق است. و با یقین می‌گویم که در همین نقطه که هستم، تو و مریم اعلی‌ترین نقطه‌ی تمام معنات مادی و معنوی من هستم. به طوری که خاطر نیز در نقطه‌ی کار شعر من تمام احترام و عشق و تلاش در جهت حرمت به زنده‌یست، زنده‌ی بزرگ با تمام مظاهر ریز درشتش و شما و مریم در عشق و جدال شعری من برترین نگاهبانان خوار زخم و داغ زنده‌ی امروز و فردای این جهان هستم پس خوب می‌فهمم که علی‌رغم تمام انت‌دخیزها و اختلاف‌لیول‌های فرهنگی‌گاه و گناه من با حقیقت برامونم - که برایت خواهم نوشت و حقاً قابل حل در وجه حل است - چه اندازه تمامیت کار شعری من عمیقاً ریشه در تو و مریم دارد.

مسعود. من بطور واقعی گذر به زمان اعتقاد ندارم، به همین دلیل به تو و مریم در حلول تمام تاریخ عشق من در تمام تمام جدال‌های شریف تاریخ شعری، خداوند که این عشق به یعنی مطلق شعری راه برد که خواهد برد و تو و مریم و همه‌ی مجاهدین

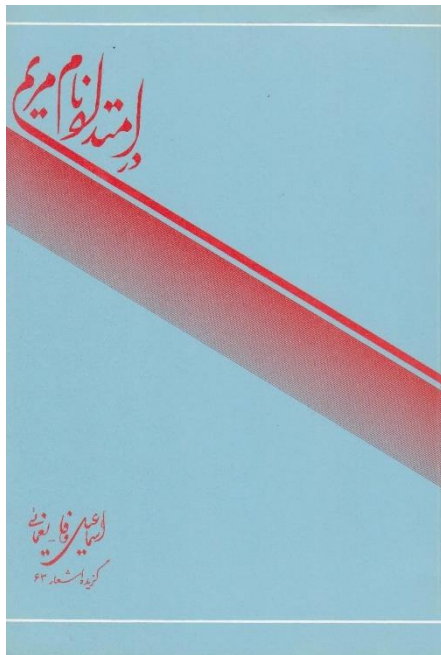
در فضا می طوفان در زنجیر گدازه می ، غلیم تر دتو تر ، بگذار این طه در
 خزان اشال ، کمال رفت صفا ، ، ، ، ، با گوشه در
 آذینان دشت به تو فان غمی که تجلیر پر در ، و آدم سازه است
 رد به ا مطلق در عفونت و آرامش و یاده گوئی و خاموشی مطلق
 در برابر جبارترین جباران دبی ناموس ترین بی ناموسان فدا کنند ، خوش
 تو دتسله ات که چون اسبانی که شکر که یال دبان به صاعقه
 در عد پیونده خورده رد به تو فان غمی تازه دین خوشی کم که باشا
 و ، توان شا در کلمه ، در این تو فان برگ نیز سراسر زندگی است
 در بیانی هکنه هردقت به خدا قدم ما کنیم بیج می شود دلی بوی آستان
 اد در این تو فان موزر ،

با افتخار و عشق سخت نفس ات را می بوسم
 به گوری چشم تمام شوا ان بی غیبت

دفا

۲۵ فروردین ۸۹

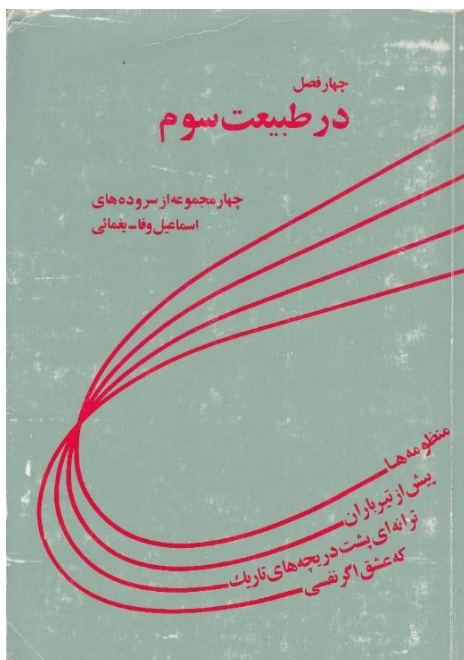
کتابهای شعر یغمایی



تقدیم به :

مریم رجوی

به پاس اندیشه و قلب پر جلالتش
که در پناه آن
فدا و ایثار تجسمی جاودانه یافت
و در آفتاب عشق و عاطفه‌ی پر عظمتش به خدا و خلق
تمامی تردیدها و نومیده‌ها رنگ باخت



یا یاد ۵۰۰۰۰ رزم‌آور شهید

که در نبرد با خمینی ضد بشر جان باختند

با احساس اندکی از رنج‌های بیکران‌های که ۱۴۰۰۰۰ اسیر قهرمان
در کشتارگاه‌های چندصدگانه‌ی «فقیه خون آشام اعظم»
بر خود هموار می‌کنند

و یا درود به بیشمار زنان و مردان دلاوری
که در

شهر و کوه و جنگل

در راستای شعلهی سرخ باروت بسوی پیروزی به پیش می‌تازند
این مجموعه را به نگاهبان بی‌تردید خون و رنج شهیدان و اسیران
انقلاب نوین خلق

و سمبل نسل پر عظمت مجاهد

«مسعود»

تقدیم می‌کنم.

«غزل مسعود- آماج حملات تمامی حرامزادگان سیاسی ضدخلق و سگان هار عاری از شرف»

اسماعیل یغمایی- ۴ اسفند ۱۳۶۴

عاشقانه‌ای بی‌خویش برای "مسعود" با شنیدن کلامش و با دیدن تصاویر پر شکوه پر رنج و درد و پرصلابت او در "مجاهد" شماره ۲۸۱، برای مسعود که بی‌چشمداشت چون خورشید خود را نثار می‌کند، برای "مسعود" پاره‌نور پاک برآمده از تمامی رنج‌ها و آرزوهای خلق ایران، پاره‌نوری آماج حملات تمامی حرامزادگان سیاسی ضدخلق و سگان هار عاری از شرف، برای "مسعود" که قلب عاشق تمامی ما پذیرای تمامی عشق اوست و برای مسعود که باز هم بسیار خواهمش سرود، رویاروی تمام دشمنان درونی و بیرونی خلق و بر قلّه شرف و افتخار چون غباری در راه او و در مسیر گام‌هایش.....

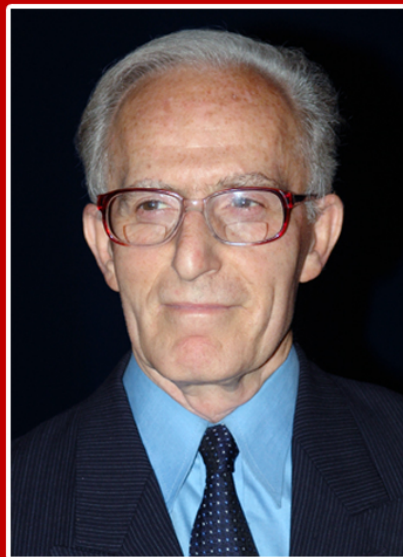
«بایست خاک خاک کف پای کوچکترین مجاهدین بود...»

۷ فروردین ۶۵



پایان

آنچه در نگارش این سطور در نظر داشته‌ام، دفاع از پیام‌ها و کلمات حقه‌یی است که ترانه‌ها و سرودها و سروده‌های این چند دهه حامل آن بوده است؛ دفاع از کلمه مقاومت، کلمه آزادی، یا صدق، فدا، برابری، تسلیم‌ناپذیری، ۳۰ خرداد، ارتش آزادی‌بخش، سرنگونی و انقلاب.



به نظر من، ارج نهادن بر این کلمات، به معنی حراست از رنج و خون نسل‌های پیاپی انقلابیان ایران، به دلایل گوناگون لازم است؛ از جمله برای آفت‌زدایی از فضای فکری و سیاسی. این آفت‌ها به عنوان مثال، در مواضع کسانی بروز می‌یابد که سال‌های سال است به مقاومت و هرگونه مبارزه برای رهایی از چنگال ولایت فقیه پشت کرده شریعت توابعی پیشه کرده‌اند...



از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران